

ظهير الدين محمد بابري شاه

دش محرم ۸۸۸ شمس جمادی الاولی ۹۳۷ هـ



نویسنده : پوهاند عبدالحی حبیبی

سال ۱۳۵۱ ش - کابل

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**

تصویر ایام جوانی بابر ، که در سنه ۱۵۰۵ م
در کابل کشیده شده ، موزه برتانیه

شرح پستی:

ظہیر الدین محمد بابر شاہ

دشش محرم ۸۸۸ - شش جمادی الاولیٰ ۹۳۷ ھ



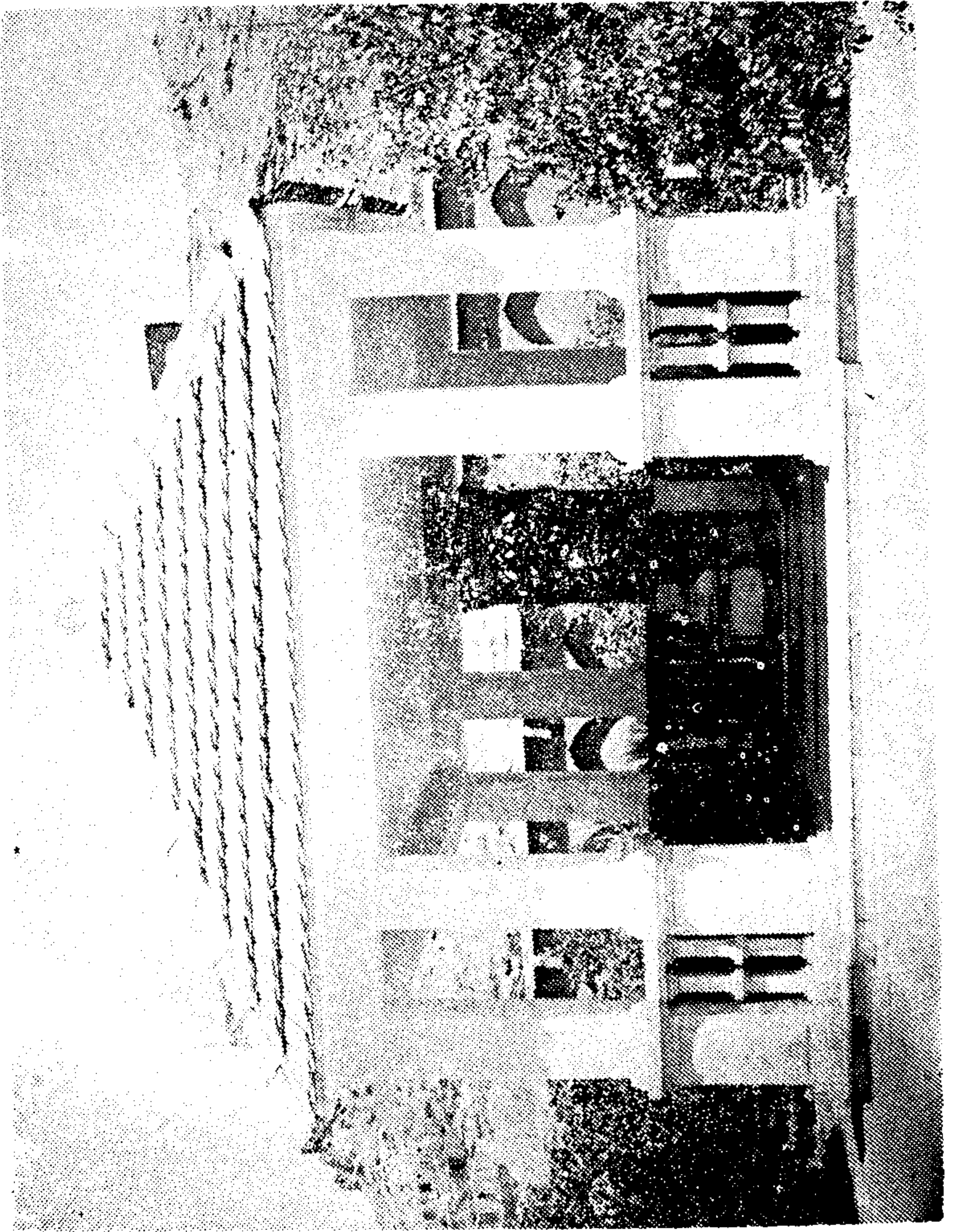
نویسنده

چو مانده عبدالحمی حبیبی

نشر کردہ ذبیحی کتاب خیر و امنہ

کابل ۱۳۵۱ قمری

133349



بخش اول

ظہیر الدین محمد بابر

ووقایع زندگانی او

دودمان و اسلاف او

محمد بابر ولد عمر شیخ، بن سلطان ابوسعید میرزا، بن محمد میرزا، بن میرانشاہ ولد امیر تیمور است کہ سلسلہ نسب او در دودمان چنگیز بہ قراچار نوین میرسد. و مادرش قتلغ نگار خانم دختر یونس خان فرمانروای مغولستان است (۱) کہ نسب بابر از طرف همین مادر بہ (۱۵) واسطہ بہ چنگیز خان و اصل میگردد (۲) بعد از مرگ امیر تیمور (۱۷ شعبان ۵۸۰۷ = ۱۸ فروری ۱۴۰۵ م) ممالک وسیع او در خراسان و ماوراءالنہر بین اخلاف او تقسیم شدند، کہ از آنجملہ وسعت مملکت سلطان ابوسعید میرزا جد بابر در سال وفاتش ۸۷۳ھ ۶۸۵-۱۴۶۸ م از آذربایجان تا سرحدات ہند و از مکران تا ریگستان تاتار میرسید (۳) و بعد

(۱) این سلسلہ چنین است : ۱- بابر ۲- قتلغ نگار ۳- یونس خان ۴- و یس خان ۵- شیرعلی اوغلان ۶- محمد خان ۷- خضر خواجہ ۸- تغلق تیمور ۹- ایش بوقا ۱۰- دواخان ۱۱- برکا ۱۲- ایسان بوقا ۱۳- متوکان ۱۴- چغتای ۱۵- چنگیز خان .

(۲) فرشتہ، عمل صالح، پادشاہ نامہ، اکبر نامہ، انسایکلوپیدی اسلام ۱۸۷۱ء، بابر نامہ ترجمہ انگلیسی جان لیدن John Leyden و ولیم ارسکین W. Erskine ۱۶۲ ر ۱۶، بابر نامہ فارسی ۷- تاریخ رشیدی خطی و ورق ۹۵ نسخہ مؤسسہ شرق شناسی لیپن گراد .

(۳) ترجمہ انگلیسی بابر نامہ جلد اول مقدمہ (Cvi)

از سرگش پسران او بر مملکت دست یافتند و از انجمله پسر بزرگها و سلطان احمد سیرزا بر سمرقند و بخارا و سلطان محمود سیرزا بر استرآباد، و الغ بیگ بر کابل و غزنی، و سلطان سیرزا بر گرمسیر و قندهار، و عمر شیخ سیرزا پدر بابر پسر چهارم ابو سعید بر فرغانه حکم میراندند. فرغانه بقول خود بابر سرزمین دارای میوه و غله فراوان بوده که در شرق او کاشغر، و غربی آن سمرقند، و در جنوبش کوهستان و در شمال آن اترار واقع بود، که هفت قصبه داشت و از آب سیحون (آب خجند) مشروب میشد، و در قسمت جنوبی آن اندجان پایتخت این مملکت افتاده بود، که در ما وراء النهر غیر سمرقند و کش، هیچ قلعه بکلانی قلعه اند جان نبود (۱)

تولد و محیط پرویش

در حرم شاهی عمر شیخ سیرزا حکمران فرغانه در ۶ محرم ۸۸۸ هـ - ۱۴ فروری ۱۴۸۳ م از بطن قتلق نگار خانم کودکی بوجود آمد که او را محمد با بر (۲) نامیدند. سیرزا حیدر دو غلات خاله زاده بابر در باره نام و تولدش چنین می نویسد: (بابر پادشاه در ششم محرم در سنه ثمان و ثمانین متولد شد، مولانا میر سر غیلانی که یکی از علماء متبحر اولوغ بیگی بود، (شش محرم) تاریخ یافته است. التماس نام از حضرت ایشان قدس سره نموده اند، بخطاب ظهیرالدین محمد مشرف ساخته اند. و در آن زمان چغتائی بسی ترک بوده... در السنه ایشان ظهیرالدین محمد بدشواری جاری میشد بابر نام نهادند. در خطابت و مناشیر ظهیرالدین محمد بابر میخواندند و ثبت میکردند، اما به بابر پادشاه مشهور شد...)

(تاریخ رشیدی ورق ۹۶ ب نسخه خطی مؤسسه شرق شناسی لنین گرا د)

- ۱- بابر نامه ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان ص ۲ طبع بمبئی ۱۳۰۸ هـ
- ۲- تسمیه بنام بابر در دودمان تیموریان معمول بود چنانچه بابر میرزا بن بایسنقر بن شاه رخ شاهزاده هرات از بنی اعیان او بود، برخی از نویسندگان متأخر این کلمه را بابر Babar نوشته اند تاریخ هنداز James H. Gense ❖

قرن نهم هجری که بابر در اواخر آن دنیا آمده بود، در آسیای میانه و شمالک
ماوراءالنهر و خراسان دورهٔ ریعان فرهنگ و هنر بود. خاندان امیر تیمور و دودمان
اسرای مغولستان در اوج فیه و الیم و نضج شاهنشاهی خود واقع بودند، و
بابر از طرف پدر و مادر بدین دودمانهای پرورده شده در محیط مد نیت و هنر
و ثقافت منسوب بود.

خود امیر تیمور بن تراغای که مؤسس این خاندان است، با وجود صفات
سپاهی گری و لشکر کشی های بزرگ و سفاکی ها که از اسلاف خود بارت

✻ ص ۱۵۰ طبع لندن ۱۹۵۴ و تا ریخ هند از Ishwari-Prasad
ص ۳۰۶ طبع اله آباد ۱۹۳۳) در حالیکه در غیث اللغت ص ۹۶ بضمه باست
ار سکن معنی این کلمه را Tiger نوشته، و گویا شکلی از ببر بد و
فتحه باشد، که نام جانور دارند است (ترجمه انگلیسی بابر نامه)
در حوادث ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م از یعقوب بیگ بابر جنگ ذکر میرود (ترجمه
انگلیسی بابر نامه ۶۳، ۲) و ازین هم برسی آید که بابر بمعنی ببر بود و لقب
(بابر جنگ) لقبی است یعنی شخصی که مانند ببر جنگ میکند. ازین بیت
هم ثابت میشود که بابر بوده است :

خدایو کامران پر تو در ملاذ ملک و ملت شاه بابر

مولا نا عبدالقا در برادر سولف سطلع سعدین در تاریخ وفات سیرز ابابربن بایسنقر بن
شاهرخ این ابیات گفته، که از آن هم باعتبار قافیه (پر - در - خور) ثابت
می آید، که بابر بضمه باء دوم در هرات تکلم می شد :

آفتاب ملک بابر خود نمائند کی چنین خورشید پنهان در خور است
در ربیع الثانی فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگرها چاک چیست؟ دیده ها پر اشک و دامن پرد ر است
این چه حالست و چه تاریخست؟ گفت: فوت شه سلطان مؤید بابر است

(۸۶۰) ق تاریخ نگارستان ۳۴۳ - از قاضی احمد غفاری طبع تهران ۱۳۴۰

برده بود، در محیط مدنیت اسلامی و فرهنگ روشنی پرورش دیده بود، و بنابراین همواره علما و سادات و روحانیون صوفی مشرب و هنروران را که حامل سواریت فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر بودند دوست داشت، خود وی گوید:

« من همواره محدثان و ارباب قصص و اخبار را سیخوایم و از ایشان سرگشتهای انبیاء و اولیاء و سلاطین راسی شنیدم. علل عروج و زوال شاهان را درک میکردم.

از صحبت مشایخ و صوفیان و عارفان نیز بهره‌ها گرفتمی، و احترام ایشان بجا آوردمی. (۱)

در سفرهای جنگی اسیر تیمور نیز دانشمندانی همراه او بوده‌اند، که هنگام فتح و نصرت، انعام و اکرام می‌یافتند (۲) و شرف الدین یزدی گوید:

(در وقت تعیین مواضع سروران و اعیان، مرحمت حضرت صاحبقران در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی، از جمع علما رفیع مقدار

ملازم رکاب همایون آثار بودند، مثل خواجہ افضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر اقصی القضاة مولانا نعمان الدین خوازمی. (۳)

در هنگام قتل و غارت بلاد توجہ اسیر تیمور با اهل علم چنین بود که حین فتح دهلی توجہ خاصی به حفظ علما نمود:

«و هنگام نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات

و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه (دهلی) جمع آیند، و از ملازمان خاص یکی را بر ایشان داروغه گماشت تا نگذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه رحمت و

۱- تزک تیموری طبع بمبئی ۱۱۲ تا ۱۱۳

۲- ملفوظات تیموری، الیت ۳۷۵، ۳

۳- ظفر نامه ۲، ۱۰۱

ملال بر دامن روزگار آن طایفه گرامی نشیند . (۱)

این روایات علم دوستی و هنر پروری درخاندان امیر تیمور به اخلاف او نیز انتقال کرد چنانچه در همین خاندان میرزا شاهرخ فرزند تیمور در هرات رنسانس هنری دوره تیموریان را شالوده گذاشت و فرزند او الخ بیگ یکم از علمای ریاضی و فلک شناسی و رصد بود و شهزادگان تیموری هرات از پسران شاهرخ با یسنغر متوفای (۸۳۷-۱۴۳۵ م) و میرزا ابراهیم حدود (۸۴۷-۱۴۲۳ م) و بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین بایقرا حدود (۵۹۳-۱۵۱۷ م) خطاطان ماهر و هنرمندی بوده اند و خود پدر بابر عمر شیخ میرزا که بابر از ذخیره فرهنگ اندوخته بود نیز حاصل همین سواریت ثقافتی و ذوق علمی بود و درین باره بابر گوید :

«اخلاق و اطوارش حنفی مذهب پاکیزه اعتقاد بر دیوبندی و پنج وقت نماز ترک نمی کرد قضای عمر خود را به تمام کرده بود اکثر تلاوت میکرد بحضرت خواجه عبیدالله احرار ارادت داشت و بصحبت ایشان بسیار مشرف شده بود و حضرت خواجه هم فرزند گفته بودند سواد روانی داشت خمستین (خمسه) نظامی و خمسه خسرو و کتب مثنوی و تاریخها خوانده بود اکثر شاهنامه میخواند اگر چه طبع نظمی داشت اما بشعر پروا نمی کرد... خوش خلق و حراف و فصیح و شیرین زبان و شجاع و مردانه کسی بود...» (۲)

این ذکر مختصری بود از پدر و اجداد بابر، که حتماً در تربیه و تشکیل شخصیت او مؤثر بوده اند اما مادرش قتلق نگار خانم نیز از پدر خود یونس خان سواریت نیکوی فرهنگی داشت که میرزا حیدر دو غلت درباره او گوید :

«یونس خان دوازده سال با مولانا شرف الدین علی یزدی محشو و از و کسب فضایل کرده بود و بعد از مرگ یزدی در عراق و فارس و آذربایجان از محافل علماء بهره اندوخت که به نام استاد یونس خان شهرت یافت در قرآن و موسیقی و مصوری ماهر بود و ذوق لطیفی داشت...» (۳)

۱ ظفر نامه ۲، ۹۸

۲ بابر نامه ۶

۳ ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی از دینسن راس ۱۵۵

بابر از چنین مادر و پدر، درس زندگی گرفت، سپاهی نری و لشکر کشی توأم با ذوق ادبی و هنری و میل به عرفان و خداپرستی در محیط خانوادہ و زندگانی او بود، و در آنوقت ہر فیودال زادہ ماوراءالنہر بچنین صفات پرو رده میشد، و جنگہای ملوک طوایف ہم شہزادگان دودمان تیموری را اشخاص دلیر و خونریز بار می آورد .

برای پرورش این شاہزادہ اند جان نیز رجال تجربہ کار در بار میرزا عمر شیخ و علمای نامدار گماشتہ شدہ بودند کہ ازان جملہ خود با بر نام شیخ مزید بیگ و باباقلی بیگ و خدای پیردی بیگ راسی برد کہ (بیگ اتکہ) او بودہ اند و مراد ازان پروردندہ و سربہ باشد .

از علمائی کہ بابر با و عقیدت و مقام شاگردی داشت خواجہ قاضی مولانا عبداللہ بن سلطان احمد قاضی است کہ در بارہ او گوید:

«او ستاد و پیر من خواجہ مولانای قاضی باشد... نسب او از طرف پدر بشیخ برہان الدین قلیچ منتهی میشود، و از جانب مادر بسطان ایلک باضی میرسد در ولایت فرغانہ این طبقہ مقتدا و شیخ الاسلام و قاضی شدہ اند، مرید خواجہ عبیداللہ بود از ایشان تربیت یافتہ بود در ولی بودن خواجہ قاضی مرا هیچ شکئی نیست...»

عجب کسی بود ترسیدن در و اصلاً نبود... این صفت ہم دلیل ولایت است. «۱»

اگر چہ این شرح را بابر در ہندوستان در اواخر عمرش نوشتہ است ولی مریدی و شاگردی او از خواجہ قاضی بہ زمان جوانی او در اند جان تعلق دارد کہ صحبت چنین اشخاص در پرورش شخصیت او مؤثر بودہ است.

تخت نشینی بابر و حوادث ماوراءالنهر

پدر بابر عمر شیخ میرزا روز دوشنبه چهارم رمضان ۸۹۹ هـ ۹ جون ۱۴۹۴ م در قلعه آخشی حین کبوتر بازی از فراز عمارتی در جر خندق پائین افتاده و هلاک شد (۱) و یک روز بعد سه شنبه ۵ رمضان همان سال امرای دربار شهراده کوچکی را بسن ۱۲ سالگی بشاهی برداشتند (۲). بابر پادشاه نوجوان فرغانه به سمرقند که برادر یکم شاهنشست با دسته یی از رقبای قوی و فیو دالان ماوراءالنهر و بروج دید ولی چون با بر حسب عنعنات تورانی از طرف پدر و مادر به مشاهیر جهانگیران مغول (چنگیز- تیمور) منتسب بود و صفات جهانداری و دلیری را هم داشت بنابراین با داشتن چنین نسب و حسب لایق مقام پادشاهی شمرده میشد و با وجودیکه در حوادث سن بود در مقابل حرکات عنودانه عم خویش سلطان احمد سیرزا حکمران سمرقند و خال خود سلطان محمود میرزا فرمانروای قندوز و بدخشان مقاومت نمود و برخی اسراء و اعیان دربار پدر هم او را یاری کردند تا که در اواخر ربیع الاول سال ۹۰۳ هـ نوامبر ۱۴۹۷ م سمرقند را هم بدست آورد. حکمرانی بابر در سمرقند تا صد روز دوام کرد ولی درینجا برخی از سرداران لشکرش مانند ابراهیم بیگ و جان علی و سلطان احمد و غیره که در سمرقند بتاراج اسوال مردم گذاشته نشدند بروشوریدند و برادر بابر جهانگیر سیرزا را که منتظر چنین فرصتی بود به تسخیر اندجان تشویق کردند. بابر چون اوضاع را پریشان دید در ماه رجب ۹۰۳ هـ ۱۴۹۷ م از سمرقند به اندجان حرکت کرد ولی این شهر پیش از وصول بابر سقوط کرده و طرفداران وی مانند مولانا قاضی و غیره در انجا کشته شده بودند.

۱- بابر نامه ۵

۲- بابر نامه ۱

بابر کہ پایتخت پدر خود اندجان و ہم سمرقند را از دست داده بود، مدتی
 آوارہ و سرگردان ماند و مدتی در جلگہ آہن گران و آخشی و خجند بسر برد و بقول
 خودش: چون داعیہ سلک گیری داشت نا کا میھا ہمت او را پست نساخت
 و بخیال تسخیر اندجان و طلب کمک بہ تاشکند رفت و ۷۰۰ تا ۸۰۰ کس را
 از انجا کمک گرفتہ و بعد از تاخت و تازہ در فرغانہ بہ تسخیر اندجان ہمت گماشت
 تا کہ در ذیقعدہ ۹۰۵ ہجری جون ۱۴۹۹ م آن شہر را بتصرف آورد (۱)

در اواخر محرم ۹۰۵ ہجری ۱۴۹۹ م لشکری را بسوی او ش بر د و رقبای او
 جہانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل کہ سر اقب فرصت بو دند لشکر کشی کردہ
 و اندجان را بہ محاصرہ کشیدند. ولی بابر بعد از تلاش و جنگھا ئی کہ
 در حوالی قریہ خوبان و غیرہ روی داد بابر ادر خود جہانگیر میرزا چنین صلح
 کرد کہ و لایات آن طرف آب خجند و آخشی بہ جہانگیر و و لایات این طرف
 اندجان بابر باشد و ہر دو باتفاق بر سمرقند تصرف کنند و بعد از آن سمرقند
 بہ بابر و اندجان بہ جہانگیر تعلق گیرد.

پس ازین صلح بابر عایشہ سلطان بیگم دختر عم خود سلطان احمد
 میرزا را کہ نامزدش بود بزنی گرفت و در ماہ ذیقعدہ ۹۰۵ ہجری ۱۵۰۰ م باتفاق
 برادر خود عزیمت تسخیر سمرقند کرد و علی چون این شہر را قبلا شیبانی خان «۲»
 گرفتہ بود با بر در کش توقف کرد.

۱- بابرنامہ ۳۱ فرشتہ ارم ۱۹

۲- ابوالفتح محمد شیبانی خان بن شاہ بداق سلطان بن ابوالخیر خان ازنسل
 شیبان بن جوجی بن چنگیز خان است کہ در سنہ ۹۰۶ ہجری در ماوراءالنہر پادشاہ شد
 و در سنہ ۹۱۶ ہجری ۱۵۱۰ م در قریہ محمودی سرو در جنگ صفویان کشتہ گردید.
 از احفاد دختری او جانیان استراخان از ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ ہجری شاهی کردند
 و دیگر افراد خاندان ش تا ۱۰۰۷ ہجری در ماوراءالنہر و بلخ و بخارا و سمرقند حکمرانی
 داشتند فتوحات شیبانی خان در افغانستان تہرات و سیستان و قندھار رسیدہ بود
 (دول اسلامیہ ۳۱ م ذکر احباب خطی ۱۴)

وی گوید : کہ من جوان نژدہ سالہ و رقیب من شیبانی خان مرد پر تجربہ و پیرکار دیدہ بی بود با وجہ داین ہم پیاری دو یست و چہل تن شبا نہ بر سمرقند تا ختیم و از راہ پل مغاک بر حصار براسدہ و شہر را گرفتیم (۱) و شیبانی خان با ہفت و ہشت ہزار سواریکہ داشت ہزیمت یافت و بسوی بخارا پس نشست ۶۰۹۰۵۰۰۱۵۰۰ م .

شیبانی کہ شخص آہنین و مرد سالخوردہ تجربہ کاری بود رقیب جوان خود در ادر سمرقند آرام نگذاشت و در زمستان ہمان سال قراکول و دیگر بلاد را گرفت . بابر کہ این حریف قوی را در مقابل خود می دید از حکمرانان و شہزادگان تیموری استمداد نمود ولی چون کمکی ندید در شوال ۶۰۹۰۵۰۰ م لشکری فراہم آورد و در کازرون یکک فرسخی سمرقند بالشکریان شیبانی مصافحہ داد و شیبانی خان پیای حصار سمرقند رسید مدت سہ تا چہار ماہ سمرقند محاصرہ بود و در حوالی آن زد و خورد سپاہیان طرفین ادامہ داشت و ذخیرہ و خوراکہ ہم در شہر ناپدید شد بابرین بابر در اوائل ۶۰۹۰۷۰۱۵۰۰ م سمرقند را پد ر و د گفتہ ویہ تاشکند نزد سلطان محمود میرزا خال خود رفت . (۲) درین وقت تاشکند در دست سلطان محمود خال بابر و اندجان متعلق بہ سلطان احمد تنبل و سمرقند و بخارا با شیبانی خان بود . بابر مدتی در تاشکند پیش خال خود بماند و بعد از سپری شدن موسم زمستان بمدد خال خود او ش فرغانہ را گرفت . تنبل از شیبانی خان مدد خواست و در جنگی کہ بین او و بابر واقع شد بابر زخمی برداشت و بسوی اخشی پس نشست ولی شیبانی خان با فوجی گران تاخت و در ارجیان ARCIYAN بابر و خال او را در ذوالحجہ ۶۰۸۰۵۹ - جون ۶۰۳۰۱۵۰۰ م بشکست و تاشکند را ہم بگرفت . (۳)

۲- بابر نامہ ۵۳

۲- بابر نامہ ۶۰

۳- بابر نامہ ۶۸

سال ۹۰۹ هـ - ۱۵۰۴ م ایام آوارگی و پریشانی بابر است زیرا حریف دلیر کهنسال او شیبانی خان تمام ماوراءالنهر را بگرفت و بابر چون در آن سرزمین جائی و قرار گاہی برای خود ندید مدتی را درین قبایل کوچی آنجا به عسرت تمام گذرانید که بدست دشمن نیفتد. ولی وی اندرین عسرت هم همت نباخت و برای خود جو لانگاہی را در خراسان و این طرف آمو کشود و خواست کہ خود را بکابل یعنی محل حکمرانی اعمام خود برساند. و ازین وقت بہ بعد است کہ اعمال این جوان دلیر در افغانستان آغاز میگردد.

بابر در افغانستان :

بابر در سحر م ۹۱۰ هـ جون ۱۵۰۴ م بقول خودش از ولایت فرغانہ بقصد خراسان بہ ولایت حصار آمد و پیش او بیش از سه صد کس نبود کہ اکثر ایشان پیادہ و چاروق پوش و چوب بدست بودند و زیادہ از دو چادر خیمہ نداشت (۱) در چنین حال خود را بہ نزدیکیهای ترسند رسانیدہ و برگذر گاہ یو باج (۲) بہ ہمراہی باقی چغانیا نی برادر خورد خسر و شاہ (۳) از آب آمو گذشتہ و بہ کھمرد و بامیان آمد کہ درینجا احمد قاسم پسر باقی و خواہر زادہ خسر و شاہ حکمرانی داشت.

بابر کہ سر دداعیہ طلب و فعالی بود در قندز و ایبک و دوشی و آجر مردم و لشکریان خسر و را بخود جلب کرد و در او اسطریع الاول ۹۱۰ هـ از

(۱) بابرنامہ ۷۵

(۲) در بابرنامہ مطبوع بمبئی یواج ولی در ترجمہ انگلیسی (۲۰۳) UBAJ است.

(۳) خسر و شاہ از قوم قبچاق ترکستان و از اسرای خال بابر سلطان محمود میرزا بود کہ ۲ ہزار نوکر داشت و حکمران سرزمین جنوب آمو تاهند و کش بود ولی بقول بابر فسق و ظلم بر سزاج او غلبہ داشت (بابرنامہ ۱۹)

آب اندراب گذشته و در دوشی نزل نمود در اینجا خسرو شاه برای
عرض اطاعت پیش او آمد ولی از صبح تا دیگر تمام اتباع
خسرو از و برگشته و به بابر پیوستند و بابر هم با و وعده داد که آزاد
گذاشته شود تا از راه دهانه غوری بطرف خراسان رود. (۱)

بدین نحو اولین رقیب بابر در حوالی هند و کش از بین رفت و اسوال
و ثروت و سلاح او بدست بابر افتاد و خود خسرو پیش بدیع الزمان میرزا
بن سلطان حسین بایقرا بسوی میمنه رهسپار گردید.

چون خسرو از بین رفت اکنون سهم کابل در پیش بود که در اینجا
محمد مقیم بن اسیر ذوالنون (۲) حکم میراند و او این شهر را در سنه
۵۹۰۸ - ۱۵۰۲ م از میرزا عبدالرزاق پسر الخ بیگ گرفته بود چون
بابر در اواخر ربیع الاول (۹۱۰ هـ - ۱۵۰۳ م) از هند و کش گذشته
واز گذر هو بیان بسوی کابل روی آورد. محمد مقیم از غوئی
در حصار شهر متحصن گردید ولی بعد از چند روز باقی
چغانیا نی را وسیله ساخته و از بابر اسان گرفت و بقندهار رفت و بدین

(۱) بابر نامه ۷۸

(۲) در عصر سلطنت شهبازادگان تیموری اسیر ذوالنون ارغون بن میر حسن
بصری در سلک ملازمان ابوسعید تیموری بود و بدلاوری در هرات
و ماوراءالنهر شهرت یافت سلطان حسین بایقرا پادشاه هرات او را
حکمرانی غور و زمیند اور و قندهار داد (۵۹۰۳ - ۱۴۹۸ م) چون سلطنت
هرات بعد از مرگ سلطان حسین بایقرا ضعیف گردید ذوالنون ارغون در
قندهار استقلال یافت و ولایت شال و مستونگ (بلوچستان کنونی) را هم
بدست آورد و ولایت سند را هم فتح کرد و در محاصره هرات و جنگ بسا
شیبانی خان در هرات کشته شد (۵۹۱۳ - ۱۵۰۷ م) و بعد از و دو پسرش شاه
بیگ و محمد مقیم در قندهار و کابل و سند حکم راندند.

صورت شهر کابل در آخر ربیع الاخر بدست بابر افتاد. (۱)
 در آنوقت کابل مرکز تجارتی بزرگی بود که بقول بابر متاع خراسان
 و عراق و روم و چین در آن یافت میشد و مالیات آن با لغمان هشت صد
 هزار شاہری بود (۲). بابر درین شهر بزودی شوکتی بهم رسانید
 و در سال ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶ م به تسخیر غزنی و گردیز و کوهات و بنو و تهل
 و وادی گومل تا کلات و شرقاً تا دره خیبر پرداخته و برادر خود
 جهانگیر میرزا را بحکومت غزنی گماشت.

بابر می دید که رقیب دیرین وی شیبانی خان اکنون مالک بلا منازع
 اراضی ماوراءالنهر از اقاصی تاشکند تا مرو است و نیروئی عظیم دارد و
 ممکن است که در افغانستان نیز با او رو برو گردد در حالیکه سلطان حسین
 بایقرا در هرات آخرین مراحل زندگانی خود را سپری می کرد و چهارده پسرش
 بایل و الوس او در فسق و فجور غرق بودند. (۳)

بابر اهمیت مرکز شاهی تیموریان یعنی هرات را نیز درک کرده بود و بقول
 خودش همواره «دغدغه خراسان و هرات داشت» (۴) درینوقت خطر حمله
 شیبانی بر بلخ و هرات نیز نزدیکتر بود و سلطان حسین میرزا بوسیله سید
 افضل ولد سلطان علی خواب بین از و استمداد نمود. اگرچه سلطان حسین
 میرزا بایقرا در عین لشکرکشی در مقابل شیبانی بتاریخ ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م
 بعمر ۷۰ سالگی بعد از سلطنت ۳۹ سال در منزل بابا الهی از جهان رفت ولی
 بابر در محرم ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م از راه غور بند و شیر و قلعه ضحاک (بامیان)
 در قلب افغانستان گذشته و خود را از راه قبایل اویماق به دره بام از توابع

(۱) بابرنامه ۸۰

(۲) بابرنامه ۸۱-۸۹

(۳) بابرنامه ۱۰۸

(۴) بابرنامه ۱۱۷

بادغیس رسانیده چون شهزادگان تیموری هرات در مقابل شیبانی برکنار
 آب مرغاب فراهم آمده بودند بابر از مرو چاق گذشته و در منزل گل باغان
 روز دوشنبه ۶- جمادی الاخری ۹۱۲ ۹۵۰ ۶۵۰ م باشهزاده گان ملاقی شد. (۱)
 اما شیبانی خان چون اتفاق شهزادگان تیموری هرات و کابل را در
 مقابل خود دید از جنگ و تعرض منصرف گردید و ازینطرف هم زمستان
 بود و کسی نمی توانست از آب آمو بگذرد بنابراین دوماه رجب همین
 سال عساکر شهزادگان هرات از آب مرغاب برگشته و بابر هم بدعوت
 بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تا ۲۰ روز در منازل علی
 شیر بیگ در هرات توقف کرد. (۲)

اما در کابل: بعد از رفتن بابر بصوب خراسان فتنه نوی ظهور کرد
 و محمد حسین میرزا دوغلت و سلطان سنجر برلاس حاکم ننگرها و جمعی
 از مغولان را که در کابل مانده بودند با خود مددگار ساخت و خان
 میرزا عموزاده بابر رابه پادشاهی کابل برداشتند (۳) و طرفداران بابر مانند
 ملا بابای ساغر جی و خلیفه محب علی قورچی و احمدیوسف و احمد قاسم
 را در قلعه کابل محصور کردند (۴)

(۱) بابرنامه ۱۱۷ بعد- تاریخ فرشته ۱۹۸۱

(۲) بابرنامه ۱۱۸

۳- خان میرزا «سلطان و یس میرزا» پسر کاکای بابر سلطان محمود میرزای
 حصار بود که هم خاله زاده او میشد و مادر او شاه بیگم دختر شاه سلطان
 محمد پادشاه بدخشان بود و محمد حسین میرزا د و غلت شوهر خاله بابر
 و حکمران او ره تپه بود که شیبانی خان او را از آنجا کشید (حاشیه ترجمه)

بابرنامه ۲۶۲

(۴)- بابرنامه ۱۲۵

بابر چون این واقعه را در هرات شنید، بتاريخ هفتم شعبان ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م از راه باد غیس و غر جستان و چخچران ویکه اولانک و بامیان و غور بند روی بکابل نهاد و درعین زمستان بعد از دیدن مشقت های فراوان که بقول بابر «در مدت العمریش از آن ندیده بود» خود را بکابل رسانید و این شهر را بازگشود، و خان میرزا را بر فتن قندهار و محمد حسین میرزا د و غلت را بطرف فراره و سیستان اجازت داد (شوال ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م)

بابر بعد از تسکین فتنه کابل برای اعاشه عسکر و فراهم آوری مصارف لشکرکشی های خود، در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قبایل غلجی و بهمند افغانی را تاراج نموده و یک صدهزار گوسفند را از ایشان به یغما برد، و این تاراج تا حدود کته واز شرق جنوبی غزنی رسید و اسیرانی که درین تاراج از افغانان بدست اوفتاده بودند، همه را کشت و کله مناری از آن بر خیزانیده شد. (۱)

فتح قندهار:

در محرم ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قوای شیبانی خان از مرغاب گذشته و شهر هرات را گرفت و از آنجا تا فراره و گر مسیر پیش آمد. اگر چه شاه بیگ و محمد مقیم پسران ذوالنون ارغون که حکمرانان آن صفحات بودند، از یک طرف به شیبانی خان اظهار انقیاد نموده و سکه و خطبه را بنام او قبول کردند، همچنین پیامی در کابل به بابر فرستادند که بقندهار آید و در مقابل شیبانی به آنها یاری کند (۲)

پیشرفت قوای شیبانی از هرات بطرف فراره و سیستان، برای بابر خطری بزرگ بود، زیرا همین رقیب او را از ما و راه النهر دو اندیده بود، بنابراین از راه غزنی و کلات متوجه قندهار و زمین داو گردید.

(۱) بابر نامه ۱۳۹

(۲) بابر نامه ۱۴۱

شاه بیگک و محمد مقیم هر دو مقاومت کردند و به بابرا نقیا د
 نمودند، و در حدود خالیشک غربی شهر قندهار بسا و مصاف دادند که در
 نتیجه بابر پیر و زآسد و شهر قندهار را بگرفت و شاه بیگک بسوی شال و
 مستونگ گریخت و محمد مقیم بطرف زمین داور رفت. (۱)
 بابر بعد از فتح قندهار این شهر را به برادر خود ناصر میرزا سپرد و خود
 وی با اموال فراوان عازم کابل گردید و لسی بعد از چند ماه
 شاه بیگک و محمد مقیم به مدد شیبانی خان بر قندهار حمله آوردند و ناصر میرزا را از
 آنجا کشیدند که بکابل نزد بابر گریخت. شیبانی خان قندهار را به شاه بیگک و محمد
 مقیم سپرده و به هرات بازگشت. چون درین وقت محمد مقیم بمرد قندهار تنها
 به شاه بیگک ماند. (۲)

دسیسه در کابل و قتل عبدالرزاق میرزا

عبدالرزاق پسر میرزا الخ بیگک (۳) بود که در سنه ۹۰۸ هـ ۱۵۰۲ م
 حکمرانی غزنه و کابل را از دست داد و در فتح قندهار بابا براه همراه بود
 و حکمرانی کلات و وادی تر نک بدو سپرده شد. چون شیبانی خان قندهار
 را گرفت وی کلات را گذاشته و در کابل به بابر پیوست. درین وقت پیشرفت
 قوای شیبانی بابر و همراهان او را مشوش ساخت و خواستند که بطرف
 هندوستان روند و ازین دشمن قوی دور تر باشند (۴) بنابراین کابل را

(۱) یابرنامه ۱۳۴

(۲) فرشته ۱۹۹۱

(۳) میرزا الخ بیگک فرزند سلطان ابو سعید و عم بابر است که در ۹۰۷ هـ

۱۵۰۱ م در غزنی مرده و همدرا آنجا مدفون است.

(۴) بابرنامه ۱۳۵

به عبدالرزاق ویدخشان رابه خان میرزا سپردند و خود بابر درجما دی
الاولی ۹۱۳ هـ سپتا مبر ۱۵۰۷ م از راه خورد کابل بطرف شرق افغانستان
وآدینه پور ننگرهار در حدود غربی (جلال آباد کنونی) رهسپار گردید و
لغمان و ننگرهار و وادی کنر را بدست آورد و آنرا به عبدالرزاق میرزا که از
کابل آمده بود سپرد.

در بهار سال ۹۱۴ هـ سی ۱۵۰۸ م بابر بتاخت و تاز قبیله مهمند افغانی
پرداخت ولی در غیاب وی برخی از مغولان و بقایای اسرای خسر و شاه در
کابل دست به دسیسه زده و در حدود دوسه هزار جوان را بدور خود در نواحی
خواجه رواش (میدان هوایی کنونی کابل) فراهم آورده بودند. عبدالرزاق میرزا
که خود داعیه طلب حکمرانی کابل بود، خود را از ننگرهار درین ایشان
رسانیده و در دیه افغانان متصل کابل مرکز گرفت و بدور او مرد ارانی مانند
علی بیگ شبکور سیستانی و محمد علی شیبانی و نظر بهادر و یعقوب بیگ بابر
جنگ و عبدالله صف شکن و غیره فراهم آمدند تا او را به سلطنت کابل و غزنی
تا بدخشان و ختلان بردارند. عبدالرزاق میرزا که خود را وارث حکمرانی کابل
و غزنی میدانست درین هنگامه دستی داشت ولی مانند بابر مرد فعال و جنگجوئی
نبود و این مهم را کماحقه پیش برده نه توانست.

بابر برای خموشی این دسیسه سخت کوشید بحیث سپاهی جنگ کرد
و مانند یک سپه سالار لشکر کشی و دفاع نمود و در اطراف کابل به قلعه داری
و حمله و قیادت لشکر پرداخت و تمام مخالفان خود را در میدان جنگ از بین
برد. عبدالرزاق میرزا رقیب آخرین بابر در جنگ و بابا سر او کشته شد (۱)

(۱) عبدالرزاق میرزا در گنبد مدفن پدرش الخ بیگ در غزنی در حوالی قبر سلطان
محمود دفن شد که اکنون موزه غزنیست بر مزار او تساریخ و فاش
چنین است .

شاهی که زفره اش فلک گشته خراب شمس و قمر از هجرشده در تب و تاب
تا ریخ و فات آن شهشاه شهید بر لوح فلک نوشته باخیر و صواب
«ریاض الاکواح ۱۲۲»

کلمات «خیر و صواب» بحساب جمل (۹۹۰) هـ - است.

وحکمرانی کابل غزنی اکنون بلامنازع به بابر ماند (۱) ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹ م

زیر راعی :

چون بابر به امور کابل مشغول ماند قوای شیبانی خان تمام ولایات هرات و سیستان را تا قندهار و هم ولایات شمالی را از سیمنه تا بلخ و بدخشان بدست آوردند ولی مردم بدخشان که در کوهسار خود به آزادی زندگی میکردند بدو امرای محلی فراهم آمدند و دست شیبانی خان را کوتاه ساختند و یکی ازین آزادیخواهان بومی بدخشان زیر شبان بود که بدخشان را از دست قوای شیبانی خان و بابر کشید، وی شبان دلاوری بود که بسا از مردم بدخشان را فراهم و یک حرکت ملی بوجود آورد.

بابر چون اوضاع را چنین دید در سنه ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹ م خان سیرزا عموزاده خود را که از طرف مادر با شاهان بدخشان قرابت داشت از کابل بداند و فرستاد ولی وی شکست خورد و به زیر راعی تسلیم شد. اما یوسف علی یکی از کارداران خان سیرزا برای ازین بردن زیر راعی دسیسه یی ازگیخت و او را بکشتند و خان سیرزا در حکمرانی بدخشان تا مرگ خود (۹۲۷ هـ ۱۵۲۰ م) بماند و نفوذ بابر بدین وسیله در بدخشان باقی بود. (۲)

گشته شدن شیبانی خان :

در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در خراسان واقعه یی روی داد که برای بابر در نهایت اهمیت بود. چون رقیب قوی بابر یعنی شیبانی خان بر بلخ و هرات و قندهار تغلب جست و در ماوراءالنهر قوه عظیمی بهم رسانید و بدیع الزمان میرزا و شهزادگان دیگر تیموری هرات را مغلوب کرد.

(۱) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۳ و ۲۴

(۲) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۴ و ۲۵

این اوضاع موجب تشویش شاه اسماعیل صفوی پادشاه فارس گردید، و در اواسط شهور همین سال متوجه خراسان گشت و در ۲۰ شعبان ۹۶۶ هجری رسید، شیبانی خان حصار سرور را مستحکم ساخته و روز جمعه ۲۶ شعبان ۹۶۶ هجری ۲ دسمبر ۱۵۱۰ م با قوای ۱۵ یا ۲۵ هزار یا ۳۰ هزار خود بر لشکر یان صفوی بتاخت و در جنگ عظیمی که در یک منزلی سرو واقع گردید، خود شیبانی باده هزار نفر او زبک کشته شد و هزار نفر از سرداران و نسوان قوای شیبانی بدست فارسیان اسیر گردیدند. (۱).

سفر ماوراءالنهر :

شیبانی رقیب بزرگ بابر در مقابل قوای صفوی از بین رفت و بابر هم در کابل این وقایع را بدقت سی دید تا که خان میرزا از بدخشان باونوشت که به تسخیر فرغانه همت گمارد. با بر نیز فرصت از دست نداد و در شوال ۹۶۶ هجری (جنوری ۱۵۱۱ م) از هندو کش گذشته و به قندوز رسید بعد از آنکه با شاه اسماعیل صفوی مکاتبه و از او استمداد کرد از طرف دربار صفوی احمد سلطان صفوی و صوفی علی و علی قلی خان و شاهرخ افشار با لشکر یان صفوی بیاوری وی رسیدند و هم قوای خان میرزا از بدخشان بدو پیوستند.

درینوقت از باز ماندگان شیبانی خان، عموزاده او جانی بیگ فرزندان خواجه محمد سلطان قیادت قوای او زبک در دست داشت و عبیدالله خان برادر زاده شیبانی خان در بخارا حکم میراند و تیمور خان فرزند شیبانی در سمرقند بود.

بابر از طرف قندوز بر دریای آمو گذشته و نواحی حصار (تاجیکستان کنونی) را بوسیله عسکرش صحت هزاری خود بدست آورد و لی والی حصار قلعه این شهر را مستحکم ساخت و مقاومت میکرد و مردم قبایل اطراف هم

(۱) فرشته ۲۰۰ لب التواریخ ۲۵۲ ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۸۲

بمددش رسیدند. بنابراین بابر روی به فتح سمرقند نهاد و در نیمه رجب ۹۱۷ هـ اکتوبر ۱۵۱۱ م این شهر را بار سو مفتح نمود. و از آنجا ناصربزرگ را برادر خود را بحکومت کابل گماشت.

اگر چه بابر درینوقت از طرف شاه اسماعیل صفوی تقوی می شد و او هم شاید سکه بنام او زد و تظاهربه مذهب شیعه نمود، ولی قوای عبید الله خان او زبک او را در قول ملک در صفر ۹۱۸ هـ می ۱۵۱۲ م شکستی دادند که نتوانست شهر سمرقند را حفظ کند و هم چون شهر غجدوان باشکست و عزل نجم ثانی اصفهانی سپه دار صفوی از دست وی رفت (۳ ر مضان ۹۱۸ هـ ۱۲ نوبر ۱۵۱۲ م) بابر آخرین قوه مقاومت خود را در ساورالنهر از دست داد و از دریای آمو گذشت و مدت دو سال را در صفحات شمال هندو کش و قند و زگذرانید و بعد از آن بکابل برگشت. ۹۲ هـ ۱۵۱۳ م (۱) و چون در سنه ۹۲۱ هـ ۱۵۱۴ م شاه حسن فرزند شاه بیگ حکمران ارغونی قندهار بکابل گریخت از طرف بابر با حرات پذیرائی شد و یک سال بعد در ۹۲۲ هـ ۱۵۱۵ م بابر به تسخیر قندهار کمر بست، و در سال دیگر این شهر را محاصره نمود، تا که در ۹۲۳ هـ ۱۵۱۶ م به تسخیر آن موفق آمد (۲).

چون بابر ساعی مکرر خود را در تسخیر ساوراء النهر ناکام دید و در خراسان هم پیشرفتی برای تسکین جاه طلبی او بسبب قوه صفویان ممکن نبود، بنابراین بعد ازین توجه خود را بفتح هندوستان مبذول داشت و لشکر کشی های خود را بطرف شرق افغانستان معطوف نمود، که در بابر نامه شرح داده است.

(۱) فرشته ۲۰۱ انسکلوپیدی اسلام ۱۱ ر ۸۳۸

(۲) انسکلوپیدی برتانیخا ۳۵۴ ر ۱ تاریخ سند ۱۱۲ طبع بمبئی ۱۹۳۸ م

لشکر کشی های بابر، برهند

بعد از سن ۳۷ سالگی در حیات بابر دوره مهمی آغاز میشود، بدین معنی که در همین سال ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م لشکر کشی های خود را برهند آغاز کرده است وی گوید :

« در تاریخ ۹۱۰ که ولایت کابل مسخر شد، ازان تاریخ تا حال همیشه هوس هندوستان کرده میشد، گاهی از جهت سست رائی امرا، گاهی از همتائی برادران، یورش هندوستان میسر و مالک او مسخر نمیشد. آخر اینچنین سوانح نماند » (۱)

بابر این سالهای اخیر را به تنظیم امور و تهیه لشکر گذرانید، و چون از دریای آمو تا تندهار مستولی شد، و رقیبی را در این سر زمین نمی دید، بنابراین به تسخیر هندوستان همت گماشت و بقول خود او بعد از پنج لشکر کشی به فتح دهلی نایل آمد (۲).

لشکر کشی اول

در تعیین سنین حمله های بابر بر هندوستان مؤرخان مابعد مختلف اند (۳) ابوالفضل علامی مؤرخ دربار اکبر در حدود ۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م لشکر کشی اول را در شعبان ۹۱۰ و دوم را جمادی الاولی ۹۱۳ و سوم را در غره محرم ۹۲۵ هـ می نویسد (۴) در حالیکه محمد قاسم فرشته در حدود ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م حمله اول را در اوائل ۹۲۵ هـ و دوم را در اوایل ۹۲۵ هـ و سوم را در ۹۲۶ هـ نوشته است و در تعیین سنین سفر چهارم ۹۳۰ هـ و لشکر کشی پنجم ۹۳۲ هـ - هر دو ابوالفضل و فرشته متفق القولند .

بهر صورت : ابوالفضل سفر های جنگی با برادر حوالی شرقی

(۲) بابرنامه ۱۷۷

(۱) بابر نامه ۱۷۷

(۳) کیمبرج هستری آف اندیا ص ۱۰ (۴) اکبرنامه ۹۲۵ و ۹۱۱

افغانستان و آویزشهای او با قبایل پختون، نیز در لشکر کشی های هند شمرده است که ما در اینجا شرح سفر های جنگی او را در هند از روی بابر نامه وفرشته ومیر خواند وخافی خان ومحمد معصوم اقتباس میکنیم.

لشکر کشی اول بابر قرار نوشته خودش روز دوشنبه غره محرم ۹۲۵ هـ. ۳ جنوری ۱۵۱۹ م از جندول (وادی کنر علیا) بطرف باجور بود. قلعه باجور درین وقت مرکز حکمرانی یکی از امرای محلی قبیله دلازاک افغان بود، که بابر او را (سلطان باجور) میخواند (۱). بابر یکی از رجال معتبر دلازاک را به باجور فرستاد تا اطاعت کنند وقلعه را بدو سپارند. ولی سلطان مذکور فرمان بابر را نپذیرفت. بنا برین روز پنجشنبه ۴ محرم به قوای بابر امر حمله بر قلعه باجور داده شد، درین جنگ لشکریان بابریک دسته تفنگ اندازان **Matchlocks-Men** بقیادت استاد علی قلی داشتند، که چندین نفر باجوری را بدین وسیله بکشتند، وروز دیگر که جمعه ۵ محرم بود، این قلعه در حالتی فتح شد که در حدود سه هزار کس کشته و بسی هم اسیر شده بودند، و سرهای کشته گان بکا بل و بدخشان وبلخ فرستاده شد. وهم از سرهای بریده بر بالای تپه ئی، کله منار (**Pillar of Skulls**) ساختند.

بابر روز یکشنبه ۱۴ محرم حکمرانی باجور را به یکی از امرای خود خواجه کلان سپرده، و برای سرکوبی افغانان یوسفزئی بطرف سوات حرکت کرد. درینوقت در سوات سلطان ویس سواتی حکم میراند، ورئیس یوسفزائیان این سرزمین شاه منصور پسر ملک سلیمان شاه نامداشت وهم سلطان علاءالدین سواتی از رجال نامدار به بابر اطاعت کردند، وهم طاوس خان برادر خورشاه منصور بحضور بابر رسید، و بدینصورت توانست قبایل یوسفزائی را که بر سر راه هندوستان افتاده بودند بخود مطیع سازد.

(۱) بابر نامه ۱۳۷

چون بابر اهمیت سوق الجیشی سرزمین یوسفزائی را میدانست، خواست با مردم آن روابط قرابت داشته باشد، درین مورد دروش سبکتگین پدر سلطان محمود را پیروی نمود (۱) و دختر شاه منصور را که بی بی مبارکه نام داشت (۲) ازدواج کرد که درین باره خود وی گوید:

«روز جمعه ۲۶ محرم در ولایت مالدیش . . . بجهت مصلحت الو س یوسف زئی، دختر او (شاه منصور) طلبیده شده بود، درین منزل خبر رسید، که دختر شاه منصور را با مال یوسف زئی می آرند.» (۳)

بدین صورت بابر یک حصه قبایل یوسفزائی را که در رهگذر هندوستان افتاده اند، و سکندر مقدونی هم ازین راه به هند گذشته بود، بخود نزدیک ساخت و افغانان دیگر را هم با جنگ و زور مطیع گردانید، و تمام این مهمات را تا آخر ماه محرم انجام داد و از راه کوتل Ambahr و کاتلنگر و پنجشنبه ۶ صفر ۹۲۵ هـ ۱۷ فروری ۱۵۱۹ م متوجه گذر دریای سند «نیلاب» شد و چون از دریای سند بگذشت، بار او را قدم خود را در خاک هند گذاشت و ولایت بهیره پنجاب را بتصرف خود آورد، که حاکم آن علی خان پسر دولت خان بود. وی پیامی بوسیله ملا مرشد ایلچی به سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی افغان پادشاه هندوستان و دولت خان بن تاتار خان یوسف خیل افغان حاکم لاهور فرستاد، و این ولایت که قبلاً به ترك (اخلاف تیمور) تعلق داشت طلبیده شد، و مردم آنجا در مقابل پرداخت چهار صد هزار شاهرخی (تقریباً ۲ هزار پوند سترلنگ) امان داد، و روز دوشنبه ۵ ربیع الاول ۹۲۵ هـ ۷ مارچ ۱۵۱۹ م ولایت بهیره را به هندوییک

(۱) بقول سیاست نامه نظام الملک و تاریخ گزیده: سبکتگین دختر یکی

از روسای زاول را بزنی گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد، و او را بدین سبب زاولی گفته اند (خجسته در گه محمود زاولی در یاست . . .)

(۲) ابوالفضل و اخوند درویزه نام این دختر را بی بی مبارکه نوشته اند (پتهانها ۱۵۹ و یوسفزائی افغان ۳۱۷) که برادرش میر جمال بابا بردر فتح هند اشتراك کرد، وی و خواهرش در عصر اکبر در هندوستان مرده اند. (ترجمه بابرنامه ۲۷۸)

(۳) بابرنامه ۲۳۹

ولایت چناب را به حسین اکزاك (۱) سپرده و ضمناً بر قبیلۀ گهکر (۲) (بین نیلاب و بهیره تادامنه های کوهسار کشمیر) بتاخت و قصبۀ پرهاله را که مرکز حکمرانی تاتار گهکر وهاتی گهکر بود، با خزاین آن بدست آورد و روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳ مارچ از بهیره بعزم کابل رهسپار گردید و حکومت میان بهیره و دریای سند را به محمد علی جنگ گهکر سپرد.

بابراز راه پشاور و دره خیبر و گندسک گذشته و روز جمعه غره ربیع الآخر - اول اپریل در ارگ کابل مجلس نشاط و شراب آراست. (۳)

بابر در کابل به عیش و نوش و گردش در منتزهات آن جامشغول ماند، ولی بعد از یکماه افغانان هندوستان و مردم زمیندار ولایت بهیره فراهم آمدند، و حکمران گماشته بابر، هندو بیگ را از آنجا راندند. وی از راه نیلاب بکابل پیش بابر رسید (۴) و هم ملک شاه منصور یوسفزائی باشش نفر کلانتران آن قبیلۀ از سوات بکابل آمدند، و روز دوشنبه غره جمادی الاخری ۵۹۲۵ هـ ۲۰ مئی ۱۵۱۹ م بعد از اخذ خلعت های بابر، و ۱۰ پس رفتند و مالیات اراضی باجور و سوات را بشش هزار خروار شالی قبول کردند، که به خزانه بابر بپردازند (۵)

در همین سال بابر بطرف ولایت گردیز نیز متوجه شد، زیرا افغانان قبیلۀ ادرمان (۶)

(۱) در ترجمۀ بابر نامہ Ikzak و در مطبوع بمبئی انکر الاست (ص ۱۴۳)

(۲) Gakkar

(۳) بابر نامہ ۱۳۷ تا ۱۴۹ (۴) بابر نامہ ۱۵۰ (۵) بابر نامہ ۱۵۱

(۶) در بابر نامہ عبدالرحمن افغانان است (ص ۱۵۲) این قبیلۀ افغانی بنام ادرمان شعبه ئیست از قوم خوگیانی نسل کپران (کپلان) که در متون مربوط خوست پیشۀ زمینداری داشتند، و به شش طایفۀ تقسیم میشدند: جاجی خیل - سودی خیل احمد خیل - مدی خیل - گوندی - بنگش.

عددايشان در قرن ۱۹ يك هزار مرد سیرسید، و در تحت اداره حکومت کابل بودند (صولت افغانی ۵۰۴)

که در سرحد گردیز بوده اند، بقول خود وی «در مال و معامله رایج نبودند، و کاروانیان آینده و رونده از اینها متضرر بودند» (۱)

چون مسکن این مردم همراه تیمارتنی هندوستان واقع بود و بابر خواست ایشانرا مطیع گرداند بنا بر این روز چهارشنبه ۹ رجب ۹۲۵ هـ ۲۷ جولائی ۱۵۱۹ م از راه کوتل تیره بطرف گردیز پیش رفت و لشکریانش تا کرماش (وادی کورم) بتاختند و بسا از افغانان را بکشتند و از سرهای کشتگان کله مناری برپا کرده، روز یکشنبه سوم شعبان ۳۱ جولائی از راه محمدآغه لوگر بکابل آمد. (۲)

لشکر کشی دوم

لشکر کشی دوم بابر به ماورای خیبر روز پنجشنبه ۱۳ رمضان ۹۲۵ هـ سپتمبر ۱۵۱۹ م بود، وی گوید که: بجهت رفع و دفع یوسف زئی عزم جزم کرده شد. (۳)

چنین بنظر می آید، که یوسفزائیان علیا در باجور و حدود سوات بوسیله ازدواج دختر شاه منصور و آمدنش بکابل مطیع شده بودند، ولی یوسفزائیان و قبایل افغانی وادی پشاور در مجاری دریای کابل با و اطاعت نمی کردند، بنا برین درین سفر از راه خیبر به وادی هشنغر حرکت کرد، وی گوید: که موسی خان و کلانتران دلازاک گفتند که در هشنغر الوس بسیار است، غله هم بسیار یافته میشود. بنا برین عزم شد که افغانان آن نواحی را تا خسته قلعه هشنغر با قلعه پشاور بدست آورد. (۴) بابر بدین نیت به وادی هشنغر آمد، ولی بقول خودش: چون در میان غله های افغانان فرو آمده شد، نصف آنچه تعریف کرده بودند بلکه چار یک آنهم غله

(۲) بابرنامه ۱۵۳

(۳) بابرنامه ۱۵۵

(۱) بابر نامه ۱۵۲

(۳) بابر نامه ۱۵۸

یافت نشد . (۱)

قلت خورا که رسیدن خبر عزیمت سلطان سعیدخان (۲) از کا شغر بطرف بدخشان اورا از پیشرفت به سوی دریای سند باز داشت و هم چون افغانان خدر خیل با او در آویختند، از آویزش با افغانان هشنغر فسخ عزیمت نمود، و از کنار آب سوات و مجاری دریای کابل برگشت .

بقول فرشته : میرزا محمد سلطان اویس بن منصور بن عمر شیخ را که از اقاربش بود، با چهار هزار سوار به پنجاب فرستاد و خود وی از راه خیبر و ننگرهار و گندسک تا اواخر شوال ۹۲۵ هـ . ۲ اکتوبر به کابل رسید . (۳)
طوری که پیشتر گفتیم : در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶ م بابر بفتح قندهار موفق شد، ولی بعد از چند ماه واپس شاه بیگ ارغونی آنرا گرفت و بقول محمد معصوم وی به امرا و لشکریان خود گفت : «بابر درین مرتبه تشریف آورده راه قندهار را دیدند، و سال دیگر لوای عزیمت تسخیر خواهند افراخت و تا ما را از اینجا بیجا ن سازند، آرام نخواهند گرفت ما را فکر خود باید کرد» (۴)

بدین نهج شاه بیگ برای خود محل آینده حکمرانی را در آنطرف دره بولان و سند تهیه دید، و طوری که پیش بینی کرده بود، بابر در اوائل ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م قندهار را به محاصره کشید، و در صدد نقب کردن قلعه آن برآمد، ولی در لشکریان او در اول تیرماه مرض تب افتاده و بشاه بیگ مصالحه کرد و بالضروره در ماه رجب ۹۲۶ هـ جون ۱۵۲۰ م به کابل آمد . (۵)

(۱) بابرنامه ۱۵۶ (۲) سلطان سعیدخان بن احمد خان الجه بن یونس خان از امرای کاشغر و ماما زاده بابر است که از ۹۲ تا ۹۳ هـ حکمرانده است (زبب اور ۳۷۰) در روضة السلاطین (ص ۲۶) در سلك شعراى تركى زبان ذکر او آمده است .

(۳) بابرنامه ۱۵۸ (۴) تاریخ سند ۱۱ (۵) تاریخ سند ۱۱۱
• تعلیق بیورج بر بابرنامه ۳۳۱

لشکر کشی سوم (۱)

در تعیین تاریخ لشکر کشی سوم فرشته و خافی خان متفق القولند، که اواخر سال ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م باشد. بقول فرشته بابر در راه پنجاب باز قبایل افغانی را که مانع پیشرفت او بودند تاراج نمود، و چون از دریای سند گذشت به کسانیکه در بهیره بر خلاف او جنبش کرده و کارداران او را رانده بودند جزای سنگین داد، و برخی از افغانان را از اینجا کشید و بطرف سیالکوٹ پیشرفت مردم اینجا بدو ن مقابلہ به او اطاعت کردند و نجات یافتند. ولی مردم سیدپور با او مقابل گردیده و دست بسلاح بردند.

بابر قهراً ایشانرا مغلوب و قتل عام نمود، زنان و اطفال را اسیر ساخت و تمام اموال مردم را بتاراج برد. (۲)

در اینجا بابر شنید: که شاه بیگ ارغونی حکمران قندهار بر اراضی متصرفه او تجاوز کرده و خطری به غزنی و کابل متوجه است، بابرین بزودی بکابل برگشت و چون خان سیرزا در بدخشان وفات یافت بابر در سنه ۹۲۷ هـ ۱۵۲۱ م فرزند کلان خود، همایون را به حکمرانی بدخشان فرستاد. و بسوی قندهار حرکت کرد و شاه بیگ را در انجام محصور داشت، شاه بیگ در آن حصار پای فشرد و از شهزاده طهماسب صفوی که به هدایت امیرخان برخراسان حکم میراند استمداد کرد امیرخان نیز بابر را بترک مساحت قندهار واداشت، ولی وی قبول نکرد، تا که شاه بیگ از آمدن بابر بتنگ آمده و فرزند شیخ ابوسعید پورانی (هروی) را بغرض مصالحه و معاهده فرستاد، بابر نیز خواجه محمود و خواجه عبدالعظیم

-
- (۱) از ۹۲۶ هـ تا ۹۳۲ هـ حوادث شش ساله زندگانی بابر در بابرنامه نیست. بنا برین شرح لشکر کشی سوم و چهارم بابر در اینجا از منابع دیگر مانند اکبرنامه ابوالفضل و تاریخ فرشته و منتخب اللباب خافی خان و تاریخ سند محمد معصوم و ترجمه انگلیسی بابرنامه گرفته شد.
- (۲) فرشته و منتخب اللباب ج اول.

رادران قلعه قندهار ارسال داشت و برین قراردادند: که مال آینده قندهار را به بابر سپارند .

مطابق این معاهده ، کلید شهر قندهار بتاريخ ۱۳ شوال ۹۲۸ هـ اول سپتمبر ۱۵۲۲ م بوسیله میرغیاث الدین نبیر خواندمیر (مؤلف حبیب السیر) بدربار بابر فرستاد و شاه بیگ بولایت شال (کوئته) و دادار و سیوستان پس نشست، و حکمرانی شهر قندهار از طرف بابر به پسرش کاسران سپرده شد و وسعت قلمرو بابر تا دریای هلمند رسید (۱).

لشکر کشی چهارم

بابر در سال ۹۲۹ هـ ۱۵۲۳ م در داخل قلمرو خویش به ضبط و ربط و مطیع ساختن افغانان مشغول ماند، درین وقت در هندوستان پنج حکمدار مسلمان و دو حکمدار هندو وجود داشت:

- اول - امپراتوری لودیان دهلی که از بهیره پنجاب تا بهار وسعت داشت .
- دوم - سلطان محمد مظفر در گجرات (پادشاه هفتم خاندان ملوک گجرات بن محمود تولدش ۸۷۴ جلوس ۹۱۷ هـ)
- سوم - بهمنیان در دکن (اخلاف حسن گانگو ۷۴۸-۹۳۲ هـ ملوک آخرین آن ولی الله در ۹۲۹ هـ و کلیم الله در ۹۳۲ هـ)

چهارم - محمود خلجی بن ناصر در مالوه (۹۱۷ تا حد و ۹۳۷ هـ)

پنجم - نصرت شاه در بنگال (بن علاء الدین حسین بن سید اشرف ۹۲۵ - ۹۳۹ هـ)

ششم - راجه بیجانگر Vijayanagar

هفتم - راناسنگادر چیتور (2) Chitor

از جمله این حکمرانان، اولین برخورد بابر با لودیان بود، که قلمرو ایشان تا کنار های سند میرسید و چون بابر از اختلاف امرای لودی اطلاع داشت، این فرصت را غنیمت شمرد، و در سنه ۹۳۰ هـ ۱۵۲۴ م از دریای سند گذشته و بر لاهور تاخمت.

(۱) تاریخ سند ۱۱۱ - کتیبه چهل زینة قندهار - ترجمه بابرنامه از بیورج

۳۳۲۱ تاریخ هند ار سکن ار - ۳۵۵

(۲) بابرنامه ۱۸۹ کیمبرج هستری آف اندیا ۲۹۹ زیبا و ۲۷۷ بعد .

مرچند جمعی از افغانان مقتدر پنجاب چون بهار خان و مبارک خان لودی و یکن خان
لوحانی در شش گروهی لاهور بابر مصاف دادند، ولی اختلاف امرای مذکور وسیله
شکست وضعف ایشان گردید، و بابر لاهور را گرفته و به آتش سوزانید و بعد از چند روز
دیبالپور را گرفته و قتل عام نمود. و لاهور را بمیر عبدالعزیز و سیالکوت را به خسروگو
کلتاش و دیبالپور را به بابا قشقه مغول و کلانور را به محمد علی تاجیک سپرد.

بابر درین سفر تا حدود سرهند پیش رفت و دولت خان لودی حکمران لاهور را
که بعد از بغاوت بر سلطان ابراهیم لودی در قبایل بلوچی پناهند شده بود، به جاگیر
خودش در سلطان پور فرستاد و سلطان علاءالدین برا در سلطان ابراهیم را تحت اداره
بابا قشقه در دیبالپور جای داد. ولی بعد از حرکت بابر بکابل و رسیدنش بدریای سند
دولت خان و پسرش غازی خان، سلطان علاءالدین و بابا قشقه را از دیبالپور اخراج
کرده و پنج هزار افغان را بگرفتن سیالکوت فرستادند، که میر عبدالعزیز حکمران
لاهور آنها را شکست داد (۱۵۲۵ هـ ۹۳۱ م)

بابر بزودی خود را بکابل رسانید، و علاءالدین نیز در کابل بدر بار آمد، و چنین
فرمان گرفت که تمام سپه داران هندوستان با علاءالدین در تسخیر دهلی همراهی کنند،
و بعد از او تمام ولایات غربی لاهور به بابر و دهلی به علاءالدین تعلق داشته باشد.
با چنین تعهد علاءالدین از کابل بهند رفت و بالشکر سی تاجهل هزاری خود دهلی
را محاصره نمود، ولی سلطان ابراهیم بایشان شکست فاحش داد و جمیعت آنها را
مشرق کرد (۱)

اما خود بابر بعد از ازام علاءالدین بهند بطرف بلخ متوجه گشت (۲) و بزودی
خود را به لشکر کشی آخرین خود بر هند مهیا گردانید.

(۱) بابر نامه ۱۶۷ ترجمه بابر نامه ۲۵۴ بحواله اکبر نامه و خانی خان

و فرشته.

(۲) بابر نامه ۶۶

لشکر کشی پنجم و فتح دهلی

قبل از شرح حرکت پنجم بابر بر هند به مطالعه اوضاع آنجا باید پرداخت تا روشن گردد که در فتح هند بدست بابر چه عواملی دخیل بوده است؟

در جمله حکمرانان هند لودیان در دهلی بصفت شاهنشاهان و قویترین عناصر حاکمه هند بوده اند، لودی یک قبیله افغانی از شعبه بیتنی است (۱) که یک خاندان آن در حدود ۴۰۰ هـ ۱۰۰۹ م از نسل شیخ حمید لودی از لغمان تاملتان حکمرانی داشتند و مرکز شاهی ایشان در سلتان بود (۲).

بعد از این بسا رجال قبیله لودی در هندوستان مصدر کارنامه های لشکری و اداری بوده اند که از آن جمله ملک بهلول ولد ملک کالادر سر هند بعد از وفات اسلامخان در ۲۵ ذیحجه ۸۵۵ هـ دسمبر ۱۴۵۱ م بر تخت شاهنشاهی هند نشست چون در سنه ۸۹۴ هـ ۱۴۸۸ م از جهان رفت بعد از او سلطان سکندر پسرش (۸۹۴-۹۲۳ هـ ۱۴۸۸ م) و بعد از او سلطان ابراهیم بن سکندر (۹۲۳-۱۵۱۷ هـ ۱۵۲۵ م) بشاهی رسیده اند.

دوره ۷۰ ساله شاهنشاهی لودی در عهد سلطان بهلول و سکندر عصر آرایش و عدالت و بسط مبانی مدنیت بود. زیرا اکثر اسرای قبایل افغانی مانند لودی، فرسلی، لوحانی و غیره باتفاق و همکاری کار میکردند. امور لشکر داری و مالیات و عدلیه و زراعت تنظیم یافته بود و تمام قبایل افغانی از سمت مغرب به مرکز شاهنشاهی قوت میدادند ولی این وضع بعد از جلوس سلطان ابراهیم لودی برقرار نماند و سلطان جلال الدین برادر کوچک او در جونپور اعلان شاهی داد تا که در آخر بدست سلطان ابراهیم افتاد و کشته شد.

سلطان ابراهیم لیاقت اداره را کمتر داشت و بر مزاج او استبداد رأی غالب بود

(۱) مخزن افغانی ۶۰۳/۲

(۲) پته خزانه ۶۸-۲۵۴ فرشته ۷۱ حیات افغانی ۴۵ خورشید جهان ۶۷ ملیسون در تاریخ افغانستان ۴۴

بنابرین اکثر اسرای در بار لودی ازو رنجیدند ، برخی کشته و جمعی فراری شدند و تزلزلی در بنیاد سلطنت لودی افتاد ، از آنجمله حبس و قتل میان بهوہ وزیر پدرش واعظم ہمایون بن بایزید عمزادہ اش موجب تشویش تمام اسراء گردید و دولت خان بن تاتار خان لودی حکمران پنجاب کہ با سہ پسر خود دلاور خان وغازی خان و حاجی خان از ارکان بزرگشا ہنشاہی لودی بودند ، از سلطان ابراہیم برگشتند و اسرای بزرگ دیگر ہم بہر طرف دست بہ اغتشاش و بغاوت زدند۔ (۱)۔

در این اوضاع کہ وسیلہ سقوط شاہنشاہی لودی گردید اولاً استبداد رای و عاقبت نیندیشی خود سلطان ابراہیم دست داشت کہ تمام اسرای در بار لودی وارا کین شاہنشاہی را بوسیلہ قتل و حبس و زجر از خود رنجانید ، دوم کوتاہی اندیشہ و نفاق خود رجال افغانیست کہ با وحدت و اتفاق ہمدیگر مایہ فساد را از سر کز شاہنشاہی گم نہ کردند و بہ بابر توسل جستند کہ وی خودش مدعی تخت و تاج ہندوستان و رقیب سر سخت خاندان شاہان لودی بود۔ (۲)

احمد یا دگار درین مورد مینویسد :

«اول باعث خرابی سلطنت او کشن اعظم ہمایون بود و بیخ سلطنت خود را بدست خود بر کند ۔۔۔۔۔ درین اثنا دولت خان لودی کہ از بیست سال حکومت پنجاب داشت اورا از لاهور طلبید ، او درآمدن خود اہمال کرد ، و پسر خود را ۔

(۱) تاریخ شاہی ۷۱ بعد ، مخزن افغانی ۲۳۵/۱ بعد ، طبقات اکبری ۳۴۷/۱ فرشتہ ۳۵۱/۱ - الیوت در تاریخ ہند ۲۰۰/۵ مآثر رحیمی ۳۸۷/۱ منتخب التواریخ ۳۳۰/۱ ۔

(۲) گویند کہ بابر برای کشف اوضاع ہند و مقاصد جہانگیری خود بہ تغیر لباس وزی قلدراں بدربار سلطان سکندر لودی رفتہ بود ، چون سلطان اورا بعداً شناخت بابر از آنجا رفت و سلطان دست حسرت مالیدن گرفت و می گفت کہ وی مانند مرغ ہمای بدست افتادہ بود ، اما طرفہ بدرجست (تاریخ داؤدی ورق ۶۶ - نسخہ خطی اندیا آفیس) ۔

که دلاورخان نام داشته فرستاد ... فرمود تا او را در حبس خانه که بعضی اسرای کبار را در دیوار گرفته بودند بردند ... دلاورخان از دهلی گریخت و در شش روز پیش پدر رسید و گفت که اگر حیات خود خواهی ، فکر خود کن.» (۱)

دولت خان از این وضع سلطان ابراهیم سخت ترسید و پسر خود دلاورخان را بکابل پیش بابر ارسال داشت و گفت : سلطان ابراهیم از اسرای پدر خود ۲۳ نفر را که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند ، بی جرم بکشت و خاندان های آنها را برانداخت و بعضی را در دیوار گرفت و بعضی را به آتش بسوخت چون امید سلاستی از قهرا و ندیدند ، جمیع امرا مرا فرستادند و چشم انتظار براه نهاده اند . (۲)

بدینطور بین سلطان ابراهیم و اسرای او هر طرف جنگ های خونین رویداد ، و بابر با آمدن احمدخان سربنی که از طرف دولت خان به کابل آمده واستمداد میکرد دانست ، که سلطان ابراهیم لودی بدست خود بنیاد شاهنشاهی لودی را متزلزل ساخته است ، و این فرصت را از دست نباید داد .

با بر در کابل به تقویۀ قوای خود پرداخت ، شاهزاده هایون را که حکمران بدخشان بود ، باقوای شمالی کشور خود خواست ، وخواجه کلان بیگ را از غزنی وزابل بالشکر های آن جلب کرد و بقول دلاورخان قوای لشکری او که عبارت از رزمجویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند (۳) آماده پیگار شدند.

روز حرکت بابر از کابل به عزم تسخیر هند ، غره صفر ۹۳۲ هـ ۱۷ نوامبر ۱۵۲۵ م بود ، وی شهزاده کامران پسر خود را به حکمرانی قندهار و کابل

(۱) تاریخ شاهی ۸۸

(۲) تاریخ شاهی ۸۹

(۳) خود بابر لشکریان خود را (علاوه بر سغل) افغانان و هزاره و عرب

ویلوج' میداند (بابرنامه ۲۰۶)

گذاشت و از راه دره خیبر و پشاور روز شنبه غره ربیع الاول ۱۶ دسمبر از دریای سند گذشت و با سرعت زیاد پیش رفت ، و روز جمعه ۱۴ ربیع الاول ۲۹ دسمبر سیالکوٹ (شرق دریای چناب) و بعد از آن قلعه ملوت (Milwat) (مربوط دسترکت هوشیار پور پنجاب) را گرفته ، و تمام اموال و خزاین وجواهر و کتابخانه غازی خان پسر دولت خان را ضبط نمود (شنبه ۲۲ ربیع الاول ۹۳۲ ۵ ۶ جنوری ۱۵۲۶ م)

بابر بعد از فتح ملوت ، دولت خان و پسران و تمام اسرای افغان را به کته بیگٹ (Kitteh Bag) سپرد تا به قلعه ملوت (Malot) بهیرہ اسیر باشند ولی چون به سلطان پور رسیدند دولت خان بمرد (۱) و با بر قلعه ملوت

(۱) دولت خان لودی یکی از ارکان شاهنشاهی لودیان به چنین ذلت از جهان رفت آنکه به قول بابر (ص ۱۶۸) بروایت پدرش تاتارخان دارای سه - کروڑ درم (۷۰۰۰ پوند) مالیات حکم میراند . وی بابر را به هند دعوت کرده بود و اکنون جزای عمل خود را دید . احمد یادگار سیگوید : چون بابر از کابل روان شد همگی ده هزار سوار مغل در رکاب او بودند با اتفاق دولت خان تار سیدن لاهور خیلی سپاه گرد آمد . چون سلطان ابراهیم از تصرف بابر بر پنجاب و مدد دولت خان باو اطلاع یافت به دولت خان نوشت : که تو از نوازش پدر من باین مرتبه رسیدی که بیست سال حاکم پنجاب بودی ! این چه کردی که مغل را در ملک موروثی من آوردی ؟ و ستر افغانه بدست خود د و ر کردی ؟ دولت خان در جواب نوشت : آری من پرورده و نواخته سلطان سکندریم ، تمام عمر من در دولت خواهی او گذشت . آن پادشاه مرحوم چقدر برداشت اسرا میکرد ، و به دهجوئی پیش می آمد ، و به هیچ وجه درهلاک اسرا سعی نمیکرد . شما نوجوان باغوی دوسه کوته اندیش ، بنیاد سلطنت خود خراب کردید ، و چندی بندگان پدر خود را که ستون پادشاهی بودند تلف نمودید ، تا اعتماد دیگران از شما برخاست . مغل را من نیاورده ام ❀

به محمد علی جنگ جنگ سپرد ، و دوصد افغان و دوصد هزاره را به حفاظت آن گماشت . (۱)

بابر بعد ازین قلاع و اراضی بین لاهور و سرهند را بدست آورده و به تجهیز قوای خود کوشید . و در اوایل رجب ۳۲ ۹ ۵ اپریل ۱۵۲۶ م به پانی پت رسید . سلطان ابراهیم لودی که تازه از جنگ عالم خان (سلطان علاءالدین بن سلطان بھلول) برگشته و اورا در حدود دھلی شکستاده بود ، بقول بابر یکصد هزار لشکر و ہزار فیل به میدان آورد (۲) کہ اکثر این عساکر اجیر و نوکر سعادتی ناراضی بوده اند.

لشکریان بابر بقول ابوالفضل ۱۲ ہزار (۳) و بقول احمد یادگار ۲۴ ہزار بودند (۴) کہ ہفت صد ارابہ جنگی و توپ و تفنگ ہم داشتند. این ارابہ ہا تحت قیادت استاد علی قلی و مصطفی رومی بدستور جنگی روم (عثمانیان) Ottomans

❀ افعال ناپسندیدہ شما آورد (تاریخ شاہی ۹۳)

اکنون اگر سلطان ابراهیم لودی بہ سبب سخافت رای و عاقبت نیندیشی شاہنشاهی لودی را سقوط دادہ باشد ، امرای افغانی مانند دوات خان و غیرہ کہ با او اختلاف و پیکار داشتہ اند، نیز از مسئولیت رھائی ندارند ، و در عاقبت جزای خود را بدست بابر دیدند و این یکی از علل پیروزی بابر بود کہ در مقابل خود چنین دولت فرسودہ و پادشاہ و رجال عاقبت نیندیشی داشت .

(۱) بابر نامہ ۱۶۹

(۲) بابر نامہ ۱۷۴ ولی این قول بابر مبالغہ بنظر می آید ، بقول احمد

یادگار لشکر سلطان ابراهیم پنجاہ ہزار بادو ہزار فیل بود (تاریخ شاہی ۹۵)

درمخزن افغانی این عدد يكلك سوار و پنج ہزار فیل است .

(۳) اکبر نامہ ۹۷/۱ ، خود بابر ۱۲ ہزار کس بشمول نو در و سوداگر

و جاگیر می نویسد (بابر نامہ ۱۷۸)

(۴) تاریخ شاہی ۹۵

به چرم گاو با هم بسته شده و در عقب آن دسته های تفنگ انداز آن قرار داشت و بابر قوای خود را بروفق تجربه های جنگی خود و عنعنات لشکر کشی های خانواد تیموریان آراست. در قصب (قول) خود بابر قرار داشت که بطرف دست چپ او خندق و شاخه های درختان بود.

سیمنه (Right-Division) را همایون به همراهی خواجه کلان و سلطان محمد دلدا ی ((Duldai)) و هند و بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی قیادت میکرد. در میسره محمد سلطان سیرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان و شاه سیر حسین و سلطان جنید برلاس و قتلقدیم و جان بیگ و محمد بخشی و شاه حسین برگی و مغول غانچی (Ghanchi) بودند.

در طرف راست قلب (Center) چین تیمور سلطان و محمد، گوکل تاش و شاه منصور برلاس و یونس علی درویش محمد ساریان و عبدالله کتابدار قرار داشتند. و در طرف چپ قلب خلیفه و خواجه سیر سیران و احمدی پروانچی و تردی بیگ و کوچ بیگ و محب علی خلیفه و سرزا بیگ ترخان بودند.

قوای پیش رو را خسرو گوکل تاش و محمد علی جنگ جنگ قیادت میکردند و عبدالعزیز

سیرآخور (Naster-of Horse) قاید قوای عقبی بود در اوج سیمنه Flank of right

ولی قزل و ملک قاسم و بابا قشقه با مغولان خود گماشته شده و در اوج میسره قرا قوزی و ابوالمحمد نیزه بازو و شیخ علی و شیخ جمال و مهدی و تنگری قلی مغل قرار داشتند. (۱) جنگ عظیم پانی پت بدینطور آغاز شد استاد علی قلی و مصطفی توپچی در استعمال اسلحه ناریه فعالیت کردند از صبح تا نصف روز جمعه ۸ رجب ۹۳۲ هجری ۲۱ اپریل ۱۵۲۶ م جنگ خونین دوام داشت و نیمروز بود که لشکر سلطان ابراهیم لودی شکست خورد و خودوی هم درین جنگ کشته شد (۲) عدد

۱- بابر نامه ۱۷۵

۲- روایت جمهور چین است اما مؤلف تاریخ داودی عبدالله گوید: ۵۵ سن از یک شخص ۱۲۰ ساله شنیدم که سلطان ابراهیم براسپ مشکی تازی سوار بود و از معرکه برآمد و خواست در موضع دهر یانه از دریای جمنه بگذرد و اسپ خود را به دریا انداخت تا که در آب غرق گردید. این منظر را همین راوی کهنسال دیده بود تاریخ داودی خطی ۹۵

تمام کشتگان این سرکه را در همان روز ۱۰ یا ۱۶ هزار تخمین کردند ولی بعد از آن مردم هندوستان گفتند که چهل تا پنجاه هزار بقتل رسیده اند. (۱)

درین سرکه بکرما جیت (Bikermajit) راجه کهن سال گوالیار (Gwalior) که به همراهی سلطان ابراهیم بیجنگید نیز کشته شد و از خانواده او که در آگره بودند جواهر زیادی بدست همایون آمد که در آن جمله الماس مشهور به (کوه نور) هم بود که هشت مثقال وزن داشت.

بابر رجال معتمد خود را به ضبط خزاین دهلی گماشت و شهزاده همایون را به آگره فرستاد و خود وی در تغلق آباد دهلی فرود آمد و سولانا محمود و شیخ زین رابه دهلی ارسال داشت که خطبه را بنام اوبخوا نند (۲) و بدین طور بابر شهنشاه هند گردید و به منتهای مقاصد خود رسید (جمعه ۱۵ رجب ۹۳۲ ۲۷ اپریل ۱۵۲۶ میلادی).

از فتح دهلی تا مرگ بابر:

اکنون که بابر رقیب بزرگ خود سلطان ابراهیم لودی را از بین برد و در جنگهای دیگر بسا رجال نیرومند آن دوره مانند دولت خان لودی و پسرانش نیز مقهور شدند در نخستین و هله فتح هند وی دو کار داشت:

اول: تسکین و پاداش اسرا و کسانیکه با او در فتح هند همراهی داشتند و این کار آسانی بود زیرا وی تمام خزاین و اسوال شهنشاهی لودی را در دهلی و آگره بدست آورده بود و میتوانست با دادن بخششهای هنگفت و سوغات این مردم را بخود جلب نماید. وی روز شنبه ۲۹ رجب ۹۳۲ ۱۵ اسی ۲۶ • ۱ م به دیدن و بخشیدن خزانه ها در آگره آغاز کرد: بهمایون هفتاد لک به اسرا شش لک تاده لک، به کامران ۱۷ لک به محمد زمان میرزا ۱۵ لک به عسکری میرزا ۱۵ لک به هندال میرزا ۱۵ لک داد، و هم از جواهر و اسوال هندی سوغات ها بسمرقند و خراسان و کاشغر و عراق و سکه و مدینه فرستاده شد و به هر فرد

۱ - بابرنامه ۱۷۶

۲ - بابرنامه ۱۷۶

ولایت کابل و ورسک (سخرج دریای کابل به وادی پشاور) یک یک شاهرخ
(۱) انعام داد. (۲).

در بین سرداران لشکری بابر کسانی نیز بوده اند که به سکونت در هندوستان
راضی نبودند و به مجردی که موسم گرما آمد مردم از تاثیر باد سموم مردن گرفتند
و اکثر اسراء و جوانان دل انداختند و حتی خواجده کلان که سر د معتمد و
سپه دار بزرگ بابر بود بر دیوار عمارت دهلی این بیت فارسی نوشته بود:
اگر به خیر و سلامت گذار سند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم
بابر این گونه اسرای شاکی را هم به فرستادن کابل راضی گردانید و خواجده
کلان را به غزنی و گردیز و خواجده سیر میران را به کابل با اسوال و عدا یائی
زیاد فرستاد و دیگران را به این گونه منطق قوی قانع ساخت که:
«تمام اسراء را طلبیده کنکاش کرده شن گفتم: که سلطنت و جهان گیری
بی اسباب و آلات دست نمیدهد. پادشاهی و امیری بی نوکر و ولایت ممکن نیست.
چند سال سعی ها کرده مشقت ها دیده راه درازی را قطع کرده لشکر ها
کشیده خود را و لشکر را در مخاطره های حرب و قتال بیندازیم بعنایت الهی
این مقدار باغی بسیا ر را زیر کرده این چنین ولایت ها و مملکت های وسیعی
را بگیریم. حالا چه روز آمده است و چه ضرور کرده است؟ نه این چنین جان ها
کنده گرفته ولایت ها را بی جهت پر تافته باز بکابل رفته با بتلای تنگدستی
بما نیم. هر کس که دولت خواهد است بعد از این چنین سخنان نگوید. هر کس
طاقت نتواند آور د و به رفتن رو آورد از رفتن خود بر نگرد د. این چنین معقول
و سوجه سخنان را خاطر نشان ساختند خواهی نخواهی مردم را از این دغدغه
ها گذارنده شد.» (۳)

۱- بقول ابوالفضل هشت لک شاهرخ مساوی یک کرو و ۲۸ لک دام بود
آئین اکبری ۲- ۱۶۹ و باین حساب یک شاهرخ ۱۸ دام و ۴۰ دام یک
رو و پیه هندی مساوی دو نیم شاهرخ و ده پنس و هردام مساوی دو آنه عصرا نگلیسی
بود که هردام ۲ جیتل شمرده می شد.

۲- بابرنامه ۲۰۷

۳- بابرنامه ۲۰۷

دوم: در دوسه سال اخیر شاهنشاهی سلطان ابراہیم لودی اکثر امراء و حکمرانان افغانی از مرکز سلطنت در حالت بغاوت و سرپیچی بوده‌اند و چون بابر بر دہلی و آگرہ مسلط شد تصفیہ و انقیاد این سرکشان قوی را ہم در پیش داشت و این امراء بقول خود بابر عبارت بودند از:

Sanbhal	قا سم سنبلی در و لایت سنبل
Biyana	نظام خان در ولایت بیانہ
Mewat	حسن خان در و لایت سیوات
Dhulpur	محمد زیتون Zeitun در دولپور
Gwalior	تار خان سارنگ خان در گوالیار
Raberi	حسین خان لوحانی در رابری
Etawa	قطب خان در اتا وہ
Kalpi	علی خان در کالپی

نصیرخان لوحانی و معروف فرملی و امراء دیگر افغان ، از قنوج تادریای گنگ در تصرف خود داشتند و بہار خان پسر دریاخان را بلقب سلطان محمد بہ مقام شاہی برداشتند .

مرغوب غلام درمہاون (مرکز ناحیہ مترا Mutttra نزدیک کنار چپ جمنا (۱) بود .

این مردم وقایع عہد تیمور لنگ (جد بابر) را در حافظہ داشتند ، کہ بعد از فتح و یغمای دہلی این مملکت را ترک کردہ وبہ ماوراءالنہر برگشت . ایشان میدانستند، کہ سپاہیان و سرداران لشکر بابر را یارای تحمل آب و هوای اقلیم گرم ہند نیست . ولی بابر کہ از مدتہا ہوای فتح مملکت وسیع و پر ثروت ہند را داشت ، آگرہ را مرکز و مقر خود ساخت ، و بتمام مردم ثابت کرد ، کہ واپس رفتنی نیست، و این کشور وسیع و ثروت عظیم آنرا از دست نمیدہد .

زیرا سرزمین سابقه مملکت او با محدودیت های اقتصادی آن نمیتوانست جاه طلبی شاهنشاهی او را کفایت کند خودوی گوید :

((ملکی که بمن تعلق داشت بدخشان و قندهار و کابل و قندز بود اما از این ولایات نفع معتد بهی نبود ، بلکه بعضی ولایت ها به تحت نزدیکی غنیم آنچنان بود که مدد های عظیم کردن لازم بود . دیگر جمیع ولایات ماوراءالنهر در تصرف خوانین و سلاطین اوزبك بود . نزدیک به صد هزار لشکر های ایشانرا تخمین میکرد دند دشمن قدیمی بودند .)) (۱)

بابر در مدت چهار و پنج سال اخیر زندگانی خود در هند تمام عناصر حاکمه و بقایای افغانان را از بین برد و یا مطیع خود گردانید . و درین مورد از خشونت و خونریزی و گاهی از عفو و بخشش و تدبیر و تجربه طویل جهاننداری و لشکرکشی خود کار گرفت . مثلاً : هنگامیکه در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید ولی از مرگ نجات یافت ، وی این دسیسه را به مادر سلطان ابراهیم لودی نسبت داد و او را به یونس علی و خواجگی اسد سپرد ، تا نقد و جنس و غلام و کنیز و غیره را از او تحصیل کنند و جزا دهند . وی پسر سلطان ابراهیم را در ربیع الاول همین سال بکابل پیش شهزاده کامران محبوس فرستاد (۲) و احمد چاشنی گیر را پاره پاره نمود و طباخ را زنده پوست کشید و یک زن متهم را در تهنه پای فیل انداخت و دیگری را هم بگله تفنگ زدند (۳) ولی در فرمان ۲ ماه جمادی الآخری ۹۳۳ هـ مارچ ۱۵۲۷ میلادی که با طرف مملکت درباره فتوحات خود نوشته : علاءالدین عالم خان ابن سلطان بهلول لودی (عم سلطان ابراهیم لودی) را به القاب ((سلطنت مآب و خلافت انتساب)) و اولاد او را نتیجه السلاطین جلال خان

۱- بابرنامه ۱۷۸

۲- بابرنامه ۲۰۳

۳- بابرنامه ۲۰۳

و کمال خان ناسیدہ است (۱) وازین برسی آید کہ از اسرای ہند آنکسہ
طاقت اورا کردہ اند بدر بارش مقرب ہو دہ اند .

بابر بدین طور اکثر رجال قوی ہندوستان رابخود نزدیک ساخت و برای اینکہ
اعمال و جنگ ہای خود را رنگ مذہبی دہد از آشا میدن شراب توبہ کرد و
بقول خودش احرام جہاد (Holy War) بستہ و در این بارہ فرمائی را در تمام
سما لک خود نشر داد (۲) درین وقت را نا سنگا (Rana Sanga) حکمران
چیتور (اودای پور Udaipur کنونی) کہ رئیس تمام راجپوتان شمرد
میشد باو جودیکہ در کابل بدر بار بابر ایلچی فرستادہ اظہار موافقت کردہ بود،
اکنون برخلاف بابر لشکر آراست و بابر ہم باو اعلان جہاد داد و ہمایون را
بمقابل اسرائائی کہ در شرق فراہم آمدہ و قنوج را در تحت قیادت نصیر خان لوحانی
و معروف فرملی گرفتہ بودند سوق کرد .

ہمایون درین لشکر کشی جونپور و غازی پور و گوالیار را گرفت ولی رانا سنگا
با تفاق چندین نفر از اسرای نیرومند، بریانیہ تاخت و سلہدین از رای سین

Raisen و حسن خان سیواتی بایکصد ہزار سوار نزدیک خانوہ Khanua
سی و ہفت میل غربی آگرہ بدو پیوستند و بابر رابمشکلات عظیمی افگندند .
بابر با معافی تمغا Stamp-Duty بہمہ مسلما نان و توبہ از شراب و اعلان
جہاد و ترتیب لشکریان خود، و بستن ارابہ روز شنبہ ۱۳ جمادی الاخری
۱۶۵۹۳۳ سارچ ۱۵۲۷ م در خانوہ مضافات بیانیہ باقوای متحدہ را ناسنگا مدت
دہ ساعت جنگ کرد، وایشانرا شکست داد، خود را ناگریخت و حسن سیواتی کشتہ شد و
سلطان محمود لودی برادر سلطان ابراہیم نیز فرار کرد، و بابر تا آخر سال مذکور سیوات
والوروا کثر ولایات این طرف گنگ را بتصرف آورد، و در طغرائی خود لقب (غازی)

۱- بابرنامہ ۲۱۱-۲۱۲

۲- بابرنامہ ۲۱۳

۱) افزود .

بعد از ختم این غایله یکی از اسرای راجپوت که میدنی را و Medini-Raw نام داشت در چندی ری Chanderi سرحدات مالوه برخلاف با بر لشکر کشی کرد ، اگرچه این حرکت راؤ در سرداران لشکر بابر ترس و تردید ایجاد نمود ، ولی بابر که سپاهی تجربه کارستینی بود ، ایشانرا دلداری داد ، بر قلعه چندی ری یورش آورد آنرا روز چهارشنبه ۷ جمادی الاولی ۹۳۴ هـ ۲۹ جنوری ۱۵۲۸ م بگرفت ، و بعد از آن شهزاده عمایون را به بدخشان اجازه رفتن داد و خود بطرف لکنهو Lucknow متوجه گشت که بدانجا شیخ بایزید و بین راؤ (۲) پیش می آمدند ولی سرداران لشکر بابر ایشانرا شکست داده ، و بطرف بنگال پس نشاندند ، و هر دو کنار دریای گنگ را تصفیه کردند . اکنون بابر رقیب دیگری هم داشت که برادر سلطان ابراهیم بنام سلطان محمود لودی در ولایت بهار یکصد هزار افغان را فراهم آورده و شیخ بایزید و بین راوهم بدو پیوسته بودند قوای سلطان محمود بمدد فتح خان سروانی و شیر خان سور و دیگر افغانان بطرف بنارس Benares پیش آمدند . ولی بابر با بهارتیکه در لشکر کشی و جلب سرداران مقتدر داشت ، در دو بین جنگ بزرگ خود در هند که در ملتانای Junction سی گنگ : و گوآره Gogra روی داد قوای سلطان محمود لودی را بشکست (پنجشنبه اوایل رمضان ۹۳۵ هـ = ۶ می ۱۵۲۹ م) و قلمرو تصرف وی تا بنگال توسیع یافت .

۱- بابرقاۋەت م ۲۱

۲- در المبرج هستری ۴-۱۷ و ترجمه انگلیسی باب ۲-۳۲۸ Biban و در باب نامه مطبوع بمبئی بین و بین را و است.

و چون اطباء از علاج او مایوس شدند ، ولی مشهور عصر میر ابو بقا گفت: « باید
 همایون گرانبها ترین چیز خود را در راه خدا صدقه کند ، و از او تعالی صحت خود را
 بخواهد. » بابر گفت: پر ارزش ترین چیزی که همایون دارد منم. و بنا برین
 خود را برای او قربانی میکنم خالق تعالی این صدقه را قبول فرماید ! « (۱)
 بعد ازین بابر سریض شد و بر بستر سرگ همایون را ولی عهد خود نمود اگر چه وزیر اعظم
 نظام الدین علی میر خلیفه خواست که مهدی خواجه باجه بابر (Brother-in-Law)
 را به تخت شاهی بر دارد ، ولی بسبب نخوت مهدی خواجه ازین فکر بازگشت
 و حینیکه بابر در چها ر باغ کنار جمنا در آگره بتاریخ ۶ جمادی الاولی (۲)
 ۹۳۷ ۲۶۵ دسمبر ۱۵۳۰ م بعمر ۵۰ سالگی در سال سی و هشتم سلطنت از جهان
 رفت . پسرش ناصر الدین محمد همایون بر تخت شاهی هندوستان نشست (۹)
 جمادی الاولی ۲۹ دسمبر).

۱- اکبر نامه ۲۷۶

۲- در تاریخ شاهی ۱۲۹ روز جمعه بتا ریخ چها ر م ۹۳۷ ۵ و د ر
 طبقات اکبری ۲ ر ۳۶ پنجم جمادی الاولی ۹۳۷ ۵ و در همایون نامه و
 تاریخ فرشته ۱ ر ۳۹۳ روز دوشنبه ۵ جمادی الاولی ۹۳۷ ۵ و د ر
 اکبر نامه ۱ ر ۱۱۸ ششم جمادی الاولی ۹۳۷ ۵ است .



بخش دوم

شخصیت علمی و ادبی بابر

شخصیت جنگی و بیروز مند بابر در وقایع زندگی او از شاهان و پادشاهان هند آشکار است. ولی وی جنبه علمی و ادبی هم داشت و در عین زمان یک نثر نویسند و شاعر و مولف هم بود که به سطور آیند و نام لیقات او را تا جایی که معلوم است معرفی میکنیم:

قبل از همه نظر یک شخص معاصر و خاله زاده او سیرا حیدر دو غلات حکمران کاشغر و کشمیر را در باره شخصیت بابر می آوریم که او را با الفاظ مختصر چنین می ستاید:

پادشاهی بود با انواع فضایل آراسته بخصایل حمیده پیراسته. ازین همه خصلت، شجاعت و سروت او غالب بود. در شعر ترکی بعد از میر علی شیر در مقدار او ننگشته. دیوانی دارد ترکی در غایت عذوبت و مبین نام نظمی ساخته در فقه بغایت رساله مفید است و مقبول خلائق. و عروض ترکی نوشته که بیش از وی کسی عروض ترکی را با آن لطافت ننوشته و رساله والدیده حضرت ایشان (مراد خواجه عبیدالله احرار است) نظم کرده و قایمی کند نام تا ریخ ترک (دارد) در غایت سلامت و روانی و عبارت پاکیزه منتح قریب الفهم... و موسیقی و غیره.

بفضایل او پیش از وی در دودمان او غالباً کسی نگذشته است و واقعات غریبه و جنگهای عجیبه دست داده که بتحقیق از ابنای او کسر را دست نداده... (۱)

(۱) این سطور را بنا علی یعتوب واحدی جوزجانی از نسخه خطی تاریخ رشیدی قمبر B۶۳۸ مؤسسه شرق شناسی اکادیمی علوم لنین گراد (ورق ۹۶ ب) نقل کرده است، که از تشکر میکنم.

در باره شخصیت بابر وصفات او نظر مؤرخ در باره اکبر ابو الفضل علامی نیز خوانند نیست، که در شناسایی او با ما کمک میکند، وی اصول شخصیت او را در هشت سخن می گنجاند که اصول جهان بینی او بود :

(۱) بخت بلند (که ظاهراً نتیجه صفات دیگر او باشد)

(۲) همت ارجمند

(۳) قدرت کشور کشایی

(۴) ملک داری (استعداد اداره و مملکت داری)

(۵) کوشش در معموری بلاد .

(۶) صرف همت بر فاهیت عباد (تظاهر بدین صفت جز سیاستمداری

آنوقت بود)

(۷) خوش دل ساختن سپاهی .

(۸) ضبط ایشان از تباهی . (۱)

در تحلیل شخصیت ادبی بابر قوه خطابه و نطقی او نیز در خور یاد آور است ، و او در مجامع و معارف برای تهییج و تنبیه یاران و رجال خود گاهی سخنانی میگفت که مؤثر واقع میگشت .

در جنگ باراناسانکا بعد از فتح دهلی بین لشکریان و یاران بابر و هن و تزلزلی پدید آمد ، زیرا لشکریان بابر بهر طرف برای فتح بلاد رفته بودند ، و را ناهم بفاصله دوسه کروهی قرار گاه بابر رسیده بود . وی امرای دربار و اهل اعتبار و حتی آحاد الناس را به کنگاش خواست . رای اکثر مردم بر آن رفت که بابر با سپاه خود به پنجاب عقب نشیند ولی بابر بعد از شنیدن سخنان هر کس تأمل نموده و چنین تقریر کرد :

« پادشاهان اسلام که در اطراف و اکناف عالم اند چه گویند ؟ » « باز به چه زبان یاد کنند ؟ قطع نظر از گفت گوی وطن و ملامت اهل دنیا ،

(۱) اکبر نامه ۱۳۶۱

فردا در عرصه قیامت ، به شفیع روز محشر ، چه عذر تو انم گفت ؟ کہ اینچنین مملکتی از دست پادشاه اسلام جدا کرده ، وخلق کثیر یرا کہ شریک ملت ما بودند بقتل رسانیده ، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم ، و امروز از پیش اینچنین کافری غزا نا کرده ، اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده ، راه باز گشت بجویم ، تا از دست این کفار برخلق این دیار چه رسد ؟

هیئات ! وقت آنست کہ دل بر شهادت باید نهاد و ندای ا لجهاد در

داد :

چو جان آخر از تن ضرورت رود همان به کہ با ری بعزت رود
 سرانجام گیتی همین است و بس کہ ناسی به نیکی بماند ز پس (۱)
 این سخن را نی جدی و هیجان انگیز بابر اثر کرد و بقول نظام الدین احمد هروی
 « از تأثیر این حرف جانسوز ، آتش در نهاد همه افتاد ، همه زبان به
 سمعنا و اطعنا گشوده ، گفتند : ای قبله سراد ! هر چه فرمایی ! فرمان ترا
 مطیع و منقادیم . » (۲)

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۵

(۲) طبقات اکبری ۲ ر ۲۶

تالیفات

(۱) بابر نامه

این کتاب که بنام های ترك بابرى یا واقعات بابرى (۱) نیز خوانده شده، نمودار بسیار خوبىست از شخصیت بزرگ بابر که جامع ذوق ادبى و نکته رسى و نقادى و راستگوى اوست. اصلاً بزبان تركى چغتائى لهجه شرقى (زبان ازبکى) نوشته شده که نثر روان و شیرین و مطابق معایر ادبى زبان ازبکى دارد. و به تصدیق گویندگان این لهجه شرقى زبان آن نسبت به نثر امیرعلى شیر نوائى (ادیب پیشقدم او) از قید تقلید نثر نگارى السنه دیگر مانند فارسى و عربى آزاد است و بطرز ادا و جمله بندى و قواعد زبان ازبکى نزدیکتر است و گویندگان این زبان آنرا به سهولت خوانده میتوانند و ارزشستگى عبارات و متانت آن حظى برند. بابر بحیث نثر نگار و شاعر این زبان در آسیای میانه مبتکر و نویسنده چیره دستى است که در بابر نامه دیدنیها و کردارهای خود را از نیک و بد همه با صداقت و نقادى نوشته است. وی نگاه نکته رس دقیق دارد و گاهى اوضاع اجتماعى و کردارهای خود و دیگران را نقادى مینماید.

از اوضاع جغرافى، آب و هوا، محصولات زراعتى، نباتات، حیوانات، راهها و حصارهای جنگى و اخلاق مردم و طرز زندگانی و اوضاع علمى و ادبى و حتى افکار و نظرهای رجال معاصر و خاندانهای مقتدر هر محیطى که در آن بیايد با دقت و بصیرت خود را واقف مى سازد و آن را طوریکه دیده و یا شنیده است عیناً مى نگارد، از سن ۱۲ سالگى سال ۸۹۹ ۱۳۹۳۵ م که در فرغانه پادشاه شده تا وقایع و دیدنیهای ۱۵۲۹۵۹۳۶ م که اواخر عمر اوست درین کتاب با شرح دقیق و دلچسپى آمده است. (۲)

-
- (۱) منتخب التواریخ بدایونى ۳۴۱۱۱ خود بابر: حالات و واقعات.
(۲) در نسخه های فارسى و ازبکى بابرنامه وقایع برخى از سالها نیست و درین باره در آخر این مبحث شرحى خواهیم داد.

این سپاهی دلاور و فاتح و مؤسس سلطنت سه صدساله مغولیه هند هما نظوریکه به قواعد لشکر کشی و فنون جنگی وقت آگاه است و اکثر میدانهای خونین جنگها را در آسیای میانه و افغانستان و هند فتح کرده به رموز زندگانی در باری و بزمی و روحیات و ادب و اسرار کلتور هم آشنا ست. به عمق جریان کلتور اسلامی - آسیای میانه که از عناصر مدنیت تورانی و اسلامی و خراسانی قدیم تشکیل شده بود فرو رفته و در عین دارائی صفات جنگی شاعر و موزون و موزون هم هست و کتاب بابر نامه و دیگر تا لیفات او نمودار همین صفات اوست.

بابر نامه را اهل نظر و مؤرخان قدیم و جدید به نیکی ستوده اند. ابوالفضل عالم و نویسنده در بار تیموریان هند مینویسد:

«واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند. دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار. (۱)

هنری الیوت (H.M. Elliot) گوید :

«بابرنامه از بهترین و راست ترین کتب شرح حال خودنگار (Autobiography) است و بی هیچ صورت از کتاب لشکر کشی گزینوفون (۲) Expedition of Xenophon

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۲۱

(۲) گزینوفون مؤرخ و قاید آتینی است (۳۵۹-۳۴۴ ق م) که از شاگردان سقراط

Socrates بود از آثار او Anabasis و لشکر کشی اوست که در آن لشکر کشی خود را یا ده هزار لشکر از فرات تا بحیره اسود نوشته است.

کمتر نیست . این کتاب تنها از جهت ضبط وقایع تاریخی اهمیت ندارد ، بلکه در آن معلوماتی فراهم آمده که از آن شخصیت نابغ با بر و عمق نظر او آشکار است ، جهانگردان کنونی اعتراف دارند ، که معلومات بابر در باره کابل و فرغانه و اراضی شمال هندو کش چقدر واقعی و مفصل است که امروز هم در خور خواندن باشد ، و نمیتوان بران چیزی را اضافه کرد . تصویری که وی از هندوستان میکشد ، نیز در خور توجه فراوان است . وی بحیثیت فاتح در سنه ۱۵۲۵ م بدین سرزمین پانهاد ، و هرچیزیکه در آنجا دید و یافت ، آنرا در ۲۰ صفحه نوشت ، و علاوه بر حدود اربعه از نفوس و آبادی و ذرایع تولید و گله ها و درختان و پرندگان و چارپایان و حیوانات آبی و عادات و خصوصیات آنجا معلومات کافی داد ، که امروز هم از آن استفاده توان کرد . وی علاوه بر مشاهدات خود مسموعات را هم بخوبی تحلیل میکند ، و برای انکشاف آن نظر و مشوره خود را می نویسد .» (۲)

ولیم ارسکین W. Erskine درباره این کتاب می نویسد :

«بابر نامه کتاب دلچسپ عجیبی است که در آن جزویات زندگی این فرمانروای تاتاری را می بینیم ، آراء و نظریات او به کلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد . هرچیز را با روشنی و صداقت بیان میکند . طرز تحریر او ساده و شگفته و دلاویز و نگاه او عمیق است ، چهره حقیقی و اطوار و افعال معاصران خود را بخوبی تصویر میکشد ، و بنابراین در تألیفات تاریخی آسیای نظیر است .» (۳)

ایس - ایم - ادوردس S.M. Edwards نیز بابر نامه را نظیر

(۱) Caesar Caius julius از جنرالهای معروف رومن است (۱۰۰ - ۴۴ ق م) که بعد طی از مراتب بزرگ لشکری و فتوحات افریقا در سنه ۴۴ ق م تاج شاهین هم باو تقدیم شد، ولی جمعیت ارستو کراتان او را در همین سال بکشتند.

(۲) The History of India 4/220

(۳) Life of Bábur. by W. Erskine 533

اعترافات سنت آوگستاین (۱) ST. Augustine وروسو (۲) Rousseau قرار میدهد ، و آنرا هم پله خاطرات Memoirs گبن (۳) و نیوتن (۴) بشمارد . وی صداقت لهجه و سبک تحریر ساده این کتاب راستوده و در تصویر مطالب مانند شرح احوال و اوضاع و سیرت شهزادگان هرات و اسرای دربار پدر خود و غیره آنرا نمونه بسیار دلچسپ و دقیق سیرت نویسی میداند ، که با الفاظ مختصر چهره حقیقی و خلق و خوی مردم را وانموده است (۵) .

المنستون هم بابر نامه را یکی از آثار برجسته میداند ، که مظهر احساس و عاطفه و محبت و انس نویسنده آنست . زیرا بابر در زندگانی خود نشیب و فراز زیادی دید ، ایام عسرت و زحمت را گذرانید و خود را به شان و شوکت تخت شاهی رسانید . مگر ذوق طبیعی خود را در هر حال از دست نداد . در شکوه دربار

(۱) از سکنه Hippo است (۳۵۳-۳۳۰ م) که در افریقا از پدر کافر و مادر نصرانی زاد، و بعد از آن به روم رفت و تحت تربیه ST. Ambrose سردی مذهبی بارآمد ، و کتب زیادی در عقائد تالیف کرد . وی بزرگترین مرد روحانی و فیلسوف مسیحی و مؤلف کتاب اعترافات Confessions است که شهرت جهانی دارد، و ترجمه انگلیسی آنرا J. Gibb و W. Montgomery در سنه ۱۸۹۹ م نشر کرده اند، و کتب زیادی در شرح و تحلیل آن تالیف شده است (برتانیه کا جلد دوم)

(۲) jean jacques Rousseau ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸ م) از شخصیت های بزرگ فکری اروپا در قرن ۱۸ که اعترافات و کتاب Contract Social او مشهور است و یکی از دانشمندان است که فکر او در بوجود آوردن انقلاب کبیر فرانسه مؤثر بود.

(۳) Edward Gibbon مورخ معروف و نویسنده انحطاط و سقوط شاهنشاهی روم The decline and fall of the Roman Empire (۱۷۳۷-۱۷۹۳ م)

(۴) Sir Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷ م) عالم بزرگ ریاضیات و فلسفه.

(۵) Babur: Diarist and Desspot. Chap 4

شاهی خود رفقای ایام طفولت را فراموش نکرد ، و پیاد ایشان گاهی اشکباری نیز نمود . و خاطرات پرلطف آن ایام را در گزارشات ایام زندگانی خود گنجانید . باوجودیکه از محضر ما در و خانوادۀ خود دور بود از ایشان بصورتی تذکار کرد که گویا باو یکجا نشسته اند . (۱)

اکنون ما این کتاب مفید را که یادگار شخصیت دقیق و نکته‌رس بابر است از نظر موضوع چنین طبقه بندی میکنیم :

۱ - برای ماوراء النهر و خراسان و افغانستان و هندوستان بهترین کتاب منبع معلومات جغرافیست . و آنرا در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد تسوان شمرد . زیرا بابر اکثر مشاهدات خود را در این سرزمین ها نوشته است . مثلاً برخی از نامهای جغرافی در طول تاریخ مد و جزری دارند که از آن جمله در عصر او حدود خراسان چنین بود : در شرق بلخ ، در غرب بسطام و دامغان ، در شمال خوارزم ، در جنوب سیستان تا قندهار (۲) .

همچنین شرح احوال جغرافی فرغانه و کابل و هند و هرات و راههای افغانستان بر هند بهترین منبع معلومات جغرافی این ممالک در قرن شانزدهم است .

۲ - اوضاع سیاسی ممالک مذکور و روابط سلمی و جنگی و خانوادگی فیودالان تیموری را روشن میسازد .

۳ - احوال و اوضاع وسیرت و خلق و خوی شاهزادگان و زنان و اسرای دربار های تیموریان در این کتاب دیده میشود . قواعد جنگی و دربار داری ، محافل عیش و نوش ، و ابنیه و باغها و حتی شاغل خصوصی مانند کبوتر بازی و شراب خوری و روابط زناشویی ایشان بوضاحت بیان میشود . مثلاً در بارۀ اولین زنیکه سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه تیموری هرات گرفته بود گوید : « بیگم سلطان

(1) Mountstuart Elphinstone: History of India 2/117-1874

(۲) بابرنامه ۱۰۵

بیگم دختر سنجر میرزای مروی بود ، بدیع الزمان میرزا ازین زائیده شده بود .
 بسیار کج خلق بود ، سلطان حسین میرزا را بسیار میرنجانید ، از کج خلقی او
 میرزا به تنگ آمده گذاشت و خلاص شد . چه نند حق بجانب میرزا بود ...
 اللہ تعالیٰ هیچ مسلمان درین بلا نیندازد . وزن بدخوی و کج خلق الهی در عالم
 نمائند . (۱)

۴ - بابر در اوضاع عصر و اخلاق مردم و رجال عهد خود نظر نقادی هم
 دارد ، درباره امیرعلی شیرنوایی و نازک مزاجی او که به غرور منجر شده بود و هم
 در مستی برخی اشعار و خطای های عمر و فیضی که در میزان الاوزان کرده ، اشاره
 های انتقادی لطیفی دارد و گوید : در فارسی فانی تخلص کرد ، و بعضی
 ابیات او بد نسبت و بی اکثر سست و فروداند (۲) .

درباره خود سلطان حسین میرزا و فسق و فجور و نتایج اعمالش چنین انتقاد
 مینماید :

مثل سلطان حسین میرزا پادشاه دلاں و مثل مری شهر اسلام ، این عجب
 است که ازین چهارده پسرش سه کس آنها و لذت را بودند . فسق و فجور در خودش
 و پسرانش وایل و العوس او شایع بود . از شامت عسین مابود که ازین طور خانواده
 دلاں در عفت محبت سال غیر از یک محمد زمان میرزا دیگر اثر و علامت نمائند .
 (۳) بابر در جمله رجال مشهور عصر ، اعمال شیبانی خان رابعه از فتح هرات
 (۱۰۹۰ هـ) بانظر ناقدانه می بیند ، و ازینکه بر عرش و ناموس مردم تجاوز
 می کرد ، و به قاضی اختیار و میر یوسف ملایان مشهور خراسان بد گفت ، و خانزاده
 بیگم حرم مظفر حسین را پیش از بر آمدن عدت بزنی
 در وقت و در خط ملا سلطان علی و تصاویر نیز اد مصور اصلاحاتی وارد

(۱) بابر نامه ۱۰۷

(۲) بابر نامه ۱۰۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

کرد، و شعر بی مزہ میگفت و بر منبر میخواند ، اورا سلاست قرار میدهد که بجهت پنجروزه دنیای گزران اینهمه نام بد گذاشت (۱) .

بابر درنوشتن یاد داشت های خود اراده داشت که همواره راست بگوید و راست بنویسد و دراین باره خودش چنین گوید :

« آنچنان الزام نموده شد، که راستی هرسخنی را نوشته شود ، و بیانی واقع هرکاری را تحریر نموده آید. لا جرم از پدر و برادر زاده گان هر نیکی دیدی که شایع بود تقریر کردم ، و از خویش و بیگانه هر عیبی و هنر که بیان واقع بود تحریر نمودم . » (۲)

ه - بابر نامه درشناسایی احوال علما و شاعران و هنرمندان عصر نیز سرجمع خوبی شده میتواند، و نظر خاص اودر تشریح صفات و عیوب ادبا و علما و هنرمندان ، لطیف و دقیق و خواندنی است. مثلاً شخصیت یکی از رجال معروف دربار هرات خواجه عبدالله مروارید را چنین نقادی مینماید :

« دیگر خواجه عبدالله مروارید : اول صدر بود، آخر مقرب و سیر شده بود ، پر فضایل کسی بود ، قانون را مثل او کسی نتواخته ، قانون گرفت دردن اختراع اوست . خطوط را خوب می نوشته ، فاسق و بی باک بود از شامت فسق بمرض آبله گرفتار شده از دست و پای خود مانده چند سال عذابها و مشقت های گوناگون کشیده ، بهمان بلیه از عالم نقل کرد . » (۳)

این شخص عالم و خطاط و موسیقی نواز و شاعر و فقیه و منشی زبردستی بود. اند ما فضایل او را از روی منابع دیگر هم میدانیم ، ولی عیوب او را بابر با نظر نقاد خود درک کرده و نوشته است .

يك امير معروف دربار هرات شيخم بيگ است كه از اهل اداره علم و ادب بود .

(۱) بابر نامه ۱۳۰

(۲) بابر نامه ۱۲۷

(۳) بابر نامه ۱۱۱

و بقول امیر علی شیر « اخلاق حمیدہ و معاش پسندیدہ » داشت و بمناصب رفیع و سراتب اعلیٰ مشرف بود ، و اشعار خوبی داشت . ولیلی و مجنون را نظم کرده بود (۱) ولی بابر اورا بنظر ناقدانہ ادبی خود چنین می ستاید :

« دیگر شیخم بیگ بود چون سہیلی تخلص می کرده شیخم سہیلی میگفتہ اند یک طور شعری میگفتند ، الفاظ و معانی ترسانندہ ، و بحور درج میکرده ، از جملہ ایات او یکی اینست :

شب غم گرد باد آہم ز جاسی برد گردون را

فرو برد از دہای سیل اشکم ربیع مسکون را

مشہور است کہ نوبتی این بیت را در خدمت مولانا عبدالرحمن جاسی خواندہ است . مولانا فرمودہ است « کہ شما شعر میگوئید یا آدم می ترسانید » (۲) بابر در پدیدہ های هنری عصر خود نیز نظری نقاد دارد ، و حتی بر آثار بہزاد انگشت انتقاد می گذارد وی گوید : « استاد بہزاد و شاہ مظفر در تصویر بسی وا ہتمام علی شیر بیگ ، این مقدار معروف و مشہور شدند ... از مصوران بہزاد بود ، آثار مصوری را بسیار نازک کرد ، اما چہرہ آرائی بی ریش را بد می کشاد ، غیب اورا بسیار کلان میکشید ، آدم ، ریش دار را خوب چہرہ کشائی میکرد » (۳)

(۱) مجالس النفا یس ۵۶

(۲) بابر نامہ ۱۱۰

(۳) بابر نامہ ۱۱۵

نواقص بابرنامه و ترجمه های آن

تمام نسخه های خطی بابرنامه در ترکی و پارسی مکمل نیست، و در ذکرو قایع مسلسل سالهای زندگانی او خلاهایی دارد که عبارتست از:

- ۱- وقایع یکساله از آخر ۹۰۸ تا آخر ۹۰۹ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ م
- ۲- وقایع یازده ساله از آغاز ۹۱۴ تا آغاز ۹۲۵ هـ ۱۵۰۸ - ۱۵۱۹ م
- ۳- وقایع شش سال از آغاز ۹۲۶ تا آغاز ۹۳۲ هـ ۱۵۲۰ - ۱۵۲۶ م
- ۴- وقایع شش ماهه سال ۹۳۴ هـ اپریل تا ستمبر ۱۵۲۸ م
- ۵- وقایع یکساله از آغاز ۹۳۶ تا ۹۳۷ هـ ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م

اگر چه ابوالفضل گوید: که بابر واقعات خود را از ابتدای سلطنت تا حال ارتحال نوشته بود (۱) ولی هیچ یک نسخه خطی ترکی یا فارسی که کاملتر باشد تا کنون دیده نشده است. نسخه حیدرآباد دکن که خانم انتی بیورج Mrs. Annette Beueridge از روی آن ترجمه نموده، نیز همین نواقص دارد. ثابت نیست که خود بابر وقایع این سالها را نوشته و یا اینکه ضایع شده باشد. ولی ظاهراً یک نسخه مکمل تر بابرنامه پیش خاله زاده او میرزا حیدر د و غلت مولف «تاریخ رشیدی» موجود بوده است (۲).

ترجمانان اروپائی بابرنامه کوشیده اند که این خلاهای کتاب را بصورت ضمایم از منابع دیگر پراسازند، ولی با اسلوب بیان روشن و دقیق و ناقدانه بابر سازگاری ندارد.

چون در تمام نسخ ترکی و دری بابرنامه که تا کنون بدست آمده این خلاها موجود است، بنابراین چنین گمان برده میشود که خود بابر آنرا ننوشته باشد.

(۱) اکبرنامه ۱۱۸۷۱

(۲) کیمبرج هستری ۲۰۷۳

و این نقص و خلا کار کاتبان یادراثر وقایع دیگر نیست (۱). و آنچه از طرف بابر یاد داشت شده بود، در تمام نسخ خطی آمده است.

نسخ خطی ترکی بابر نامه در کتابخانه های شرق و غرب متعدد داند، و یکی از آنها نسخه خطی م ۴۶ دیوان امور خارجه روسیه Russian Foreign Office بود که در سنه ۱۷۳۷ دکتور کهر Kehr آنرا از یک نسخه ناشناس نقل کرده بود. و ایلمنسکی Ilminski از روی آن نسخه طبع قا زان ۱۸۵۷ م

را ترتیب کرد، ولی این نسخه چون قدیم نیست، اهمیتی بسزا ندارد.

نسخه دیگر را مستر الفنستون Elphinston در پشاور در سال ۱۸۰۹ خریداری کرده بود، و در کتابخانه ایدنبیره Edinburgh موجود است و تاریخ تحریر آن بین ۱۵۴۳ تا ۱۵۹۳ م است. اگرچه ناسکمل است، ولی اهمیتی بسزا دارد و مدار کار ارسلان بوده است.

نسخه سوم: در کتابخانه سالار جنگ حیدر آباد دکن بود، که مکمل تر و خوبترین نسخه هاست. و در حدود ۱۷۰۰ م نوشته شده باشد.

از بابر نامه سه ترجمه بفارسی شده است:

- ۱ - ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان بن بیرم خان که در سنه ۹۹۸ ه ۱۵۹۰ م (۲) تمام متن ترکی را با سرائر ترجمه کرده و نسخه های متعدد خطی آن در کتابخانه های عمومی و شخصی شرق و غرب موجود است، که

(۱) ترجمه انگلیسی بابرنامه - مقدمه

- (۲) در مقدمه ترجمه انگلیسی بابرنامه (ص ۱۱) و تکمله ریو (ص ۷۵) و ادبیات فارسی ستوری (۱۳۳۵) و ادبیات فارسی اته (ص ۲۹۰) همین تاریخ آمده است، ولی در اکبرنامه (۱۳۷۱) گوید: که در سال بازگشت اکبر از گلگشت کابل و کشمیر (۳۳ سنه الهی) ترجمه شد، و این سال مطابق با ۹۹۷ ه باشد (؟).

برخی از آن مصور هم میباشند . مانند نسخه (Or. 3714) موزه برطانیه که در عهد اکبر مصور شده ، ولی متن صحیحی نیست . در سنه ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م در بمبئی نسخه بسیار مغلو ط و ناقصی را از این ترجمه فارسی طبع کرده اند ، که بهیچ صورت قابل اعتماد نیست .

۲ - شیخ زین الدین خوافی متخلص به وفائی (متوفا ۹۴۰ ه ۱۵۳۴ م در آگره) که صدر عصر بابر و منشی او بود ، برخی از حصص بابرنامه را به فارسی ترجمه کرده ، که بزندگان بابر در هند تعلق داشت و اکنون در چند جزو خطی در کتابخانه های انگلستان موجود است .

۳ - ترجمه فارسی میرزا پاینده حسن غزنوی که در سنه ۹۹۴ ه ۱۵۸۶ م (۱) بامر بهروز خان حاکم جوناگره (Juna Garh) آغاز یافته و تا وقایع شش سال نخستین و آغاز سال هفتمین حکمرانی بابر رسیده است و بعد از او محمد قلی حصاری مغل آنرا تا آخر وقایع ۹۳۵ ه ترجمه نمود . نسخه های خطی این مورد در کتابخانه های لندن - پاریس موجود ولی طبع نشده است .

ترجمه های بابرنامه

۱ - ترجمه انگلیسی از متن فارسی خان خانان بنام:

Memoirs of Zahir-ed-din Babur

بوسیله لیدن J. Leyden و ارسکن W. Erskine طبع اول در لندن ۱۸۲۶ م

طبع دوم در لندن ۱۸۴۴ م . طبع سوم با حواشی سر لو کاس کنگ

(Sir-Lucas King) در اکسفورد ۱۹۲۱ م در دو جلد با تعلیقات و ضمیمه و فهرست .

تلفیص های این ترجمه

- الف : زندگانی بابر از کالدی کوت طبع لندن ۱۸۴۴ م M. caldecott
- ب : زندگانی بابر از تالبوت طبع لندن ۱۹۰۹ . F. Q. Talbot
- ۲ - ترجمه آلمانی از ستن لیدن و ارسکن بوسیله (A. Kaiser)
طبع لپزیگ (Leipzig) ۱۸۲۸ م
- ۳ - ترجمه انگلیسی از روی فکسیمیلی (Facsimily) نسخه خطی
ترکی کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد بوسیله خانم بیورج (A. S. Beueridge)
طبع لندن ۱۹۰۵ م - طبع ثانی در لندن ۱۹۱۲ م
- ۴ - ترجمه فرانسوی نسخه ترکی طبع قازان بوسیله پاوه د کورتسی
(A. Pavetde Courleite) طبع پاریس ۱۸۷۱ م

تجلی شخصیت بابر در با بر نامه

چنانچه گفتیم : بابر شخصیت جامعی داشت ، در محیط کلتوری که پرورده شده بود ، او را يك شخص مسلمان حنفی مذهب و معتقد به طریقت نقشبندیه بار آورده بود . مدنیت پروری و هنر دوستی و خصایص ادبی را از اسلاف خود وارث برده بود . سپاهی گری و جنگاوری در خاندان او از اسیر تیمور باقی بود ، با علوم اسلامی و زبان عربی هم آشنایی داشت ، شاعر دوزبان ازبکی و فارسی بود و در هردو زبان نثری روان مینوشت . با فنون ظریفه مانند نقاشی و موسیقی و شاعری ذوقی داشت . و تمام این مزایا و صفات او در با بر نامه متجلی است . وی با این صفات و احساس لطیف ، سپاهی خشن و قهاری نیز بود . در مواقع ضرورت از خونریزی و چپاول و برپاساختن کله منار ها نیز دریغی نداشت ، و شخص اداره چی مدبر سرسختی بود .

چنانچه در سنه ۹۰۵ هـ . ۱۴۹۹ م لشکر یان او در اثنای جنگ د نواحی خوبان سه فرسنگی اندجان بسیاری از جوانان را گرفتار کردند و بحضور بابر آوردند ، و این پادشاه جوان ۱۷ ساله اسر داد ، تا همه را گردن زدند (۱) و در سنه ۹۱۰ هـ . ۱۵۰۱ م هنگام فتح کابل ، چهار پنج کس را به تیر زد و یک دویکس را هم پاره پاره نمود (۲) در هنگام فتوحات خود همواره از سرهای کشته گان کله منار (Pillar of Skulls) برمیخزاند ، و این کله منار ها کثراً از دشته گان افغانی بوده است . و ما ازین کله منار ها بقول خودش در مواضع هنگام (نواحی کهنات) و در سنه ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م از غلجیان نواحی کته وازو در ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م در باجوړ و هم در وادی کورم خبری داریم . (۳)

(۱) بابر نامه ۳۵

(۲) بابر نامه ۸۰

(۳) بابر نامه ۹۳ ر ۱۲۹ ر ۱۳۸ ر ۱۵۳

دیگر از جزایهای بابر، پوست کندن آدم زنده است، چنانچه در جنگ کول بعد از فتح پانی پت الیاس خان اسیر شد و او را در آگه بحضور بابر آوردند، و بامر او در حالیکه زنده بود پوستش را کنند و از کله های کشتگان بر بالای کوهچه آنجا کله منار را بر خیزاندند. (۱)

در ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید و از سر تکبیر این دسیسه یکی پاره پاره شد، و طباخ را زنده پوست کشیدند و یک زن متهم را در رته پای فیل انداخت و دیگری را بسه تفنگ زدند. (۲)

بابر از اعتراف به خطاها و اعمال ناشایست خود نیز دریغ نمی کرد، وی از نازدی عایشه بیگم دختر کاکای او سلطان احمد میرزا و کدخدائی او در خجند و غلبه حیا و حجاب که بعد از ۱۰-۲۰-۳۰ روز با او ملاقات می شد و مادرش ازین وضع او اضطراب و تشویشی داشت، شرحی مینویسد. و باز عشق شدید و جنون آمیز خود را بایک امر د بازاری ببری نام با کمال صداقت توضیح میدهد که چگونه در طغیان عشق و محبت جوانی سروپا برهنه در کوچه و باغ بی پروا از خود و بیگانه میگذشت. (۳)

بابر در ایام جوانی شراب نمی خورد، و چون در سنه ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م در هرات به بزمهای شراب نوشی بدیع الزمان میرزا اشتراک کرد شراب نخورد (۴) ولی بعد از آنقدر در شراب نوشی و معجون خوری افراط میکرد که در اکثر مواقع در سفر و حضر به صبحی و میخوری می پرداخت و بایرنامه ازین بزمهای او تا عمر ۳۰ سالگی اعترافها و شرح ها دارد (۵) و گاهی بوزه بسیار تلخ هم

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) بابر نامه ۳۸

(۴) بابرنامه ۱۱۹

(۵) بابر نامه ۱۶۰

میخورد (۱) و در بابرنامه به افیون خوری خود هم اشاراتی دارد . (۲) در موارد متعدد از بزمهای مستی و افراط در شراب خوری و استفراغ خود حکایت ها میکند (۳) . و این شراب نوشی های او در مواقع راحت و جنگ و لشکرکشی و دربار نشینی و سیر و تفریح و حمله و گریز ادامه دارد . ولی وی گوید که دأب و طریقت من آنچنان نبود که بکسی که شراب نمیخورد باشد تکلیف شراب بکنم . (۴) و هم گاهی با احترام دیگران از شراب نوشی حذر میکرد . مثلاً در سنه ۹۳۱ هـ روز ۱۹ ربیع الاخر هنگامیکه بسیر خواجه سیاران رفته بود و دربهبزادی بخانه قاضی فرود آمد ، شب آن انگیز صحبت شد . قاضی بعرض رسانید که در خانه من اینچنین ها هرگز نشده . پادشاه حاکمند . با وجود آنکه اسباب مجلس مهیاشده بود بجهت استرضای خاطر قاضی شراب خور دن برطرف شد . (۵)

بابر تاسن چهل سالگی شراب خورد و در سال ۹۳۳ هـ ۱۰۲۶ م و اواخر جمادی الاولی از شراب خوری توبه کرد و صراحی و پیاله طلا و نقره و تمام آلات مجلس را بشکست و بدرویشان بخشید و شرابهای غزنی که برسه قطار شتر آورده بودند برخاک ریخته و یا نمک در آن انداخته شد تا بسر که تبدیل گردد و فرمانی اندرین باب به انشای شیخ زین منشی صادر گشت تا مردم ازین توبه او مطلع باشند (۶) ولی بعد ازین تا آخر عمر به خوردن معجون نشه آورو افیون و غیره سپرداخت (۷) شخصیت ادبی و نقاد بابر نیز در بابرنامه تجلی و ظهور میکند : وی در شرح وقایع و دیدنیهای خود بسا اشعار دوی و ترکی خویشان و شعرای دیگر را بسیار به موقع می آورد و هنگامیکه بعشق اسرد عشوه باز دلربا (بابری) گرفتار است

(۷) بابرنامه ۲۴۴

(۱) بابر نامه ۱۶۲

(۲) بابر نامه ۲۲۳

(۳) بابر نامه ۱۴۵

(۴) بابر نامه ۱۵۴

(۵) بابر نامه ۱۵۰

(۶) بابر نامه ۲۰۷

این بیت دری را سروده است :

هیچکس چون من خراب و عاشق و رسوا آباد

هیچ محبوبی چو تویی رحم و بی پروا آباد

روزی که بابر در کوی تصادف بابایی رو برو شد بقول خودش «از جهت انفعال

آنطور حالتی شد که نزدیک بود از هم جدا شوم راست نگاه کردن یاسخن گفتن

و اخود اسکان نبود بعد حجاب و تشویش گذشته شد، این بیت محمد صالح

بخاطر رسید و عجب حسب حال واقع شد :

شوم شرمناکه هر گد یار خود را در نظر بینم

و فیتان سوی من بیند من سوی دگر بینم (۱)

در سنه ۹۱۵ هـ بابر یک نفر جلس عمده خود خواجه دلال را به حکمرانی

قعه بجور (باجور) گذاشت چون اورفت بابر در هجران بار غمگسار خود پریشان

شد و این قطعه را سروده باو فرستاد :

قرار عهد به یار اینچنین نبود مرا گزید هجرو مرا درد بی قرار آخر

به عشوه های زمانه چه چاره سازد من بجور درد جدایار را ز بار آخر (۲)

درین شعر در لغات (به جور) یا (بجور) صنعت ایهام و تجنیس بکار برده شده

و معنی لطیفی را ادا کرده است .

بابر بعد از فتح دهلی و آگره در ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م به نظام خان حکمران

بیانده فرمان های وعد و وعید این قطعه را خودش سروده و فرستاد : (۳)

باتر دستیزمکن ای میر بیانه چالا کی و سر د انگی تر ک عیان است

کز د دنیا بی و نصیحت نکنی گوش آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است .

(۱) بابر نامه ۲۸

(۲) بابر نامه ۳۸

(۳) بابر نامه ۲۰۹

د رین قطعہ بین بیانه و بیان تجنیس زاید و ہم درصراع اخیر ضرب المثل معروف را تضمین کرده است. در سنہ ۹۳ ھ ۱۵۲۸ م بہ مناسبت فتح چندیری این قطعہ را سرود کہ از کلمات «فتح دارالحرب» بحساب ابجد همان عدد ۹۳ ہر سی آید :

بود چندی مقام چندیری پر ز کفار و دار حرب و ضرب
 فتح کردہ بحرب قلعه او گشت تاریخ : «فتح دارالحرب» (۱)
 بابر گاہی شعر مطایبہ آمیز ہم میگفت و در بزمہای مستی با ہم پیالہ گان خویش
 شوخیا و مستی ماسیکرد. در سفر جنگی ۹۲۵ ھ ۱۵۱۹ م د ر بہیرہ آنقدر شراب و
 معجون خوردند کہ مست لایعقل شدند و با عربدہ ہا صحبت بیمزہ شد و بیکہ
 از ہم بز ما ن منو چہر خان آنقدر معجون خورا نیدند
 کہ دو کس از بازوی او گرفتہ ایستادہ میداشتند. و در ہمین سال در شمال کابل یکی
 از درباریان بابر کہ عبداللہ نامداشت، در حالت مستی با جامہ و خلعت خود را در آب
 انداخت کہ سرفش شد و مدتی از مستی و شراب خوری تائب گردید. (۲)
 این گونه بزمہای رندانہ، گاہی در سیر دریا و بالای کشتی ہم روی میداد، و
 چون یاران بزمی او اکثر ارباب ذوق ادبی بودند، گاہی شاعرہ ہا و مطایبہ ہا
 واقع میشد، و بابر ہم در ان بہرہ میگرفت و بقول خودش «نیک و بد وجد و منزل
 ہرچہ بخاطر میرسید بطریق مطایبہ منظور میشد» (۳)
 روزی در چنین بزم این بیت محمد صالح مذکور شد :

محبوبی ہر عشوہ گری را چہ کند کس جا ئی کہ تو باشی دگری را چہ کند کس

(۱) بابر نامہ ۲۲۰

(۲) بابرنامہ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۵۰

(۳) بابر نامہ ۱۶۴

یاران هم بزم دراین زمینه شعر گفتند و با بر که با ملاعلی خان مطایبه ها داشت بطریق هزل دربدیهه گفت :

مانندتومد هوش کری راچه کند کس نرگاوکسی ماده خری راچه کند کس
دراین وقت بابر به عفت زبان و قلم و ارزش حقیقی هنر متوجه میگردد و گوید:
«حیف باشد از آن زبان که اینچنین الفاظ رادرج کند و فکر خود را بسخنان
قبیح خرج کند و دریغ باشد از آن دل که اینچنین معانی ظهور نماید . از آن باز
از شعر و نظم هزل و هجو تارك و تائب بودم» (۱) .

ازین نوشته بابر برمی آید که وی باصلاح نفس و تهذیب شخصیت خود
همواره ملتفت بود و بعد ازین هنر خود را از ملا یعنی و هزل به نظم سخنان مفید
توجیه کرد و به نظم رساله مبین پرداخت .

چنانچه گفتم بابر طبعی ظریف و نگاه جمال پسندی داشت و بیحیث یکشاعربه
فنون ظریفه مانند رقص و موسیقی و نقاشی و خطاطی علاقمند بود ، و ذوق نفیس
نقاد اودرین هنر ها از بابر نامه پدید می آید ، نظر انتقادی او بر نقاشی بهزاد
درسابق گفته شد، وی درسفر هرات از تمام هنر مندان آنجا مانند میر بدر و یوسف
علی رقاصان هرات و موسیقی نوازان و خطاطان و شاعران و سایر هنر مندان نام می
برد (۲) ، و در کابل هنگام صبحی کاسه های شراب را به کسانی میدهد ، که
نغمه ترکانه یا تا جیکی بسرایند. وی از نور الله طنبورچی و ملا با ریک سراینده
حضور خود ذکری دارد که درسرو دینچگاه دومخمس بسته بود و بابر هم به -
پیروی او چارگاه را صورت بست (۳) درهند از هنرهای لولیان آنجا حظی برد (۳)

(۱) بابر نامه ۱۱۹ - ۱۲۰

(۲) بابر نامه ۱۶۰

(۳) بابر نامه ۲۲۹

و بتما م معنی یک شخص هنر دوست است . وی «در نقاشی Painting و سیناتور هم ذوقی داشت ، وبا آمدن اودر هند روایات هنری تیموریان آسیای سیانه که مجموعه یی از اختلاط هنرهای خراسانی و تورانی و چینی بود ، بهند انتقال یافت ، واین شیوه ها را پرورا نید ، یک نسخه خطی مصور ترجمه فارسی بابرنامه که درالور Alwar هند است نماینده سبک سیناتور عصر او شمرده می شود ، وبعد ازو هم فرزندش همایون ، روایات پرورش هنر پدر خو در تعقیب نمود و میر سید علی شاگرد بهزاد هرات وخواجه عبدالصمد را بدربار خود در کابل و هند آورده بود ، وهمین سبک نقاشی در عصر اخلاف بابر در هند بسرعت پرورش یافت ، قابله دوره عروج هنر نقاشی در عصر اکبر منجر گردید . (۱)

در عصر بابر گاهی نامه رابا تکلف و عبارات ثقیل و مبهم در وراز درک و فهم می نوشتند ولی وی به سادگی و روشنی انشا و روانی اسلوب توصیه می کند و عقیده دارد که نویسنده باید مطالب خود را باروشنی و روانی و وضاحت بدون تکلف و عبارت آرائی بیجا بنویسد و نماینده این ذوق ادبی و انتقادی بابر مکتوبیست که از هند وستان بنام پسرش همایون بتاریخ پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۹۳۵ هـ ۲۶ نوامبر ۱۵۲۸ م نوشته و در آن علاوه بر هدایات عسکری واداری و اخلاقی برخی یادآوری های ادبی درباره املا و انشا و اسلوب نوشتن نیز شامل است .

وی مینویسد : « نامه های نوشته خود را غالباً بعد از نوشتن با زبانی خوانی و اگر آنرا یکبار باز میخواندی البته بخواندن آن خودت هم موفق نمیشدی و آنرا کنار می افگندی !

من مفهوم نامه اخیرت رابا زحمت زیاد درک و استخراج کردم گو یا حل رمز و معمای بود ! زیرا علاوه بر رسم الخط اسلوب انشایت نیز مبهم و ناقابل

(۱) بابر نامه ۲۲۹

(۲) ایدوانس هستری ۵۹۸

درک است. آیا درنثر کسی معما رادیده است ؟

الرحه املایت بدنیست ولی بکلی صحیح هم نیست. التفات راجعای (ت) به (ط) و لنگ رابلنگ نوشته یی ! با استعمال کلمات دور از فهم ده در نامه خود جای داده یی مطالب آن بهیچ صورت مفهوم نیست و بنا برین یقینا در نامه نویسی طوریکه آرزو داری و میخواهی بجدا علی مهارت خود را در آن نمایش دهی بکلی ناگامی ! باید بعد ازین بدون تظاهر با وضاحت و سادگی الفاظ نامه بنویسی تا بخود و خواننده نامه زحمتی نداده باشی ! » (۱)

بابر گاهی بعلم نجوم هم نظری داشت. در بابر نامه ذری از یک منجم دربار هم آمده است. این منجم محمد شریف نام بابا بر قدمت خدمتی داشت و کسی در جنگ میوات پیش آتونی کرده بود که سرخ بطرف غرب است، هر کس ازین طرف جنگ کند مغلوب میشود.

این پیش آتونی منجم و سینه دل شکستگی و پریشانی لشکریان بابر کردید ولی وقتی به این سخن منجم اعتنائی نکرد. او را منجم شوم نفس نامید و چون فاتح شد منجم به سبار تباد آمد ولی بابر باو دشنام بسیار داده و دل خود را خالی نمود و چون پیشتر باو خدمتی کرده و شخص مغرور و سرکش بود يك لت انعام داده و رخصت کرد تا از قلمرو بابر بیرون رود. (۲)

نظر بابر به خودش

آنگون که باشخصیت بابر را از خلال بابر نامه با صفات نیک و بدش روشن ساختیم باید نظر خود او را هم بدانیم که ذات خود را بکدام نظر می بیند ؟ وی بعد از فتح هند، شخص خود را در فاتحان هندوستان بعد از سلطان محمود و سلطان

(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ و ۳ متن این نامه در نسخ خطی به

ترکی بود که در نسخه مطبوع بمبئی آنرا بکلی حذف کرده اند. و د

انگلیسی از متن ترکی ترجمه شده است.

۱ ۲ ۱ بابر نامه ۲ - ۲ - ۲

شهاب الدین غوری فاتح سوم قرار میدهد، ولی میخواهد تفوق خود را برایشان نیز ثابت گرداند. دلایل این تفوق را چنین وانمود میکند: که سلطان محمود و شهاب الدین غوری هردو پادشاهان مقتدر و دارای لشکرهای فراوان و قوة الظہری د رسالک وسیع خود بودند و در مقابل خود در هند یک پادشاه نداشتند بلکه راجه های خورد و ریزه بوده اند، که شکستن آنها دشوار نبود. ولی او گوید: که کار من بکار آن پادشاهان نمی ماند و در آن نوبت که به بهیرو آمدم از ۱۰۰ تا دو هزار کس لشکری پیش نداشتیم. و دفعه پنجم که سلطان ابراهیم را بشکستم و ممالک هندوستان را فتح کردم دوازده هزار لشکر داشتم در حالی که سلطان ابراهیم دارای پنجصد هزار مردان جنگی بود. (۱) بابر با چنین منطق تفوق خود را در فتح هند برگزشتگان ثابت می سازد. ولی چند سطر بعد خود وی به نقض قول خود پرداخته و گوید: که در وقت فتح من پنج پادشاه مسلمان و دو کافر در هندوستان باراجه های متعدد خورد و ریزه پادشاهی داشتند. (۲)

اگرچه در نبوغ شخصیت بابر شکی نیست و او را یک جهانگیر دانا و مدبر و دلیر جامع الصفات میگوییم ولی در فتح هندوستان تشتت قوای افغانان هندو نادانی و عدم لیاقت اداری سلطان ابراهیم و نفاق اسرای دربارش بلا شبهه سهم بسوده و بابر بر مملکتی فایق آمده که نظام اداری و درباری آن بحکم تاریخ محکوم بزوال هوده است.

بابر در فتح هند، یکنفر فاتح قهار و کوشا و دانشمندی هست، ولی طوریکه خودش مدعی است مجاهد و غازی نیست. و کار او شباهت تامی با عمل اسیر تیمور در فتح استانبول و تضعیف قوای مجاهد سلطان بایزید ییلدیرم عثمانی دارد.

(۱) بابر نامه ۱۷۸

(۲) بابر نامه ۱۷۸

(۳۰۵۸۰۲۰۴ م) کہ بابر ہم درہندوستان یکسلطنت اسلامی افغانی را از بین برده است و بنا برین از نظر دینی ہم اورا در صف سلطان محمود و محمد غوری قرار داده نمیتوانیم .

در تجزیہ شخصیت بابر کہ ظاہراً مرد رند بادہ پیمای ہزال و سپاہی خونریز دلاوری بود تمایل وی بہ درویشان صوفیہ نیز دیدہ میشود .
و این صفت را از اسلاف خود بارت برده بود . ابوالفضل این رباعی اورا نقل نمودہ است :

درویشان را گرچہ نہ از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دوراست مگوی شاہی از درویشی شاہیم ولی بندہ درویشانیم (۱)
ما در آغاز این رسالہ در شرح محیط پرورش بابر عقیدت اورا بہ شیخ الاسلام
سولانا قاضی یکی از مشایخ نقشبندیہ ذکر کردیم و در این بارہ نثاری بخاری
چنین مینویسند :

«نسبت ارادت بخاندان نقشبندیہ داشت وجد عالیشان و والد سلطنت نشان
در قید ارادت خواجہ احرار قدس اللہ روحہ بودند و در تعظیم و تکریم اولاد -
واحفاد آن بزرگوار ساعۃ فساعۃ فزودہ دقیقہ بی فرونمی گذاشت و بحضرت مخدومی
سولانا خواجگی قدس سرہ پارہ زروسیم نیاز فرستادہ بود و این قطعہ را گفتہ :
درہوای نفس گمرہ عمر ضایع کردہ ایم پیش اہل اللہ از اطوار خود شرمندہ ایم
یکنظر افکن بسوی ما کہ از روی نیاز خواجگی را ماندہ ایم و «خواجگی» را بندہ ایم (۲)

(۱) اکبر نامہ ۱۱۸۱

(۲) مذکور احباب خطی ۶۶

چون این ارادت به خاندان نقشبندیه درطول عمر از خونریزی ورنده او نکاسته است. بنابراین باید گفت: که این تظاهر به تدین و ارادت صوفیان جزو وسایل تحصیل سلطنت و فتوحات وسیع و جهاننداری او بود. و عین همین صفت را امیر تیمور رنگ هم داشت.

بابر با اعمال دینی و صوم و صلاه هم پاینده بود. روزه میگرفت و نماز به جماعت هم میخواند، پیش نماز و استاد او در فقه قاری ملا محمود بود (۱) و حتی از تراویح خوانی او در ماه رمضان هم خودش ذکر می دارد. (۲)

۴ رساله عروض

بابر رساله بی بر عروض اشعار ترکی نوشته بود (۳) که سال تالیف آن ۹۳۳ هـ ۱۵۲۰ م باشد. (۴)

يك نسخه این رساله عروض بخط بسیار خوب نستعلیق به نمره (۲۶) در کتابخانه ملی پاریس موجود است که در آخر آن نوشته شده:

**«راقمه بنده درگاه حاجی محمد سمرقندی فی قندهار
سنه ۹۴۰ هـ»**

و ازین برمی آید که این رساله سه سال بعد از وفات بابر در مارو راء النهر شهرت داشت و در سمرقند نوشته شده است.

نسخه دیگر این کتاب در سنه ۱۹۵۸ م در شهر کوچا ر Kuchar ترکستان شرقی کشف شده (۵) و اکنون نمیدانم کجاست؟ و اصل متن ترکی رساله هم تاکنون طبع نشده است.

(۱) بابرنامه ۲۳۲

(۲) بابرنامه ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ۲ و ۲۷

(۴) ترجمه بابرنامه از بیورج جلد ۲ ضمیمه

(۵) مقدمه تلخیص رساله عروض بابر ۲۳۵ طبع الما اته ۱۹۶۹ م

در سنه ۱۹۶۹ م کتابی بنام «مقالات درباره تیوری نظمهای ترکی»
 بزبان روسی بقلم دکتر محمد کریم همرايوف M. K. Hamraeb از
 الما اته Alma-Ata نشر گردید که در آخر آن تلخیص گونه یی از این
 رساله بابر در ۱۱۷ صفحه به لهجه چغتائی و رسم الخط روسی نشر شده
 است و ناشر آن گوید: که ما خذوی تنها نسخه پاریس بود، و د مترسی
 به نسخه مکشوفه کو چارند اشت.

رساله عروض بابر بعد از کتاب سیزان الاوزان (۱) امیر علی شیر
 نوائی و زیر هرات (۸۴۳ - ۹۰۶ هـ) در شرح عروض اشعار ترکی
 چغتائی اهمیت بسزایی دارد و شاید بابر در تالیف رساله خود آنرا در نظر
 داشته است و بقول نثاری «رساله یی که در عروض نوشته بحرست
 برادر» (۲)

خود بابر گوید: که بعد از روز جمعه دوم ذیحجه ۹۳۳ هـ (۳۰
 اگست ۱۵۲۷ م) این رساله ترتیب داده شد (۳) که وزن اخیر آن
 در نسخه خطی پاریس عدد چهارم است و شاید تمام اوزان فرعی آن به
 (۵۰۰) میرسید (۴) (۵)

(۱) طبع عزتسلطانوف در تاشکند ۱۹۴۹ م

(۲) مذکور احباب ۶۶ خطی

(۳) بابر نامه ۲۱۷

(۴) نسخه مطبوع ترجمه فارسی بابر نامه درین جامغلو ط و مغشوش
 است و چنین گوید: در پانصد و چهار وزن تقطیع کردم ازین جهت
 رساله ترتیب داده شد (ص ۲۱۷)

۳ دیوان بابر

مجموعه اشعار ترکی بابر در سنه ۱۹۱۷ م در ۹۰ صفحه یسعی الکسندر سامایلوویچ S. Sam aylovich در شهر پتر و گراد بابرخی میناتورها نشر شد که در آخر نسخه اصلی خطی آن نوشته شده بود :

(حرره بابر پادشاه دو شنبه ۱۵ ربیع الاول ۹۳۵)

این دیوان مشتمل است بر غزلیات و رباعیات ترکی ، که اوزان عروضی غزلیات نیز در آن تعیین گردیده است .
این کتاب مطبوع که گویا از نسخه خطی خود بابر بطبع رسیده ۱۴ صفحه مقدمه روسی هم دارد .

در کتابخانه راسپور هند نیز مجموعه اشعار ترکی بابر موجود است که بقلم خودش اصلاح یافته و یک رباعی را در آن بقلم خود نوشته است (۱)

ابوالفضل درباره این دیوان گوید :

« آن حضرت (بابر) را در نظم و نثر پایه عالی بود . خصوصاً در نظم ترکی ، و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن سندر جست . » (۲)

دیوان بابر در سنه ۹۲۶ ۱۵۱۹ م در کابل ترتیب شده بود و خود بابر مینویسد :

« مرا در کلان حافظ میر کاتب از سمرقند آمده بود ، در همین ایام بامر قند رخصت داده ، به پولاد سلطان (۳) دیوان خود را فرستادم . » (۴)

(۱) مجله آجکل طبع دهلی ستمبر ۱۹۶۷ م

(۲) اکبرنامه ۱۱۸

(۳) پولاد سلطان پسر کوچوم خان اوزبک بود .

(۴) با برنامه ۱۵۲

این دیوان بین اهل ذوق و شعر دوستان شهرت داشت و سلطان محمد
فخری هروی ده سال بعد از وفات بابر گوید: «دیوان اشعارش در میان
مردم بسیار است.» (۱)

فکسیملی نسخه خطی رام پور هند در ۳۸ صفحه از طرف Denison-Ross
در جو رنال ایشیا تک سوسایتی بنگال در سنه ۱۹۱۰ م چاپ شد و بعد از
آن نسخه کامل آن در کتابخانه ملی پاریس نمبر ۱۲۳۰ پیدا شد که از روی
آن نسخه پتروگراد ۱۹۱۷ م طبع شده است. ولی در سنه ۱۳۳۱ ه
۱۹۱۳ م کپرولو Kuprulu از روی نسخه خطی پوهنتون استانبول
۳۷۳۳ اشعار اضافی دیگر آنرا نشر کرد. اگرچه نسخه استانبول آخر ندارد،
ولی دو چند نسخه سامایلو و یچ است که ۱۱۸ غزل و ۱۰۴ رباعی ترکی
و ۳ غزل و ۱۸ رباعی فارسی دارد. (۲)

طبع جدید دیوان بابر از روی همان نسخه های سابقه در سنه ۱۹۶۶ م از
طرف خانم عظیم جانو اورتاشکند نشر یافته است.

چنین بنظر می آید که بابر بعد از تیرتیب دیوان مذکور، در هندوستان
هم اشعاری را گفته بود چنانچه در سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م مجموعه
اشعاری را که بعد از آمدن هند گفته شده با ترجمه آن به همایون و کامران
فرستاد. (۳)

(۴) مبین Mubayyan

بابر در علم فقه نیز دست داشت. وی درین علم درس خوانده و آنرا آموخته بود،
خودش گوید: که روز پنجشنبه ۲۵ جمادی الاخری ۹۲۶ ه ۲۳ جون ۱۵۱۹ م

(۱) روضه السلاطین ۵۵

(۲) فواد کوپرولو در انسا یکلو پیدی اسلام ۸۵۰

(۳) بابر نامه ۲۳۲

از ملا محمود خواندن درس فقہ را آغاز کرد م (۱)
 بابر در مسایل فقہ حنفی کتابی را بنام مبین برون مزین بزبان ترکی منظوم کرده بود (۲)
 و فخری هروی در آن باره گوید :

(و کتابی موسوم به مبین در فقہ نظم کرده است و بسیار خوب واقع شده. (۳)
 این منظوم در بحر (زمل مسدس محذوف) فاعلات فاعلات فاعلات
 بوده و بقول سید حسن نثاری بخاری (مسایل فقہ که در رسالہ مبین به
 ترکی نظم کرده نشافہ ایست از تبجر. (۴)

مثنوی مبین که بنام فقہ مبین یا فقہ بابری نیز موسوم است در دو هزار بیت مشتمل
 بر مسایل دینی و فقهی و اخلاقیست که برای فرزند خود کاسران نظم کرده
 و شرحی بر آن بنام مبین (بروزن مقیم) از طرف شیخ زین منشی در بارش نوشته
 شده است (۵)

طبع اول مثنوی مبین از روی یک نسخه ناقص بسعی I. N. Berezin
 در شهر قازان Kazan ۱۸۶۷م در مجموعه منتخبات ترکی
 Turetskaya-chrestomati نشر شده است.

نظم ترکی مبین در سنہ ۹۲۸ھ ۱۵۲۱م خاتمه یافتہ، و یک فصل آن (کتاب الزکوۃ)
 در مجموعه مؤسسہ اقتصادا کادیمی علوم و ماوراز بکستان در ۱۹۶۱م از تاشکند
 انتشار یافت و اصل نسخه خطی مبین اکنون در مؤسسہ مردم آسیدر لنین گراد به
 نمرہ ۱۰۴ موجود است کہ بخط عربی در مثنوی از یکی نوشته شد و در خاتمه
 آن بابر از تمام علمای ماوراء النہر خواہش میکند، کہ اگر خطائی بینند آنرا
 باواطلاع دهند.

- | | |
|----------------------|------------------------|
| (۱) بابر نامہ ۱۵۱ | (۲) بابر نامہ ۱۶۴ |
| (۳) روضۃ السلاطین ۵۵ | (۴) مذکور احباب خطی ۶۶ |
| (۵) بزم تیمور یہ ۱۶ | |

(۵) نظم رساله والدیه

خواجه ناصر الدین عبیدالله بن محمود بن شهاب الدین احمد شاشی سمرقندی مشهور به «احرار» از شایخ بزرگ نقشبندی ما وراء النهر است (رمضان ۸۰۶ هـ سلخ ربيع الاول ۸۹۵ هـ) (۱) که مراد پدر و خاندان بابر و دیگر امرای آنجا بوده و در عصر خود نفوذ و سلطه روحانی بمنزلت شاهي داشت و جامی مرید او گفته بود:

چو فقر اندر قباي شاهي آمد بتد بیر عبید اللهی آمد

از تالیفات او انیس السالکین والعروة الوثقی لاریاب الارتفاع (۲) و رساله حورائیه و فقرات خواجه احرار و رساله والدیه است که خواجه آنرا بنابر والدین خود در شرح مسائل تصوف و عرفان نوشته، و یک نسخه خطی آن در ۱۸ صفحه متوسط در در مجموعه رسایل تصوف کتابخانه انجمن تاریخ کابل موجود است که روز دوشنبه ۲۷ صفر ۱۰۵۸ هـ ۱۶۳۸ م نوشته شده است.

بابر چون به خواجگان نقشبندیه عقیدتی داشت و اسلاف او از ارادتمندان این طریقه بوده اند، به نیت نجات از مرض تب به نظم این رساله به ترکی در سنه ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م آغاز کرد وی گوید:

«جمعه ۲۳ ماه (صفر) (۳) حراقتی در بدن من ظاهر شد، آنچنان که نماز جمعه را در مسجدیه تشویش گذراندم. نماز پیمین احتیاطی را در کتابخانه آمده بعد از یک زمانی به تشویش گذاردم. هم پس فردای آنروز یک شنبه تب کرده اندک لرزیدم (۴) شب سه شنبه ۲۷ صفر (۵) نظم کردن رساله والدیه حضرت خواجه عبید در خاطر گذشت. التجا بروح حضرت خواجه کرده در دل خود گذراندم

(۱) نفحات الانس ۲۶۱ خزینة الاصفیاء ۵۸۲ ر ۱

(۲) اسماء المؤلفین ۶۵۰ ر ۱

(۳) ۶ نومبر ۱۵۲۸ م

(۴) شاید بیماری او تب لرزه «مالاریا» بود.

(۵) ۱۰ نومبر ۱۵۲۸

که اگر این منظوم مقبول آنحضرت میشود، چنانچه قصیده برده (۱) مقبول افتاد، از مرض فلج خلاص شد. من هم

ازین عارضه خلاص شده، دلیل قبول نظم من خواهد شد. بهمین نیت در وزن رمل مسدس مخبون (۲) عروض و ضرب گاه ابتر گاه مخبون محذوف (۳) سبحة مولانا عبدالرحمن جامی (۴) هم درین وزن است در نظم رساله شروع کردم. هم آن شب سیزده بیت گفته شد بطریق التزام هر روز ده بیت کمتر گفته نمی شد. غالباً یکروزی ترک شد، سال گذشته و بلکه هر محل که این چنین عارضه شد اقلایک ساه و چهل روز کشید، بعنایت الهی از همت حضرت خواجه، روز پنجشنبه بیست و نهم ماه (۱۲ نوامبر) اندک فروشد و دیگر ازین عارضه خلاص شدیم. روز شنبه هشتم ربیع الاول (۲۱ نوامبر) نظم سخنان رساله با ختام رسید. هر روز پنجاه و دو بیت گفته شد... (۵)

(۱) قصیده برده مصدر به «بانت سعاد» در مدح حضرت محمد از طرف کعب بن زهیر متوفی ۵۲۸ سروده شده بود، که در جایزه آن حضرت رسول برد (عبای) خود بدو پوشانید و گویند وی از مرض فلج هم نجات یافت. این قصیده در ادبیات عرب مشهور است و شروح زیاد بر آن عبری و فارسی و دیگر السنه اسلامی نوشته شده است.

(بروکلن Brockelman در تاریخ الادب العرب ۱۵۶۱)

(۲) فاعلاتن - فعلاتن - فعلن رکن اول سالم و رکن دوم مخبون و رکن سوم ابتر است.

(۳) فاعلاتن - فعلاتن فاعلن ر ر ر ر ر ر ر محذوف است.

(۴) سبحة الابرار مثنوی بحر رمل مسدس است که در تصوف و عرفان و اخلاق بنام

سلطان حسین بایقرا آغاز و بمدح سلطان یعقوب بیگ بن اوزون حسن در حدود

۸۸۷ هـ ختم گردیده و مؤلف آن عارف معروف مولانا عبدالرحمن جامی شاعر

عصر سلطان حسین بایقرا در هرات است (۸۱۷ - ۸۹۸ هـ)

(۵) بابر نامه ۲۲۷

کتابهای گم شده بابر

آقایان غلیاموف Y. G. Ghulyamov و نبی یف R. Nabyev ناشران نسخه ازبکی بابرنامه در مقدمه خود که بر جلد اول طبع تاشکند ۱۹۷۸ م این کتاب نوشته اند، کتاب مفصل Mufasssal را در عروض Prosody و کتاب هائی را در فن جنگ و موسیقی به بابر منسوب داشته و آنرا از کتب گم شده او شمرده اند اگر چه رساله او بر عروض اکنون موجود است و مادرین مبحث خود شرح آنرا داده ایم، ولی نمیدانیم که کتاب مفصل او بر عروض کتاب دیگری بود یا همین رساله؟

بابر در فنون جنگی عصر خود ماهر بود و هم موسیقی میدانست، ولی ما از روی تذکرات مستند مؤرخان نسبت کتابی را در فنون جنگی یا موسیقی با و ندیده ایم، و نه نسخه خطی این کتابهای گم شده منسوب به با و تا کنون یافته شده است از کتابهای گم شده بابر مجموعه اشعار منتخب اوست از چهار دیوان امیر علی شیر نوائی (غرائب الصغیر - نوادر الشباب - بدایع الوسط - فواید الکبر) و این انتخاب روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۹۲۵ (۱۶ دسمبر ۱۵۱۹ م) در کابل از غزلیات آن دوا وین به ترتیب بحور عروضی پایان یافته بود. (۱)

فتاوی بابر

این کتاب از تالیفات خود بابر نیست، ولی به امر و نام او در مسائل شرعیه فقه حنفی تالیف شده است. مؤلف این کتاب شیخ نورالدین خوافی از اخلاف شیخ زین الدین خوافی است که در هرات نشو و نما یافته و بابر با بر مسایل فقهی مستندی را از هدایه، کافی شرح و قایده، شرح مختصر و قایده، خزانه المفتین و فتاوی قاضی خان و غیره فراهم آورد و نام آنرا فتاوی بابر نهاد، که بزبان فارسی بود. این شیخ نورالدین خوافی شاگرد شیخ الاسلام سیف الدین احمد است که از اخلاف ملا سعد الدین تفتازانی باشد. (۲)

(۱) بابر نامه ۱۵۹ (۲) معارف طبع اعظم گرها جولائی ۱۹۵۰ م

خط بابری

درینکه بابر خطی اختراع کرده بودشکی نیست، ولی این چگونه بود؟
و چه ضرورتی به ایجاد آن بود؟ و چه مزیتی از خطوط رایج نسخ و
تعلیق و نستعلیق و شکسته آن وقت داشت؟ اینهمه سوالهایست که باید
از نظر علمی تحلیل و تشریح گردد.

نخست می بینیم که بابر در باره این خط چه میگوید؟

در حوادث ۱۹۱۰ هـ ۱۵۰۳ م مینویسد: «در همین محل (کابل)
خط بابری را اختراع کردند.» (۱) و ازین اشاره مختصر نمیتوان بشکل
و مقصد این خط پی توان برد.

بعد ازین بابر در سنه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶ م ملاقات خود را در مرغاب
هرات با قاضی اختیار ذکر میکند و گوید: از خط بابری سخن برآمد،
مفردات را خوانده و قواعد او را دانسته چیزها نوشت. (۲)

ذکر سوم خط بابری در بابرنامه در حوادث ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م است وی گوید
که به هندال سیرزا در جمله تحایف... مفردات خط بابری فرستاده شد،
د بگر قطعه ها بخط بابری نوشته بود فرستاده شد و به همایون... خطهای
که بخط بابری نوشته فرستاده شد (۳)

از تذکرات فوق در باره خط بابری همین قدر باید گفت که: این
خط را بابر در کابل در سنه ۹۱۰ هـ اختراع کرده بود، و همواره در
آن باره با علما و نویسندگان مذاکره میکرد، در هرات آنرا به قاضی
اختیار پیشنهاد کرده بود، و در هند هم آنرا انشرمیداد، و به فرزندان
خود نمونه های نوشته آنرا میفرستاد. ولی خود بابر در باره شکل و

(۱) بابرنامه ۹۳

(۲) بابرنامه ۱۱۳

(۳) بابرنامه ۲۳۲

فواید و قواعد نوشتن و ضرورت آن چیزی نمیگوید .

اشارات مورخان ما بعد نیز درین باره بسیار روشن نیست .
نظام الدین احمد هر وی مورخ در بار اکبری گوید :

« و خط اختراع کرده خط بابری نامیده بودند ، و بآن خط مصحف
کتابت کرده بمکه معظمه فرستاده » (۱)

و همین مطلب را عبدالقا در بدا یونی نیز آورده است .

« و از جمله غرایب و اختراعات آن پادشاه خط بابری است که
مصحفی بدان خط نوشته و بمکه معظمه فرستاده » (۲)

بقول همین مورخ ازین خط در عصر اکبری اثری باقی نبود ،
ولی میر عبدالحی مشهدی آنرا خوب میدانست (۳) و طوریکه میر علاءالدوله
قزوینی در ننا یس المآثر گوید :

میر عبدالحی : خط مشکل نویس بابری را کسی زودتر و خوتر
از ویاد نگرفته . (۴)

چنانچه گفتیم : ازین اشارات مورخان چیزی در باره خط بابری بدست
نمی آید ، ولی در کتاب عجائب الطبقات تالیف محمد طاهر بن قاسم که در
سنه ۱۰۵۵ هـ ۱۶۴۵ م در بلخ بامرند محمد خان بن دین محمد (۱۰۵۰ -
۱۰۶۱ هـ ۱۶۴۰ - ۱۶۵۱ م) پادشاه چهارم خاندان جانیان بخارا تالیف

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۲) منتخب التواریخ ۱ ر ۴۴۳

(۳) منتخب ۳ ر ۷۷۳

(۴) منتخب التواریخ ۱ ر ۲۴۳

گردیده در فصل اخیر این کتاب در ضمن شرح الفبا های مختلف ۲۹
حرف خط بابر را نیز آورده است. (۱)

محمد طاهر درین فصل کتاب خود مقاصد نه قسم الفبا های مختلف
را ذکر کرده، ولی از شرح مقصد و غایه اختراع خط بابر خاموش
است و فقط همین قدر گوید: « خط بابر اینست »

نمونه های خطوطی که محمد طاهر بلخی داده نه قسم رمز محفوظ
Secret Cipher است که در ارسال پیامهای محرمانه Secret Messages بکار
میرفت، ولی خط بابر برای این گونه مقاصد محرمانه استعمال نشده،
زیرا بابر آنها را همواره به دانشمندان و حتی مأمورین دولت های
دیگر (مانند خواجه اختیار قاضی هرات) و فرزندان خود (و حتی فرزندان
کوچک هندال میرزا) هم فرستاده بر و اج آن همت گماشته است.
معلوم است که مراد بابر ازین خط تنها نوشتن متون زبان عربی
و قرآن بوده، زیرا در جمله ۲۹ حرف آن حروف فارسی (پ-چ-ژ-گ)
دیده نمیشود.

در مؤسسه تحقیقات شرقی Institute of Oriental Studies اکادیمی
علوم اوزبک Uzbek در جمعه چهارده نسخه خطی عجائب الطبقات،
صرف یکی از آن خط بابر ندارد. چون این نسخه های خطی بخطوط
اشخاص متعدد در اوقات مختلف نوشته شده، بنا برین در شکل برخی
از حروف، اختلافات بسیار جزوی دیده میشود.

(۱) چهارده نسخه خطی این کتاب در مؤسسه تحقیقات شرقی اکادیمی
علوم اوزبکستان شوروی موجود است و خانم صباحت عظیم جانو
در مجله Central Asia Review 1964 XII شرحی بر خط بابر نوشته است.

بابر در يك بيت تر كسى خود (۱) خط با برى را به خط سيغناقى
 Khatt-i-Sighnaqi منسوب داشته و طور يكه بيورج پنداشته مراد از آن
 خطر يز A small hand writing نبوده بلکه اين خط منسوب بوده به سيغناق
 Sighnaq يك شهر كهن كنار سيردريا Syr-darya كه در حين حمله
 منگول Mongol بكلى تخریب گرديده، و اين خط خاص الفباى تر كسى
 بوده است. (۲)

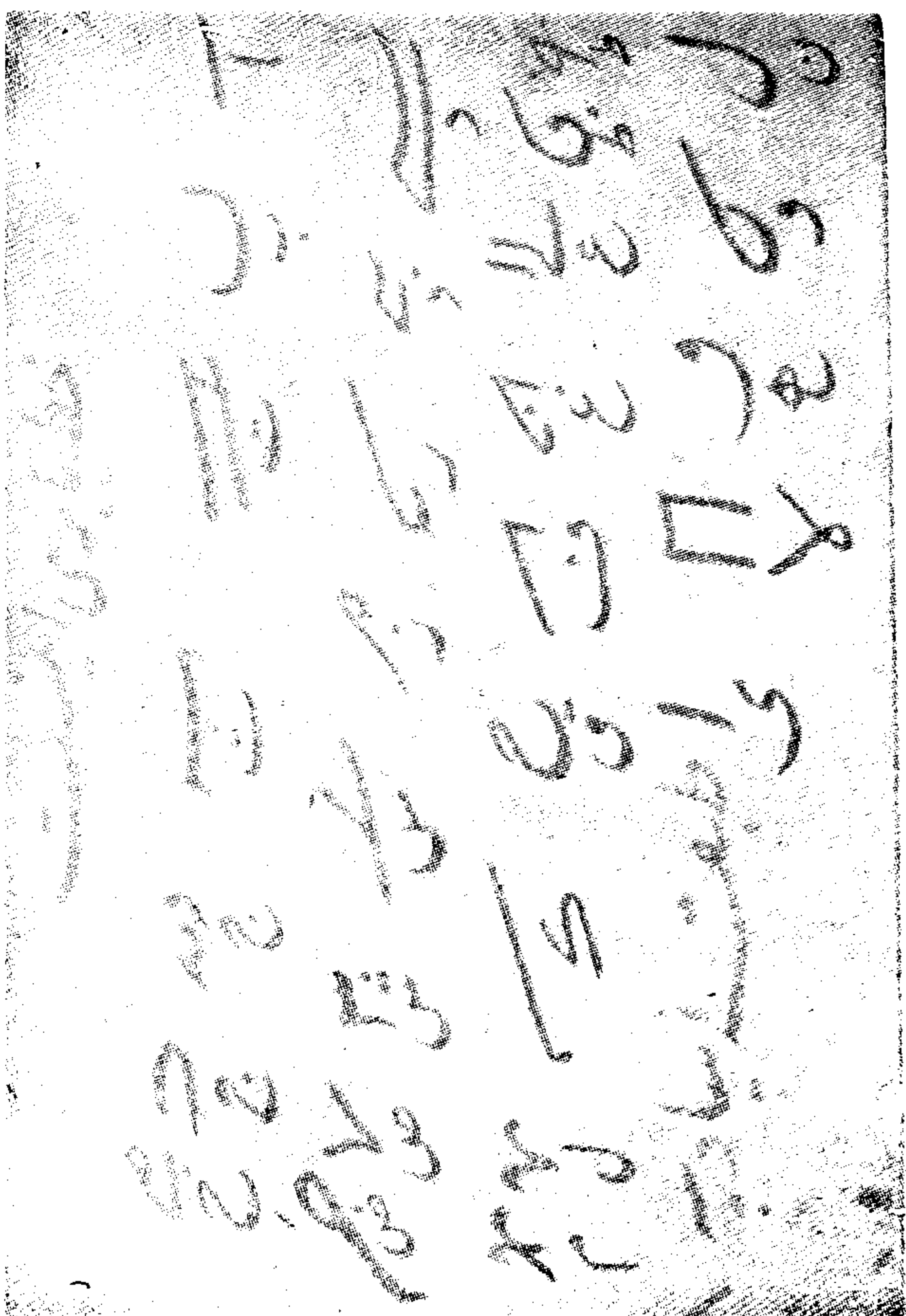
از روى اشكال حر و فيكه در عجایب الطبقات داده شده و فقط صورت ۲۹
 حرف عربى را و انمود میکند، در خط با برى کدام مزيت خاصى نسبت
 به الفباى سابق عربى ديده نمیشود. ولى چون جز همین اشكال يكه در
 عجایب الطبقات مى بينيم، تفصيل ديگرى از خط با برى نداريم، بنا برين اکنون
 نمیتوانم آنرا كاملاً تحقيق و انتقاد نمايم.

در كتابخانه آستان قدس مشهد، نسخه خطى قرآن به خطنا شناسى موجود است
 (نمبر ۵) كه آنرا نوشته بخط با برى خوانده اند (۳) ولى طور يكه
 در فوق هاى مربوط اين مقاله ديده ميشود كليله خط با برى عجایب
 الطبقات بهيچ صورتى با خط نسخه مصحف مطابقت ندارد، و با اختلاف
 اشكال حرف هر دو خط را در لوحه عليه سر بوطه اين صفحه نشان
 داده ايم، و بنا برين مصحف مشهد را بخط با برى نمیدانيم.

(۱) اين بيت تر كسى را انتى بيورج A. Beveridge در ترجمه انگليسى
 بابر نامه از تذكرة الشعراء نقل کرده و در نسخه خطى لغت چغتای و تر كى
 عثمانى مؤسسه تحقيقات شرقى اكادىمى علوم اوزبك (نمبر ۲۱۳) ورق
 ۱۹۸ هم موجود است.

(۲) عظيم جانوا در سنترل ايشيار يو يو ۱۵۳

(۳) را هنماى گنجينه قرآن ۱۷۸



جدول مقایسه‌ی حروف عربی و خط بابری با خط مصحف مشهور

عربی	بابری	مشهور	عربی	بابری	مشهور	عربی	بابری	مشهور
ا	ـ	اَ	ز	ز	ز	ق	ق	ق
ب	ب	ب	س	س	س	ط	ط	ط
ت	ت	ت	ث	ث	ث	ل	ل	ل
ث	ث	ث	ص	ص	ص	م	م	م
ج	ج	ج	ض	ض	ض	ن	ن	ن
ح	ح	ح	ط	ط	ط	و	و	و
خ	خ	خ	ظ	ظ	ظ	ه	ه	ه
د	د	د	ع	ع	ع	لا	لا	لا
ذ	ذ	ذ	غ	غ	غ	ی	ی	ی
ر	ر	ر	ف	ف	ف			

* در عکس چهار صنف که بمن رسیده حرف ظ نیست .

شخص بابر

بابر که از شهزادگان تیموری آسیای میانه بود دقیقت مغولی اوز بکی داشت و از تصاویر متعددی که از او در هندو کابل کشیده اند چنین معلوم میگردد که مو ی تنک و چشم نیمه میشی و بینی کشیده و وجنات و بدن نیمه چاق و قد متوسط داشت و رنگ چهره او سپید مایل به زردی باشد که سیخوری وافیون و معجون خوریهای مسلسل و مداوم طبعاً در رنگ و روی و بنیه او اثری داشته است و وی گاهی ریش خو در تراشیده ولی در اکثر اوقات ریش تنک داشت و سر خود را هم می تراشید. لباس بابر در اوقات عادی کلاه بلند و دستار بزرگ و جیغه و پیراهن و شلوار تنگ بابتن چسپیده و کمربند و جبه تازی زانو و کفش بوده که این لباس را «سروپا» میگفتند (۱) و گاهی این لباسها چکن ز ردوزی و دارای تکه های طلایی هم بوده است (۲) و اینگونه لباسها را بطور خلعت به رجال دربار و امراء و سفرای ممالک دیگر می بخشید. (۳)

بابر در اوقات جنگ علاوه بر جبه مملو از پنبه waist coat with cotton غربیچه (۴) gharbicheh می بست و کلاه آهنین Helmet بر سر می نهاد و کیجم Horse's Mail بر اسب سواری خود می بست و جبه (زره) می پوشید. (۵) بابر مانند ارستو کراتان ممالک آسیائی با تجمل و حشمت زندگانی میکرد، به آداب درباری و کوروش سخت پابند بود. چون سلطان بیگم دختر کلان سلطان حسین میرزا ابکابل آمد و بمنزلت خواهر کلان او بود، جهت تعظیم و احترام او بابر در حین ملاقات زانو زد و ایشان هم زانو زدند. و بعد از آن این آداب همواره مراعات میشد. (۶) وی از بسکه در شیوه ارستو کراسی پرورده شده بود، حرکات دیگران را که باین شیوه نبودند انتقاد مینماید. مثلاً افغانان که همواره در محیط آزادی زیسته و از آداب درباری و ارستو کراسی دوراند، اعتنای زیادی به اینگونه آداب ندارند.

(۱) بابرنامه ۶۴ تذکره بایزیدیات. ۲۴ (۲) بابرنامه ۹۲ و ۲۳۳ (۳) بابرنامه ۲۲

(۴) غربیچه plate Mail چهار تخته آهن که برای دفع ضربت شمشیر به پشت و

سینه و دو پهلوی می بستند. (۵) بابرنامه ۱۲۶ (۶) بابرنامه ۱۵

واین طو رزانو زدن و تقدیم کو رنش را منافی شان و کراست فردی خود میدانند، ولی بابر این وضع آزادگی رانمی پسندد و گوید که یکی ازملک زادگان افغانی ایستاده بود و دیگران که در مرتبه ازو پایین تر بودند می نشستند، و بنا برین این افغانان بسیار روستائی و بیهوش مردمند (۱) در حالیکه طرز تفکر بابر حاکی از محیط ارستو کراسی، و روش افغانان ناشی از آزاده منشی و مساوات دوستی ایشان است. در سو کب بابر هموار و توق و نقا ره بوده (۲) توق و یا توغ بمعنی بیرق و نشان است که برای شکوه سلطنت دونوع بیرق داشت: اول چتر توق که بالای چتر تخت شاهی افراخته میشد و دوم تمن توق که دراز تر از چتر توق و در پایه والا تر از آن بود، و موی دم قوتا س — قطاس یعنی غر گاورا بالای آن می بستند (۳) و این اعلام و نقا ره گاهی بطور امتیاز خاص به امرای بزرگ هم داده میشد (۴) و به شهزادگان، حق استعمال علم و نقاره درموا رد نوازش آنها اعطا میگردد (۵) خود بابر مرد سوار کار شایق هر نوع شکار و بسیار جلد و تازنده قوی بود ابو الفضل گوید «که بعضی از خصوصیات احوال این پادشاه از غرائب امور است از جمله یکی آنکه بموزه دو پاشنه هر کنگرهای قلعه جسته جسته می دویدند، و گاه گاه دو آدمی در بغل گرفته از کنگره به کنگره می جستند.» (۶)

بابر شخصاً شنا ور ماهری بود، و بآب بازی از دریای گنگ می گذشت و از یک کنار دریا تا کنار دیگر می وسه بار دست می زد (۷) وی با کشتی گیری Wrestling-match هم شوقی داشت و همواره کشتی گیران ماهر را تماشا مینمود (۸) و از کشتی گیران دربار او پهلوان صادق و اودهی oudhi و کلال و دست

(۱) بابرنامه ۱۷۱ (۲) بابرنامه ۲۳۱

(۳) آیین اکبری ۱۱۶۱ فرهنگ اندراج ۹۷۱۲۲ (۴) بابرنامه ۳۸۱

(۵) بابرنامه ۲۲۸ (۶) طبقات اکبری ۲۷۲

(۷) بابرنامه ۳۳۵ (۸) بابرنامه ۲۳۵



این سنگ نبشته بخط بابر در حدود سه صدم متری جنوب غربی
قریه آب بردن هزار بین فلغر و متجه تاجکستان نز دیک چشمه سار سرخ
از زیر زمین بدست آمده است .

با سین و پهلوان لاهوری رامی شناسیم، کہ اودھی بایک پهلوان ہندوستانی کشتی گرفت۔ وروزیکہ صادق و کلال کشتی گرفتند و صادق غالب آمد، باو دہ ہزار تنگہ واسپ زین دار و سر و پا و چیکن تکمہ دار بخشید، و بہ کلال ہم سر و پا و سہ ہزار تنگہ انعام داد۔ (۱)

دیگر از مشاغل تفریحی بابر، بجنگ انداختن پیلان مست و شتران مست است کہ کہ در جشن بزرگ ۹۳۵ھ ۱۵۲۸م بعد از فتوحات خود در ہند این تماشا را دیدہ بود (۲) و گا ہی ہم در ہند بشکار فیل و شیر می پرداخت (۳) و در دریا ہا ماہی را شکار می کرد (۴)

بنہ بدن بابر بیسار قوی بود، و تا آخر عمر نشاط خود را نباخت، درسفر ہای طولانی و جنگی خویش مانده نشد، در طول عمرش کمتر مریض شد و بسیار کم از وسایل انتقالی غیر از اسب کار گرفت، و صرف یکبار بوسیلہ «تخت روان» در یک سفر طولانی حرکت کرد (۵)

برای شناسائی مزید شخص با بر بہ مبحث بابرنامہ درین کتاب رجوع شود۔

عیاشی ہای بابر

چنانچہ گفتہ شد با بر در طول عمر خود بز مہای میگساری داشت، درسفر ہای تفریحی و لشکر کشی ہا و اوقات عادی ہموارہ یاران ہم پیالہ با او بہ قدح پیمائی می پرداختند، در منتزعات و تفریح گاہ ہا و مسوایع خوش منظرہ کا بل جایی نیست کہ وی دران بزم میگساری را نساختہ باشد، و یا از وسایل دیگر نشہ آور مانند معجون وافیون کیفی نبر دہ باشد۔

ولی عیاشی او ہموارہ در بزم یاران میگسار بودہ و اطلاعی از معاشقہ بازنان و غلمان نداریم، جز عشق موقتی کہ او را در اوایل جوانی بابابری در اند جان

(۲) بابر نامہ ۲۲۹

(۱) بابر نامہ ۲۳۳

(۳) بابر نامہ ۲۴۴

(۳) بابر نامہ ۲۳۵

(۵) بابر نامہ ۲۳۳

روی داده بود. وی در بابر نامه زنا و معاشرت با زنان نامشروع را بنظر کراهت و انتقاد می بیند و فسق و فجور را باعث خرابی خانواده های شاهان میداند (۱) ولی با موسیقی و مناظر دل انگیز و زیبا عشقی دارد، و در بابر نامه از هنرمندان موسیقی و بسا از منتزهات و تفریح گاههای کابل و مناظر دلکش آن نام می برد. وی از زندگانی حظ می گیرد و گویند که در کابل بربل حوض تخت شاه این شعر خود را کند ه بود :

نوروز و نو بهارومی و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست (۲)

(۱) بابر نامه ۱۰۸

(۲) تاریخ فرشته ۱۱۱۱ - اویماق مغل ۳۹۸



بخش سوم

شخصیت سیاسی و اداری بابر

تشکیلات مملکتی

در هندوستان از عصر سلاطین دهلی و خلجیان و لودیان نظام خاص اداره ملکی و مالیات وجود داشت ، که مخصوصاً بدست شاهان خلجی و لودی که از افغانستان به هند آمده بودند ، اساس آن نظام ریخته و پرورده شده بود ، و بابر هم همین نظام را پیروی نمود و بجا گذاشت ، و بابرین وی مبتکر یک نظام نوین اداری شمرده نمی شود .

از نظر طرز اداره و مفکوره در سلطنت اسلامی هند سه دوره را میتوان تشخیص کرد :
اول : عصر اول سلطنت اسلامی که از لودیان ملتان و غزنویان و غوریان به خلجیان و لودیان دهلی رسید و در تمام این دوره ، مبادی اسلامی از قبیل نظام قضا و خراج و نظام لشکر داری و اقطاع (جاگیر) و نظام درباری و شاهی با اصطلاحات عربی یا فارسی آن از افغانستان به شمول مفکوره های تصوف و روحانیت اسلامی به هند آمده ، که نظام اداری بابر هم در اواخر همین دوره واقع میشود و مبنی بر همین اساسهاست .

دوم : بعد از وفات بابر ، شیر شاه سوری افغان ، همین تنظیم را استحکام بخشید ، و ترتیب و زندگانی جدید بآن داد .

سوم : بعد از مرگ همایون بوسیله جلال الدین محمد اکبر و درباریان فکور او این نظام رنگ خاص مقاسی و ترتیب جدید گرفت که عبارت از « آیین اکبری » باشد . (۱) و این دوره تا فتح انگلیس بر هند و ام

(۱) صولت شیرشاهی ۸۵ به حواله تاریخ هند تألیف جان کلا رکه

مارشمن طبع لندن ۱۸۶۰ م

داشت ، و بقول اکثر مؤرخان ، ترتیب آیین اکبری در اکثر مواد ، مروجون نظام اداری شیر شاه سوری است (۱)

در حقیقت نظام اداری بابر را مخلوطی از عناصر سلطنت لودی و مواد جدید فراورده بابر از افغانستان و ماوراءالنهر توان گفت ، که در طبیعت خود یک نظام لشکری بود ، و هر مامور دربار بابر در جمع لشکریان هم شمول داشت ، و پادشاه دارای قدرت نامحدود شمرده میشد .

نظامیکه در تحت قدرت نامحدود پادشاه ، و بزور تیغ و لشکر بوجود می آید ، و در رأس آن هم یکنفر فاتح با اختیارات تام قرار دارد ، و او هم خلیفه و ظل الله شمرده شود ، در تحت این شرایط « طبقه حاکمه اشراف » بر جود می آید ، که با شخص پادشاه یا درباریان او ربطی داشته باشند ، و مامی بینیم که در دربار با برامرای نظامی و شاهزادگان و رواجیون و هنرمندان و نویسندگان موجودند که « طبقه حاکمه » را تشکیل داده اند ، و به وسیله آنها طبقه عامه یعنی دهقانان - کسبه - شهرنشینان اداره و استمار می شوند و موقع پیشرفت و قدرت این اشراف هم به اداره خاص پادشاه وابسته است ، و اکثر این امر او اشراف درباری در مجالس شراب خوری و عیاشی با برهمکامه اند ، و مزاج او را با هزالی و مطربی و شاعری خوش می سازند ، و ازین راه به مدارج عالیہ امیری میرسند (۲) و بابر آنقدر بر اوضاع مسلط است که در خانه قاضی قریه بهزادی شمال کابل میخواهد شراب بخورد و قاضی میگوید : « در خانه من تاکنون شراب خورده نشده ، پادشاه حاکمند . » (۳) از امرای معروف دربار بابر در کابل و

هند یکی خواجه دوست خاوند است که به موجب خود بابر نامه (ص ۱۳۴ ر ۱۳۵) در بزهای عیاشی و باده پیمائی بابر داخل بود، ولی همین شخص القاب « هدایت مآب ولایت انتساب » داشت (۱)

این اعیان و اشراف در بلری و امرا که داخل « طبقه حاکمه » و اشراف در باری بودند، و بدین وسیله اموال فراوانی بدست می آور دند و موقع خود را حفظ میکردند، گاهی تحفه های گرانبهادر بار تقدیم میداشتند، و بدین وسیله پادشاه را خوش می ساختند، و موقع خود را هم حفظ میکرد دند چنانچه بروز آخر ماه ربیع الاول ۹۳۵ ۱۵۲۸ م بابر در آگره بخانه سلطان محمد بخشی رفت و در آنجا معجون خورد، و از بخشی مذکور در ضمن پذیرائی مجلای بیش از دوا لک نقد و جنس پیشکش گرفت. (۲)

بابر امرا در بار خود را از اشخاص زبده که در جنگها با او همراهی کرده بودند، انتخاب میکرد. و درین جمله رجال ما و رأ النهر و افغانستان و هند داخل بوده اند. در بابر نامه از ماورین ملکی: بخشیان (۳) و دیوانیان و شقدار و چودهری (۴) کلانتر (۵) میرآخور (۶) پیاده (۷) کوتوال (۸) منشی (۹) عسس (۱۰) تعلیقچی (۱۱) داروغه (۱۲) یا مچی (۱۳) تمغاچی (۱۴) و از مر بو طین در باری: مهر

-
- (۱) بابر نامه ۲۱۱ (۲) بابر بر نامه ۲۲۸
 ۳ بخشی: اصلا کاتبان حروف او یغوری و در هند آمرا دای تنخواه
 Pay Master (۴) رک تشکیلات مالی (۵) کلانتر رئیس یک صنف رئیس قبیله
 (۶) میرآخور: رئیس اصطبل و اسبان. (۷) پیاده: مامور تحصیل مالیات در دهات
 (۸) کوتوال: کلمه پشتو است بمعنی قلعه دار و محافظ امنیت شهر.
 (۹) منشی: نویسنده نامه و فرامین شاه. (۱۰) عسس: مامور حفظ امنیت
 در شب. (۱۱) تعلیقچی: فرمان نویس و حکم نویس. (۱۲) داروغه: آمر
 یک اداره یا حاکم یک شهر و ناحیه. (۱۳) یا مچی: آمر پسته خانه
 (۱۴) تمغاچی: مامور گمرک Custom Officer

دار، علمدار، کتابدار، رکا بدار، جامہ دار، بکاؤل (۱) شربت چی،
خزانچی، قورچی (۲) جاندار (۳) یساؤل (۴) سوچی (۵) ایچکی
(۶) کیرکیراچی (۷) شقاؤل (۸) تسواچی (۹) پروانچی (۱۰)
قراؤل (۱۱) آختہ بیگی (۱۲) اوغلاقچی (۱۳) باشلیغ (سالار) وغیرہ
نام بردہ میشود (۱۴)

اسرای دربار بابر بعد از فتح ہند بموجب فرمان مؤرخ شہر جمادی
الآخری ۹۳۳ ۵ مارچ ۱۵۲۷ م بالقاب آنها عبارت اند از (۱۵)
مقرب الحضرت السلطانی، اعتماد الدولہ نظام الدین علی خلیفہ (بحیت
صدرا عظم) کہ کار سلطنت سی راند، وحکم او مثل حکم سلطان بود. (۱۶)
چین تیمور سلطان بلقب برادر

-
- (۱) بکاؤل: داروغہ مطبخ شاہی .
(۲) قورچی: سلاحدار محافظہ شاہی با لباس زرد
یا سرخ آرمی آف دی اندین مغلز ۱۶۹ (۳) جاندار: محافظ خاصہ
شاہی در دربار. (۴) یساؤل: حاجب و نگہبان مسلح محل شاہی
(۵) سوچی: آبدار (۶) ایچکی: داروغہ شہر و مقرب دربار
(۷) کیرکیراچی: محافظ توشہ خانہ. (۸) شقاؤل: ناظر قاضیان و
ملایان و ایلچیان. (۹) تسواچی: یاور حضور شاہان کہ او اسرايشانرا اجرا میکرد
(۱۰) پروانچی: خزانہ دار. (۱۱) قراؤل: دیدبان پیشرو لشکر
(۱۲) آختہ بیگی یا آختاچی: شخصی کہ با اسپ شاہی یکجا سیرفت. (۱۳) اوغلاقچی
(۱۴) بابر نامہ ۱۶۵ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳

سلیمان شاہ بہ لقب برادر

خواجہ دوست خاوند، بہ لقب ہدایت ماب ولایت انتساب

یونس علی معتمد السلطنہ مقرب خاص

شاہ منصور برلاس عمدۃ الخواص

درویش محمد ساربان

عبد اللہ کتا بدار

دوست ایشک آقا محمد خلیل اختہ بیگی

سلطنت ماب خلافت انتساب سلطان علاء الدین عالم خان بن سلطان بھلول

لودی.

شیخ زین خوافی منشی دستور اعظم ومویدالاسلام

محب علی بن شیخ زین

تردی بیگ برادر قوچ بیگ

شیرافگن ولد قوچ بیگ

خان معظم آرایش خان

خواجہ حسین دستوار اعظم

قاسم حسین سلطان سلطنت ماب

احمد یوسف او غلا قچی

ہند و بیگ قوچین معتمد الملک

خسرو گوکنتاش معتمد الملک

قوام بیگ اردو شاہ

ولی خازن قرہ گوزی

پیر قلی سیستانی عمدۃ الخواص

خواجہ پھلوان بدخشان عمدۃ الوزراء

معتمد الخواص عبدالشکور

نتیجۃ السلاطین جلال خان و کمال خان او لاد سلطان علاء الدین (ہند)

عمدۃ الاعیان نظام خان بیانہ (ہند)

علی خان شیخ زادہ فرملی (ہند)

سیادت ماب میر ہمہ (میر ہامہ Hamah)

عمدۃ الخواص محمدی گوکلتاش

خواجگی اسدجان دار

عمدۃ الملوک خان خانان دلاور خان (ہند)

ملوک داد کرائی عمدۃ الاعیان (ہند)

شیخ المشایخ گورن ہند

نقابت پناہ سید سہدی خواجہ با جہ بابر

برادر اعز محمد سلطان میرزا

سلطنت ماب عادل سلطان بن مہدی سلطان

معتمد الملوک عبد العزیز میر آخور

معتمد الملوک محمد علی جنگج جنگج

عمدۃ الخواص قتاق قدم قراول

شاہ حسین یارگی (بارکی؟)

جانی بیگ اتکہ

معتمد الخواص تردی بیگ

ملوک قاسم برا دربا با قشقہ

معتمد الخواص مؤمن اتکہ

رستم ترکان با شلیخ

عمدۃ الخواص سلطان محمد بخشی

بقرار با برنامہ: اسرای دربار، بشمول دیوانیان و کارکنان دربار تماماً بدون فرق

ملکی و عسکری در جنگها اشتراک داشتند (۱) و در اوقات اداره و صلح هم مطابق انتخاب پادشاه به امور ملکی و حکمرانی و لایت گماشته میشدند، و در انجا اسور دیوانی و لشکری هر دور ابا اختیار کامل اجرایی میکردند مثلاً عبدالله کتابدار و یازید بکاول طباطبائی و خواجگی اسد جاندار و کمال شربتچی از اسرای لشکری با بر بوده اند که در جنگها دسته های نظامی را قیادت میکردند (۲) و ملا محمد مذهب با ایلچی بنگاله بمذاکرات سیاسی و لشکری سیرفت (۳) این وضع خلط و ظایف ملکی و عسکری و درباری تا آخر سلطنت بابر ادامه داشته، ولی بعد از فوت او در عصر فرزندش همایون اسور مملکت بسهم تقسیم یافت:

اول: سهم سعادت شتمل بر اسور قضا و اهل علم و مشایخ و تعیین وظایف و سیور غالات مدد معاش آنها که امر سهم سعادت شرف الملک و لانا محی الدین محمد فرغری بود.

دوم: سهم دولت و اقبال شتمل بر امور متعلق به تقرر مأثورین و تعیین مراتب و حقوق آنها با تعیین علوفات عساکر که در رأس آن عمدة السلطنة شجاع الدین امیر هند و بیگ بود.

سوم: سهم سراد که عبارت از اسور دربار و حرم شاهی است و جلال الدوله امیر او پس محمد صاحب سهم مراد بود. (۴) و هم همین همایون برای تقسیم وظایف دیگر چهار سرکار آتشی - هوائی - آبی - خاکی را بوجود آورد که در رأس هر سرکار یک وزیر بود. و با سرکار اول اسور جنگی، و با دوم اسور مطبخ و غذا و اصطبل شاه، و با سوم اسور شراب خانه و جریان انهار و بحار، و با چهارم اسور زراعت و عمارت و ضبط خالصات و بیوتات یعنی اراضی و عمارات دولتی تعلق داشت (۵).

(۲) بابرنامه ۲۱۱ ر ۳۳

(۱) بابرنامه ۲۱۱

(۳) قانون همایونی ۳۰

(۳) بابرنامه ۳۸

(۵) قانون همایونی ۳۸

بهر صورت چون بابر عمری را در میدا نه‌ای جنگ و غارت و حمله و گریز
گذرانده بود و بعد از فتح هند هم فرصتی برای اصلاح تشکیلات اداری و بیاوضاع
نظام جدید نیافت، بنابراین در عصر او همان نظامهای سابقه در و رة خلجیان
و لودیان افغانی تعقیب شد، و ابتکاری در امور اداری نداشت.

وی شخصاً به همکاری امرای دربار یک نوع حکومت عسکری داشت و
تشکیلات خاص را نیافرید. ناسهای برخی از ماورین ملکی نیمه عسکری
اوپرز اداره‌اورا و انمود میکنند. در ۹۳۵ هـ چون هلال عید شوال را چند نفر دیدند
پیش قاضی گواهی دادند (۱) و ازین برسی آید که قاضی شریعت هم وجود
داشت و در بایرنامه از قاضی خیا مکرراً ذکر رفته که در جو نپور ۲۰ لک
باو بخشیده شده بود (۲)

اگر چه در بابر نامه دیگری تواریخ معاصر او به ((نظام خاص اداری)) در
عصر بابر اشاره موجود نیست ولی از مطالعه او خراج عموسی آن عصر و دربار بابر
بدین نتیجه میرسیم که حکومت عصر بابر مرکب بود از:

۱- دربار شاهنشاهی و کارکنان سر بوطآن که ما ناسهای برخی از ایشان
را ذکر کردیم. و در راس این عمده دربار بعد از بابر شخصی بنام خانه
سامان یا میر منزل واقع بود (۳)

۲- امراء: که از بقریان دربار بودند و امور عسکری و ملکی را به حیث
سر لشکران شاهي بدست داشتند و در تحت امر ایشان ماورین دیوان
مالیات و سیر بخشی military-pay officer و کوتوال (آمر پلیس و امنیه)
و داروغه و محتسب و غیره بوده اند و بابر از جاسوسان فرستادن خود هم ذکر
دارد (۴) که بعد از او در اداره هند جاسوس خفیه را «هر کاره» و اطلاع دهند
علائی را (واقعہ نویس) میگفتند. (نیز رجوع کنید به مبحث تشکیلات مالی)

(۲) بایرنامه ۲۰۸

(۱) بابر نامه ۲۳۳

(۴) بایرنامه ۲۳۳

(۳) ایدوانسد هستری ۵۵۷

۳۔ دارالقضا judiciary در تحت اداره قاضی وقاضی القضا، که زیر نظارت او متفحص قضایا را تحقیق میکرد، مفتی در باره آن از روی فقه حنفی فتوا میداد، و بالاخر قاضی درباره آن حکمت و قضیت میگفت و حکم را صادر میکرد، و میرداد به اجرای آن همت می گماشت و پولیس (حسبه) و محتسب هم در تحت نظر امیر داد، کار حفظ مساجد و پلها و قلعه ها و امور عامه میکرد و اخلاق و نرخ و نو را نگرانی مینمود، برای حل و فصل دعاوی هنو دیکنفر منصف judge هندو یا پنچایت panchayat یعنی juries غور و حکم مینمود (۱) شخصیت فعال بابر از کارنامه های لشکری او ظاهر است، وی مرد سیاسی فعال و فاتح و لشکر کش هوشیار و دانا به امور سوق الجیشی و تا کتیک حربی عصر خود بود، مخصوصاً در استعمال توپخانه Artillery و سلاح گرم و تفنگ امتیازی داشت. فعالیت او به درجه بی بود که از سن پانزده سالگی تافتح هند، دو عید رمضان راسالی در یکجا نگذرانده بود (۲) با شخصیت فعال بدنی دینامیک بابر فعالیت عقلی و سیاست مداری او رانیز فراموش نتوان کرد، وی با سیاست مآبی شبیه به رویه مکیا ولی Mackiavellism تمام امرای دربار سلطان ابراهیم را باهمد یگر متخالف و بدبین گردانیده و ازین عمل خود در تضعیف و تزلزل بنیان امپراتوری لودی نتیجه گرفت

بابر با شاه اسمعیل صفوی که رقیب زبردست و کهن سال او شیبانی خان را ازین بود روابط دو ستانه نگه داشت و مانند یک سیاست مدار هوشیار با وجود یک سنی محکم را سخ العقیده می بود - با آن شاه شیعی مذهب آنقدر نزدیکی کرد که شعار خاص کلاه سرخ قزلباش را هم برای خود و سپاهیان خود برگزید و اعمال ظالمانه او را که با سنیان خراسان کرده بودند نادیده گرفت.

بابر در هند هم با رعایای غیر مسلم خود بعد از شکست های جنگی ایشان

(۱) Some cultural aspects of Muslim Rule in India 29

(۲) بابرنامه ۲۱۷

رویه نرسمی داشت و بامدار او انصاف پیش آمد که او را يك نفر سیاست مدار بصیر
توان گفت و نمونه این مفکوره عدم تعصب او وصیت نامه ایست که در او آخر
عمر به فرزند بزرگ و لیعهد خودهما یون نوشته است. و در آن میگوید
۱- همواره از تعصب مذهبی پرهیز باش و جذبات دینی و رسوم مردم را در نظر
بگیر و بدون تبعیض و رعایت خاص باتمام طوایف به انصاف رفتار کن .
۲- از ذبح گاو پرهیز تا که در دل مردمان جای گیری و از راه احسان مردم
مطیع تو باشند (۱) .

۳- پرستش گاه هیچ قومى را تخریب مکن و باارباب همه مذاهب انصاف
نما تا روابط رعیت با پادشاه خود دوستانه باشد و بدین صورت در مملکت
امن و امان برقرار گردد .

۴- نشر و اشاعه اسلام بجای ظلم و شمشیر بوسیله لطف و احسان بهتر است.
۵- اختلافات شیعه و سنی را همواره صرف نظر کن که وسیله ضعف اسلام است .
۶- خصوصیات رعایای خود را در مواسم مختلف سال در نظر داشته باش ، تا
سلطنت تو از بیماری وضعف محفوظ باشد (۲۰)

انتساب این وصیت نامه تا چه اندازه محل وثوق و اعتماد است؟ این مسئله
در خور غور و تحقیق است . ولی ما از اعمال خود با بر هم میدانیم که باید
چنین مفکوره داشته باشد ، زیرا او در اوقات فتوحات خود در هند هیچ معبدی
را از ارباب ادیان دیگر تخریب نکرد ، و هم همین وصیت او را اخلاش در

(۱) درینجا رعایت عقاید هندوان مراد است که گاو کشی را ناجایز شمارند.
(۲) رود کوثر ۱۲ بحواله اندین اسلام، يك نقل این وصیت نامه با بر در
ستیت لایبری بهوپال هند موجود است . دکتور راجندر پرشاد رئیس جمهور
اولین هند در کتاب India devided طبع ۱۹۴۶م نیز همین وصیت نامه
را آورده است که تاریخ اصل نسخه یکم جمادی الاولی ۹۳۵ هـ باشد.

فطر داشتند و حتی اکبر آنرا عملاً در جهاننداری خود تطبیق میکرد، و هند و آن زیاد بدر بارش محشور بودند، و دوره سلطنت او کاملاً یک دورۀ عدم تعصب مذهبی است. دوم: بابر به طبقۀ صوفیان عقیدتی داشت و مخصوصاً با ارباب طریقت نقشبندیه روابط ارادت او از عصر اجداد و پدرش محکم بود و ساسیدانیم که صوفیان و درویشان را نسبت به علمای ظاهر و قشری، نظری و وسیعی بود و به «صلح کل» عقیدتی داشته اند. بنا برین بعید نیست که بابر در مسایل مذهبی، آنقدر متعصب نباشد، که وسیله آزار ارباب ادیان دیگر گردد. و هم شخصی که سیاست مدار باشد، نمی خواهد بدین وسیله رنجش و تعصبی را در مقابل خویش ایجاد نماید. بابر مقاومت های عسکری را جگان هند و را با فشار شکر و جنگ ازین میبرد ولی عین همین رویه را با فرمانروایان مسلمان و افغان نیز داشت. و بنا برین او رافتح و سیاست مدار و جنگ آور نیرومندی گفته میتوانیم، ولی شخص متعصب و مخربی نبوده است.

بابر در عین اینکه شخص مذهب با کلتور و سپاهی فاتحی بود، در قسمت اداره واد منسטרیشن نیز تجارب موروث خاندانی و از سن طفولت آزمایش های عملی در آسیای میانه و افغانستان داشت، وی از هند و کش تا ولایت بهار هندوستان حکمرانی میکرد که مالیات قسمت هندی آن از بهیسه تا بهار ۵۲ کروور تنگه «در حدود یک و نیم میلیون سترلنگ» بود و ازین جمله ۲۹ کروور به راجه های مطیع در تحت اقتدار بابر تعلق داشت، که تمام ولایات کشور با بری عبارت بود از:

سرهند، حصار فیروزه، شهر دهلی و میان دواب، میوات، بیانه، آگره، ولایات مرکزی، گوالیار، کالپی، قنوج، منبهل، لکهنو، خیرآباد، اودهو بهرا، بیج، جونپور، کره و مانگپور، بهار، سیروهی، سارون، چیپاران، گوندیگه، ناگور، رن تمپور (۱)

(۱) در نسخه مطبوع ترجمه فارسی شرح این ولایات نیست در نسخه ترکی با مقدار مالیات هر ولایت موجود است (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۲۴ ر ۲۳۴)

این ولایات کشور شامل پرگنه ها بود، که عدد آن در عصر بابر معلوم نیست ولی در عصر شیرشاهی تمام مملکت او بقول آیین اکبری عبارت از ۹۷ سرکار ۲۲۶۷۹ پرگنه بود و عدد قریه های مربوطه این پرگنه ها در حدود یکصد و سیزده هزار تا یکصد و شانزده هزار است. (۱)

راجہ های ماتحت امپراتوری بابر:

راجہ مو تنہ، راجہ رو بارین، راجہ بکرماجیت و ن تمبھو ر راجہ کلنجری راجہ سنگ دیو، راجہ بکمدیو راجہ بکم چند (۲)

بابر بعد از فتح یک قسمت افغانستان از بدخشان تا قندھار حکمرانان خود را بر اساس اعتماد و روابط خانوادگی از پسران و اقارب خود و شہزادگان دوستان تیع و ری مقرری میکرد و لی بعد از فتح ہند مناصب حکمرانی و ولایات را علاوہ برافر ادفامیلی خویش بہ برخی از درباریان مقررب و معتمد کہ باو خدمت کردہ بودند ہم سپرد و برخی از راجگان و امرا ی مقامی ہند را بشرط قبول اطاعت و دادن مالیات بر حال خود گذاشت.

بابر در افغانستان بہ تشکیلات خاصی پرداخت و در عصر شقندھار، غزنی و گردیز۔ کابل و ننگرہار۔ بدخشان اجزای خاص اداری بودند، کہ یکی از شہزادگان مانند ہمایون۔ ہندال، عسکری، کامران و یا امرا ی بزرگ دربارش در آن حکم میراندند و مالیات را مطابق رواجی کہ از اسلاف تیموری او درین سرزمین ہا بومیہا گرفتند. ولایت کابل در عصر بابر مشتمل بر ۱۴ تومان (باصطلاح ہند پرگنہ) بود اگرچہ فواحی سوات و باجوہ و پشاور و ہشتنغر نیز از توابع کابل بودہ ولی درین زمان در تصرف افغانان بود و بہ وسیلہ کلانتران و خوانین قبیلوی ادارہ میشدند.

(۱) سائنہ نیرنگ خیال طبع لاهور ۱۹۴۰ م بحوالہ تاریخ شیرشاهی عباس

سر وانی و واقعات مشتاقی خطی

(۲) بابرنامہ ۲۰۵

و لایت دیگر لمغانات : دارای ۵ تومان و دویلوک بود که کلانترین تومان آن ننگرهار شمرده میشد و دارو غه نشین آنجا آدینه پور از کابل ۱۳ فرسنگ فاصله داشت. تومان های دیگر لمغان علیشنگ والینگار و سندرو و کنگر و نورگل است و مالیاتی که از کابل و لمغان و صحرا نشین بدست می آمد، هشت لک شاهرخی (۲۰ لک روپیه) بود. (۱).

اما ولایت قندهار : غرباً تا زمینداور و گرمسیر و شرقاً تا قلات و ترنگ و شما لا تاثیر و دهله و جنوباً تا دوکی و مستنگ و شال شمرده میشد. (۲) که در این جمله در عصر با بر فقط شهر قندهار با ملحقیات آن بین قلات و سمری هلمند به حکمرانان او تعلق داشت، و ما از حکمرانان عصر او در افغانستان این رجال را از روی با برنا سه می شناسیم :

کامران و عسکری حکمرانان قندهار

ناصر سیرزا حکمران قندهار و غزنی

عبدالرزاق سیرزا حکمران ننگرهار

خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز

سنجر برلاس حاکم ننگرهار

قیام اردو شاه حاکم ننگرهار

هندو بیگ حکمران بهیره

محمد علی جنگ جنگ حکمران میان بهیره و دریای سند

لشکر خان جنجوه حاکم خوشاب (پنجاب)

بابر اقا نومی دایلی یوسفزائی را برسمیت شناخته بود، چون در ۱۵۹۲۵ م ملک شاه منصور با ۶ نفر کلانتر یوسفزائی در کابل بحضورش رسید، بایشان خلعت های فاخر داد و او گوید : که آنچنان مقرر است که بولایت سوات دخل نکنند و جمیع رعایا را از میان خود برارند و

(۱) با بر نامه ۸۹

(۲) آیین اکبری ۱۸۹۲

دیگر افغانان که در باجور و سوات زمین می کارند، شش خروار شالی بدیوان بدهند (۱)
این وضع بر هوشیاری و سیاست مداری بابر روشن دلیلی است که با در که
روحیات آزادی خواهانه افغانان قبیلوی یا ایشان رفتار داشت، در حالیکه در
موارد دیگر رقیبان و سرکشان را بزور و عنف خاضع و بزانو زدن مجبور می ساخت
چنانچه در ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م علی خان افغان را که در هند اسیر شده بود و در وقت
آوردنش بحضور بابر در زانو زدن تأخیر میکرد، امر شد که پایش را کشیده
و بزور مجبور به زانو زدن سازند (۲)

بابر روابط خود را با دربار صفویان ایران، صمیمانه نگه داشت و با این
وسیله بطور یک سیاست مدار، حمایت دربار صفوی را در مقابل رقبای خود
شیبانی خان و اسرای او زبک بدست آورد، و ماسی بینیم که ایلچی (سفیر)
پادشاه قزلباش مراد قورچی در هند بدربارش حاضر است، و بعد از گرفتن
خلعت و دو لک تنگه بطرف ایران حرکت می کند. (۳) همچنین ایلچی بنگاله اسماعیل
میتا بدربار او در مسایل صلح و جنگ حرف میزند (۴). و چون در سنه ۹۳۵ هـ در
باغ خود بارعام داد درین طوی ایلچیان متعدد قزلباش (ایران) و اوزبک
(ماوراءالنهر) و هندوان بوده اند و بابر از ایلچیان ایران و امرای متعدد ماوراء
النهر ذکری دارد که ایلچیان قزلباش در دست راست و ایلچیان اوزبک بدست
چپ دربار قرار داشتند و یونس علی و عبدالله از امرای دربار بابر از ایشان
پندیرایی میکردند (۵) همچنین سلیمان آقا ایلچی عراق و حسین ایلچی سیستان

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۲) بابر نامه ۱۶۸

(۳) بابر نامه ۲۴۵

(۴) بابر نامه ۲۳۸

(۵) بابر نامه ۲۲۹

بدر بار بابر بود ه اند (۱).

در سنه ۹۳۳ ه خواجهگی اسد جا ندار بعراق به ایلچی گری فرستاده شده بود که از آنجا با ایلچی عراق سلیمان تر کمان آمد و واپس بطرف شہزادہ طہماسب با سوغاتہا با ایلچی گری ارسال شد (۲) و همچنین در سنه ۹۳۵ ه کمال الدین قناق از طرف کستن قرا حکمران از بکی بلخ و اسین میرزا از طرف کوچوم خان اوزبک بطور ایلچی بحضور با برسیدہ بودند (۳) و ازین برسی آید کہ بابر با حکمرانان ایران و آسیای میانہ و ہند روابط سیاسی داشته است .



(۱) بابر نامہ ۲۱۱

(۲) بابر نامہ ۲۱۷

(۳) بابر نامہ ۲۳۲ و ۲۳۳

مقدار در آمد و نظام مالیات

Revenue-System

بابر در افغانستان بعد از فتح کابل، نظام خاصی را برای مالیات وضع نکرد، و حسب ضرورت از مردم مالیات ستد. وی گوید که: کابل محقر جا نیست. سیفی است و قلمی نیست. یعنی: مصارف زیاد لشکری دارد و مالیات آن کمتر است. وی از ولایات کابل و غزنی سی هزار خروار غله مالیه ستد، و نیز در سفر ۵۹۲۵ م ۱۵۱۹ م بر مردم درهء کهراج پنجگوره چهار هزار خروار شالی تحمیل کرد (۱). بابر عادت داشت که برای مصارف لشکر و تمویل رجال خود به گماشتن (تحصیلداران) به جمع آوری اموال سی پرداخت و گاهی هم بر سم (چاقون) یعنی (تاخت و تاز ناگهانی عسکری سوار) بر قبایل سی تاخت و از آنها اموال و گوسفندان و حیوانات را بصورت چپاول میگرفت. و در بابر نامه ازین چاقونهای خود ذکرها دارد (۲) و اموالیکه بوسیله تحصیلداران و بوضع سلم و صلح بدست سی آمد، و یا در چاقون، غارت میشد بمصارف درباری و لشکری میرسید. اما تقسیم این اموال غنیمت چنین بود که: از اشخاص غارت کننده یک خمس در حصه بابر میرسید، و در حق برخی از آنها که رعایت خاص میشد، یک خمس را به ایشان میبخشید. چنانچه در سنه ۵۹۱۳ م ۱۵۰۷ در غارت قبایل غلجی افغانان حدود غزنی، یک صد هزار گوسفند بغارت گرفته شده بود که از انجمله ۲۰ هزار

(۱) بابر نامه ۱۳۸۹۲

(۲) بابر نامه ۲۲۹۲۱۲۸۹۷۷۹۶۷۹۳۹۲

رعایتاً بحساب نیامد، و از جمله هشتاد هزار باقی یک خمس یعنی شانزده هزار نصیب بابر بود. (۱)

علاوه بر این مالهای تاراجی که در چاقوونها بدست می آمد، بابر مالیات مستقیمی هم داشت و چنانچه ذکر رفت از کابل و لغمان هشتصد هزار شا هر خی مالیات داشت (۲) و بر قبایل کهراج (حدود پنجگوره) چار هزار خر و ارشالی را تحمیل کرده و به تحصیل آن سلطان و یس سواتی را گماشته بود (۳) و همچنین در سنه ۱۵۱۹۵۹۲۵ م تمام مالیات اراضی با جور و سوات شش هزار خر و ارشالی بود (۴) و تمام مالیات هند از بهیره تا بهار به ۵۲ کرو و تنگه (در حدود یک و نیم میلیون سترلنگ) میرسید که ازین جمله ۸ یا ۹ کرو و آن از راجه های تحت اقتدار بابر اخذ می شد. (۵)

بابر در هندوستان علاوه بر مالیات معین، خزاین هنگفتی از لودیان و اسرای هند بدست آورد، و لاک بخشی هانمود و تحایف گرانها را بکابل و ماراءالنهر فرستاد و یک میرطلا به میر همه بخشید (۶) و چون در

(۱) بابرنامه ۱۲۹ (۲) بابرنامه ۸۹. هرروپیه هندی مساوی دونیم شهرخی بود که هر شهرخی مساوی ده پنس و بنا برین تمام مالیات ۸ لک مساویست با ۳۳۳۳۳۳ سترلنگ (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۴۳۱)

(۳) بابرنامه ۱۳۸

(۴) بابرنامه ۱۵۱

(۵) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۴۴ ر

(۶) بابرنامه ۲۰۵

هند وستان از عصر لودیان نظام بسیار مرتبی برای مالیات موجود بود
بنا برین بابر هم همان نظام مالی را جریان داد .

در هند اساس اجتماع انسانی بر دیه استوار است و در هر دیه یکنفر
چود هری Chaudhri (مقدم) به نمایندگی دهقانان و بازگویی خواہش
های آنها وجود داشت که او ضاع سر دہ را باہل حکومت روشن میساخت،
با این چود هری یک نفر بنام پتواری هم بود ، کہ اندازہ محاصل زمین
و مالیات آنرا تعیین میکرد ، و او یک دفتر ثبت مقادیر مالیات زمین را
بنام بھی Bahi داشت (۱) .

در قرن شانزدهم کہ بابر ہند را فتح میکرد ، از دورہ سلاطین
خلجی و لودی تشکیلات اداری و مالی چنین باقی بود ، و بابر ہم همین
ترتیب و تنظیم را پیروی کرد ، و مجموعہ کارکنان این تنظیم را
بابر « بخشیان و دیوانیان » نامیدہ است (۲) . در آن عصر و احد مہم اداری
و مالی پرگنہ Pargana بود ، در عصر شیرشاہ سوہری بعد از مرگ
بابر تمام مملکت ۴۷ ولایت و یکصد و شانزدہ ہزار پرگنہ داشت (۳)
بدین موجب :

۱ - و احد کوچک تر شق shiqq بود کہ ادارہ آنرا شقدار shiqdar
میکرد (۴) و این شق در زمان بابر یک پرگنہ شمرده میشد (۵) کہ اکنون
در ہند تحصیل گویند .

۲ - چند شق (پرگنہ) عبارت از یک سرکار (ضلع) بود ، و آمر آن
شقدار شقدار آن یا صدر شقدار نامیدہ میشد . کہ گاہی فوجدار ہم میگفتند .
۳ - چند سرکار یک « صوبہ » یا ولایت Province را تشکیل میداد ،
کہ آمر آن بعد از زمان بابر « صوبدار » بود . (۶)

(۱) تاریخ فیروز شاہی از برنی ۲۸۸ فرشتہ ۱۰۹

(۲) بابر نامہ ۱۶۵ (۳) حوالت شیر شاہی ۸۶ (۴) برنی ۴۷۹

(۵) طبقات اکبری ۱ ر ۳۱۰ (۶) حوالت ۸۶ و سلطنت دہلی ۶ ۴۵۴

بابر در ذکر واقعات خود از این تشکیلات نام سپرد و گوید که مطابق «قاعده پُرگنه» از هر هزار نفر یک سوار برای لشکر داده میشد (۱) و شقدار حصار فیر و زه که حمید خان نام داشت در مقابل بابر لشکر کشی میکرد (۲) و همچنین در حدود بهیره پنجاب از سرکارها ذکر دارد (۳) در هر پُرگنه برای جمع آوری مالیات مامورین ذیل بوده اند :

۱- عامل اصطلاح قدیم فقه اسلامی، که در قرن ۱۶ بنام شقدار در رأس اداره مالی پُرگنه واقع بود .

۲- مشرف یا امین یا منصف که معاون شقدار بود و بین حکومت و مردم حکم شمرده میشد، وزمین را پیمایش میکرد .

۳- خزانه دار یا فوطه دار (District Treasurer) Fotdar

۴- دونفر کارکن برای ثبت مالیات که یکی را «فارسی نویس» و دیگری را «هندی نویس» میگفتند .

۵- یک نفر قانون گو Qanun-go که ریکارده محصولات زراعتی را ترتیب میکرد (۴) بدینصورت از هر دیه یک نفر پتواری Patwari به کمک چو دهری شقدار زمین کاشته شده را به شقدار مربوط خود از روی دفترهای Bahi اطلاع میداد، و شقدار بوسیله معاون خود که مشرف بود زمین مذکور را پیمایش میکرد و مقدار محصول و مالیّه آنرا تعیین مینمود، و اگر بین حکومت و دهقانان، اختلافی در آن بوجود می آمد مشرف بحیث یک شخص امین در آن حکمیت میکرد و بوسیله کارکن فارسی یا هندی بدفتر مالیات ثبت میشد و مقدار مالیّه را به خزانه دار میسپردند، و تمام این اسناد و ریکارده را قانون گو حفظ میکرد و خود بابر گوید : که این کارکنان دولتی از عامل و مستأجر و

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بابر نامه ۱۷۱ (۳) بابر نامه ۱۱۱

۴- The Dehli Sultanate ۴۵۳-۶ بحواله برنی ۲۸۸-۳۲۹ تاریخ

داوودی ۷۹ و مشتاقی ۴۹ و سروانی ۶۹

کارگذار تمام هندوست (ص ۲۰۴) در قرن ۱۴-۱۵ زمین های مزروع هند وستان
ازطرف دولت بانواع ذیل ادا ره میشد:

- ۱- خالصه: زمین های مزروعی که مستقیماً بدولت تعلق داشت Crown-Land
و حصه بزرگ درآمد این اراضی به حشم «لشکر» پرداخته میشد (۱)
- ۲- انعام Inam زمینى که در مقابل اداى خدمات به خدمتگاران
دولت بخشش و یا بنام مدد معاش داده میشد.
- ۳- ادراوات Pensions بعد از گذراندن دوره طویل خدمت دولت
به صورت حق تقاعد به اشخاص مستحق داده میشد.
- ۴- وقف Endowments اراضی مزروعی که برای امور خیریه وقف میشد
- ۵- اقطاع Assigned اراضی مزروعی که بامر بطور جا گیر داده
میشد و از متصرف آن مالیه معینی سالانه میگرفتند و وی در اراضی تصرف مالکانه
میکرد و لشکری هم داشت.
- ۶- خطوط (A former of land-revenue Khot) این کلمه زبان سرائیکی است
بمعنی اجاره دار زمین (۲) که زمین دولت را در مقابل ادای مبلغ معینی به اجاره
میگرفت.
- ۷- برخی از راجگان هند و هم از اراضی متصرفه خود سبالغی را بطور خراج
به سلطنت دهلی می پرداختند. (۳)
- گاهی به اشخاص روحانی و علما: زمین مدد معاش و انعام بدون ادای مالیات
بخشش میشد و حکم میدادند که او را از جمیع ابواب دیوان مالیات معاف
دارند (۴) و گاهی زمین های جدید از تصرف و اقطاع اسراء کشیده میشد

(۱) برنی ۳۲۳

(2) Some aspects of Muslim Administration 292

(۳) - ۱ یضا

(۴) صولت ۱۰۲

(۱۰۴)

وآنها در جمع خالصه داخل میکردند (۱)

چنانچه در سنه ۹۳۵ هـ بابر به حکم خود دولايت کابل را خالصه کرد که از پسران او هیچکس طمع آن نکند (۲) و همچنین در همین سال از بهاریک کرور خالصه نمود، پنجاه لک به محمود خان نوحانی و پنجاه لک دیگر به جلال خان افغانی داده شد (۳) و به یحیی نوحانی هم از سروار پانزده لک و به اسما عیل جلو انی هفتاد و دو لک خالصه تخصیص شده بود (۴)

مالیاتی که از زمین های مملو که شخصی در عصر بابر گرفته میشد، اندازه آن معین نیست. ولی بعد از مرگ او شیر شاه سوری در ضمن اصلاحات اداری خودش این مقدار را چنین تعیین کرده بود: که از پیداوار زراعتی نصفی به دهقانان و کاشت کاران داده میشد، و از نصف باقیمانده هم نیمه مالیه دولت و نیمه دیگر حق مقدم بود و اوانگران عمومی دیه و مهیا کننده، نیا زمند یهای دهقانان و در سنازعات دیهاتی حکم و در تادیبه مالیات معاون ماسورین مالیات بود (۵) که به زبان هندی او را چود هری میگفتند.

وازمین رو باید گفت که در عصر بابر مالیات زمین یکک ثلث درآمد و یا یک ربع آن بوده است زیرا سواف لفظ مخزن افغانی در عصر شیرشاهی و ابو الفضل در آیین اکبری در عصر سلطنت اکبر یکک ثلث گفته است، و با سیتو انیم مقدار مالیه عصر بابری را ازان حدس زنیم.

اصلا مدراک عایدات دولتی Taxation در قرن ۱۵-۱۶ مطابق فقه حنفی چنین بود: (۱) خراج-باج: Land Tax از راجگان هند و زمیندارانی که اطاعت سلطنت اسلامی را قبول کرده بودند، و این خراج مطابق به مقاوله طرفین تعیین میشد.

(۱) تاریخ داودی خطی ۷ و طبقات اکبری ۱/۲۹۷

(۲) بابر نامه ۲۳۳ . (۳) بابر نامه ۲۴۲ (۴) بابر نامه ۲۴۴

(۵) صولت ۸۶

(۲) عشر یعنی ده یک از تمام زمینداران مسلمان (این مقدار کاهشی از طرف شاهان زیاده میشد که یعربی طسقی می گفتند)

(۳) زکاة: مطابق شریعت اسلام ، که از نفرد چهل یک وازمو اشی و زیورها و اسوال تجارتی و محامیل زراعتی بمتأدیر معین گرفته و از روی فنه اسلام بر مسلمانان غریب و غیره تقسیم میشد .

(۴) جزیه: Pol-Tax که از زمین غیر مسلم در مقابل حفظ جان و مال آنها ده تا چهل تنگه گرفته میشد.

(۵) خمس از اسوال غنیمت یک خمس One-fifth of spails به حکومت میرسید و باقی چهار حصه بر سپاه تقسیم میشد ، و از سعادن (رکاز) نیز یک خمس بحکومت و چهار حصه دیگر به مالک حاصل تعلق داشت.

(۶) ابواب: انواع عایدات از محصول شرب یعنی آب رسانی و محصول منازل و محصول اسوال تجارتی (مکس) که در مملکت حمل و نقل میشد ، و مالیات اراضی سوات که نو زیر زراعت می آید و محصولات بر قمار خانه و شراب فروشی و نمک و ذبح گاه و صابون سازی و حیوانات بارکش و غیره (۱)

از جمله این محصولات که در عصر خلجیان ولودیان تحصیل میشدند ، بابر در سنه ۹۳۳ هـ بوسیله فرمانی رسم تمغا Stamp Duty یعنی محصول راه های تجارتی و معا بر بحار که از تجار گرفته میشد از بین برداشت . وی گوید : تمغای جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن از حد حصر فروان است باوجود استمرار از سنه سلاطین سابق فرمان نمیداد که در هیچ شهر و راه گذر و ممر تمغا نگیرند زیرا از ضوابط شریعت محمدی پیروان است (۲)

نظام مالی که در افغانستان از عصر تیموریان هرات و در هندوستان از شاهان افغانی

(۱) سالنامه نیرنگ خیال ۱۹۳۰ وایدوانسه هستری ۳۹۳ وکلچرل اسپکت

م. نتائج العنونه ۵۸

(۲) بابرنامه ۲۰۷ و ۲۰۸

باقی مانده بود، با اندک تغییر از طرف بابر هم پیروی شد، ولی در افغانستان
 فقط در حوالی شهرها و اراضی تطبیق میشد که مستقیماً زیر اثر حکومت بودند
 ورنه در قیایل کوهساران پنتون نشین مانند حوالی سوات و باجو رو اراضی
 سمه یوسفزائی و افغانان وادی پشاور، نظام اجتماعی دیگری بنام دوتر Dawtar
 = دفتر Dafter رواج داشت که مابین آنرا در مبحث طبقات اجتماعی میدهم

مدارس و تعلیم

در خراسان و ماوراءالنهر، رسم تاسیس مدارس و ترویج تعلیم
 و پرویش آن از طرف مردم و شاهان و شاهزادگان و از باب اقتدار رواج داشت،
 بابر در عصر خود چندین مدرسه را در سمرقند و هرات دیده بود (۱) که
 از مؤسسات عام المنفعه آنوقت بشمار میرفته و در تحت نظر و حمایت شاهان
 و مقتدران پرورده میشد. در هندوستان نیز سلاطین اسلامی از عصر
 غزنویان بدین اصرار اهتمام داشتند، و چون قاضی منهاج سراج جوزجانی
 مؤلف طبقات ناصری در سنه ۶۲۳ هـ ۱۲۲۶ م به هند آمده، باسرسلطان
 ناصرالدین قباچه مدرس مدرسۀ فیر وری اوچه مقرر شد، و بعد از آن
 در حدود ۶۳۷ هـ ۱۲۳۹ رئیس مدرسۀ ناصریه دہلی بود (۲) و ما در
 کتب تاریخ نامهای مدارس دیگر را مانند مدرسۀ معزی (دهلی)
 مدرسۀ سلطان ایلتمش (دهلی) مدرسۀ خرم آباد (دهلی) مدرسۀ
 مسجد قوۃ الاسلام (دهلی) مدرسۀ حوض خاص (دهلی) مدرسۀ فیر وری

(۱) برای شرح مدارس سمرقند و هرات به خلاصه الاخبار
 و جیب السیر و مطلع سعدین و روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات
 رجوع شود.

(۲) طبقات ناصری ۲ ر ۲۵۰

شاهی (دهلی) سی یا بیم (۱) .

بابر در هند مؤسسه یی بنام شهرت عام Shuhrat-i-Am
برای اسوار عامه ساخته بود ، که یکی از وظایف آن تأسیس مدارس بود و
و این مطلب را از کتاب « تواریخ سید مقبر علی Maqbar-Ali
یکی از وزرای بابر نقل کرده اند . (۲)
رجال دانشمند دربار بابر هم به تأسیس مدارس سی پرداختند ، چنانچه
شیخ زین الدین « وفایی » صدر و منشی دربار بابر ، بر آنطرف چون مدرسه
ساخته بود ، که بعد از وفاتش (۹۴۰ ۵۹۳ ۱۵۳۳) هم در آن مدرسه
دفن شد (۳)

دالك چو كى

نظام پوسته رسانی در عصر پادشاهی لودیان در هند موجود بود ، و
ابن بطوطه گوید که بین سند و دهلی مدت پنج ماه روز فاصله بود ،
ولی خطوط واقعه نویسان یعنی جاسوسان Intelligences بدربار
دهلی ازسند رسدت هرروز بوسیله پست میرسید (۴) و راپور تمام
نرخهای اجناس و وقایع پرگنه ها و ولایات بسرعتی بسطان سکندر لودی
داده میشد ، که مردم تصور میکردند که سلطان بوسیله جن Jinn
این اطلاعات را بدست می آورد (۵) .

(۱) برای شناسائی مدارس اسلامی هند رجوع کنید به بزم
مملوک که تالیف سید صباح الدین ندوی و درسگاههای قدیم هند از
ابوالحسنات ندوی

(۲) اید و انسدهستری ۵۷۸

(۳) منتخب التواریخ ۴۷۱

(۴) سفرنامه ابن بطوطه ۱۸۳

(۵) فرشته ۱ ر ۳۵۶

بابر نیز به تقویم نظام پست توجه خاصی داشت و ی روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م مقرر داشت که چقماق بیگ بانویسنده شاهی تمغاچی از آگره تا کابل فاصله هارا پیمایش کنند و در هر نه گروهی يك منار به بلندی ۱۲ گز بر پا دارند ، و در ۱۸ گروهی شش اسپ یام برای داکچو کی (پسته رسانی) با محافظ و یامچی Courier به لوازم و علوفه اسپان مهیا دارند . و این جای مرکز پست و حفظ اسپان آن اگر نزدیک پرگنه خالصه سرکاری میبود ، داخل آن شمرده میشد و اگر به اسیری تعلق میداشت در عهده او گذاشته میشد و مسئول حفظ آن بود .

بموجب این امر بابر چقماق بیگ از آگره برآمد و این فواصل داکچو کی را بوسیله طنابی در هر ۱۸ گروهی (یا ده گروهی) معین کرد (۱) که این طناب پیمایش Measuring Tanab چهل گز طول داشت و هرگز مطابق نه شست طول بود (۲) و با این حساب صد طناب یعنی چهار هزار گز يك گروه می شد . پس اگر مافاصله يك داکچو کی (پست خانه) را از دیگری ده گروه فرض کنیم مساوی چهل هزار گز نه شستی باشد .



(۱) در نسخه های خطی بابر نامه اختلاف است در برخی ۱۸ و ۲۰ می هم ده گروه است .

(۲) بابر نامه ۲۲۸

تعمیرات بابر

بابر در تعمیر و بنا و باغ سازی ذوقی سرشار داشت. وی در حدود کابل دست به آبادی و تعمیر ابنیه و باغها زد. و باغ استالف را قبل از واخل بیگت میرزا از مردم غصب کرده بود، وی بعد از پرداخت بهای باغ، جویها و خیا با نهایی آنرا بساخت.

همچنان در موضع خواجه سیاران و ارغوان زار آنجا بر بالای پشته صفه گردی احداث کرد و از آبهای چشمه سارجوی نوی بساخت، که تا ریخ ساختن آن در کلمات «جوی خوش» ۹۲۵ و ۹۴۵ و ۱۵۱ م یافته شده وی نهال های آلبالو را در کابل تعمیر داد (۱) و بعد از فتح هندوستان بوسیله خواجه کلان، برای تعمیر مجدد بند سلطان غزنه زررها فرستاد (۲). بابر از باغهای کابل مانند: باغ نور و زی بوستان سرای - چهارباغ - باغ بهشت - باغ بنفشه - باغ نور - باغ گل کنه باغ خلوت - باغ صورت خانه - باغ حیدر تقی در بابر نامه ذکر ها دارد و این باغها در عصر او آباد و محل استفاده و تنزه و بزم سازیها بود است (۳)

بقول عبدالحمید لاهوری: بابر در کابل باغهای بنام شهر آراء چار باغ جلو خانه اورته باغ، باغ صورت - باغ مهتاب، باغ آهوخانه و سه باغچه ساخته و

(۱) بابر نامه ۸۱-۸۶-۸۷

(۲) بابر نامه ۸۸

(۳) بابر نامه صفحات متعدد.

دیوارهای خام گرد آن کشیده بود (۱) و در چار باغ دیوان خانه و خانه سفید و صورت خانه وقوع داشت (۲) از بقایای تعمیرات عصر او در کابل تخت بابر است که بر فراز کوه جنوبی مجرای دریای کابل «عقب رو غتون ابن سیناء امرو ز» صفه‌یی ساخته بود و در آن حوضی مدور کنده بود، که قریب دو من هندی شراب می‌گرفت و کتیبه‌یی بر آن در سنه ۹۱۴ ۸۵۰ م نوشته شده که :

«تخته‌گاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر ابن عمر شیخ کورکان خلد الله سلاک‌فی سنه ۹۱۴ و طوریکه نورالدین جها‌نگیر کواسه بابر می نویسد: این صفه سنگی به «تخت شاه» شهرت داشت، و بابر بر آنجا نشسته شراب می‌خورد.

(۳) و هم جها‌نگیر گوید که باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم عمه بابر ساخته بود که از طرف جها‌نگیر به «جهان آرا» موسوم شد. (۴)

(۱) پادشاهنامه ۵۸۵ ر ۲

(۲) بابرنامه ۱۵۱

(۳) تزک جها‌نگیری ۵۳۱ گویند که برین حوض این بیت کنده بود:

نوروز و نو بهار و سی و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

(اویماق مغل ۳۹۸) در سنه ۱۰۱۶ ق جها‌نگیر یک حوض مدور دیگر

در اینجا کند و اکنون این عبارت در آنجا خوانده میشود :

«تخته‌گاه پادشاه بلاد هفت اقلیم، جها‌نگیر پادشاه ابن اکبر شاه»

«سراج الاخبار سال ۶ شماره ۱۷-۱۹ حمل ۱۲۹۶ ش»

(۴) تزک جها‌نگیری ۵۲۱. این باغ در قرن ۱۹ به «باغ علم گنج» مشهور بود، و

امیر عبدالرحمن خان در آن فابریکه ساخت.

دیگر از بنا ها بی که در عصر سکونت بابر در کابل معمور و مسکون بود «قلعه ارگ» است که اکنون بالاحصار گویند . بابر این بنا را می ستاید که این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا واقع شده و بر يك كوه كوچك و سه سبز و زار مشرف است که منظر خوبی دارند ، و بطرف شمال آن خانه ها و در یچه ها دارد و بسیار خوش هواست و ملاطبا لب معمایی در تعریف آن به بدیع الزمان میرزا گفته بود .

بخور در ارگ کابل سی، بگردان کاسه پی در پی

که هم کوه است و هم دریا، و هم شهر است و هم صحرا (۱)

بموجب توضیح خود بابر در ارگ کابل « دیوان خانه کهنه

هم واقع بود که وی در ایوانهای آن بار میداد (۲)

کو هیکه ارگ بالاحصار بران بنایافته، آنرا در زمان سابق «شاه کابل»

می گفتند که بالای آن «عقابین» بود . شهر کابل د و قلعه گلین داشت (۳) و

«ارگ بالا حصار» دارای قلعه جداگانه بی بود ، که میراز کامران پسر با بر

آنرا ترسیم کرد ، و بعد از آن جهانگیر در آنجا محل مناسب بساخت و حصار بیرونی کابل

رابه گچ و آهک ترسیم نمود (۴)

حصار کابل بسیار استوار بود و دروازه های متعدد داشت، مانند: دروازه

دهلی از طرف شرق دروازه یارک (بارک) دروازه طاقیه دوزان، دروازه آهنین

(طرف غرب) و دو جوی روان در شهر سیگداشت : یکی جوی خطیبان که از لندر

(۱) بابر نامه ۸۱ (۲) بابر نامه ۱۲۷ (۳) آیین اکبری ۱۹۱۳

اکبر نامه ۱۲۲ (۴) تذکره جهانگیری ۵۷۱ پادشاه نامه ۵۹۱۲

به شهر آرا و شهر کا بل میگذشت. جوی دیگر از تنگی ده یعقوب پیش درازۀ دهلی جاری بود، که جوی پلستان هم گفتندی. و هم از کوه کابل سه چشمه بشهر جاری میشد: چشمه خواجه همو، چشمه قدسگاه: خضر، چشمه خواجه روشنائی. (۱)

باغ صفا:

باین نام باغی در عصر با بر د ر ولایت ننگر هار نزد یک بهسود بر راه قدیم کابل بنا شده بود (۲) که تا عهد شاه جهان هم شهرت داشت، و ابو الفضل این باغ را چنین میستاید: «آنها بهار چمن آرایش، طرب افزای خواطر، و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت، که نزد یک جلال اباد بود» (۳) بقول عبدالحمید: باغ صفا براه راست از بگرامی ۳۲ کروه دور بود، باغی بود در کمال صفا و رنگینی (۴). که اکنون همین نام بر قریه «باغ صفا» در حکومتی سرخ رود بیست کیلومتری غربی جلال اباد باقی مانده است. و موقعیت باغ صفارانماینده گی میکند و «چهار باغ صفا» هم در آن حدود واقع است. همچنین بهمین نام در ایالت پنجاب در ده کروهی بنیره و میان کوه جود بر کنا ر چشمه ساری که مشرف به یک کول بود، از طرف با بر باغی بنا شده که جای قابل دید و خیلی خوش هوا و با صفا بود. (۵)

باغ و فاء

در سنه ۹۱۴ تا ۱۵۰۸ م در پیش قلعه آدینه پور سیزده فرسنگی کابل، طرف جنوب بر بالا ی یک بلندی از طرف با بر ساخته شده بود، که رود در بین آن میگذشت، و در بین باغ تپه خور دی بود که بابر در آنجا خیابانها و جاده ها و حوض های خوبی ساخت و درختان نارنج و انار نشانید، این باغ در دامنه سپین غر واقع بود، ولی در آن برف نمی بارید و چون بر راه کابل و ننگر هار واقع بود بابر در سفرهای

(۱) آیین اکبری ۱۹۱۲، اکبرنامه ۱۶۶ و ۳۰۴ (۲) آیین اکبری ۱۹۲۲

(۳) اکبرنامه ۳۲۱ و ۳۲۲ و آیین اکبری ۱۹۲۲ (۴) یاد شاه نامه ۲ و ۳۰

(۵) بابرنامه ۲۳۸ و ۱۴۲

خود بدین باغ می آمد، و در ۱۷ صفر ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م هنگامی که بابر برای جنگ آخرین خود، عا زم فتح هند بودند نیز درین باغ اقامت ورزیده بود (۱) و اکبر نیز در راه رفتن بکابل در سنه ۹۹۸ هـ ۱۵۸۹ م مدتی در باغ وفا بود و بسیر و شکار می پرداخت (۲). باغ وفا بقول خود بابر بین جوی شاهی و گندمکن واقع بود (۳) و راه طرف کابل از قرا سو گذشته به باغ وفا و بعد ازان به سلطان پور رسید (۴) و صحن های این باغ تمام سبزه زار و پرازد رخت های نارنج و انار بود (۵) و بابر گوید: که بسیار بصفا با غی واقع شده، هر کس بچشم خریداری ببیند خواهد دانست که چطور جائیست. صفا و لطاف آن بی نظیر است. (۶) ابو الفضل هم موقعیت باغ وفا را این گندمکن و کوشکک ذکر می کند (۷) که این هر دو جای و قرا سو اکنون بهمین نامها بر راه قدیم کابل و ننگر غار موجودند، و نهر شاهی را هم اکنون مردم اینجا می شناسند، و حدود باغ «وفا» را هم میدانند که باغهای انار و چنارهای کهن سال آن تا این اواخر باقی بود. و این جای اکنون در ده کروهی غرب جلال آباد متصل قریه باغوانی واقع است سرخ رود در نزد یک آن جاریست و معلوم است که آدینه پور با بر (دنپورتا ریخ بیستی والبیرونی) هم درین نواحی واقع بود، و ابو الفضل هم گوید:

(۱) اکبر نامه ۹۳۱

(۲) اکبر نامه ۵۷۰ ر ۲

(۳) بابر نامه ۱۴۸

(۴) بابر نامه ۱۵۵

(۵) بابر نامه ۱۵۷

(۶) بابر نامه ۱۶۳

(۷) اکبر نامه ۵۷۰ ر ۳ نام کوشکک در اکبر نامه بصورت مغلو ط کوشک

چاپ شده است

که باغ وفانزدیک آدینه پورا ز آثار بابر است (۱) که هموی بعد از سرخاب (سرخ رود کنونی) در حدود قراسو باغی دیگر ساخته بود. (۲)

چهل زینه وابذیه دیگر در قندهار

بر فراز کوه سرپوزه طرف غرب شهر قندهار طاقی سنگی در کوه تراشیده شده که مردم آنرا چهل زینه خوانند، و محمد معصوم آنرا «عمارت پیش طاق» خوانده است و گوید: که بفرموده بابر پادشاه در کوهی که موسوم به سرپوزه است از سنگ بریده اند، و آن طاقیست در غایت ارتفاع و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در آنجا کار کرده با تمام رسانیده اند. الحق جای نفیس و فرح فراست... و در آنجا کتابه‌یی بنام بابر پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند (۳). و خود با برد رین باره فقط همین قدر میگوید که: در بینی گاه کوه قندهار عمارتی ساخته ام (۴)

در طاق چهل زینه کتابه‌هایی بخط زیبای نستعلیق نقر شده است، و در دو سطر دیوار سمت غربی نوشته اند: که بتاریخ ۱۳ شوال سال نه صد و بیست و هشت محمد بابر پادشاه فتح قندهار نمود، و در همین سال امر عالی به بنای این ایوان شرف نفاذ یافت... و اهتمام اتمام آنرا به محمد کامران سپرد، و او استادان ماهر و مهندسان صاحب هنر را به احداث آن گماشت، ولی وی هم در قندهار نماند، و حکمرانی آنرا به برادرش محمد عسکری باز گذاشت، و در ایام ایالت او در نه صد و سی...

(۱) آیین اکبری ۱۹۲ ر ۲

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) تاریخ سند ۱۳۱

(۴) بابر نامه ۱۳۲

(۱) و از میامن الطاف شاہزادہ فیروز بخت در نہصد و پنجاہ و سہ با تمام رسید .

بعد ازین در عصر جلال الدین محمد اکبر ہنگامیکہ شاہ بیگ خان کابلی (۲) حکمران قندھار بود سید معصوم (۳) یکی از اسرای دربار اکبری بقندھار آمد ، و درین بنا کتبہ بمضمون ذیل نوشت :

«مملکت قندھار در تصرف آبای جلال الدین محمد اکبر خلد اللہ ملکہ بود ولی در حین تسخیر مجدد دہلی قندھار از تصرف ہمایون بیرون رفت تاکہ در سنہ ۱۰۰۲ھ (۱۵۹۳م) باز بتصرف ملازمان اکبر شاہی آمد ، و در حالیکہ شاہ بیگ خان کابلی حکمران آنجا بود ، محمد معصوم بن سید صفایی در سنہ

(۱) در ستون کتبہ برخی از سطور تراشیدہ شدہ و جائی کہ ذکر اراضی وقفی بود آنرا درازنہ ما بعد حکم کردہ اند . از مضمون باقی ماندہ کتبہ چنین معلوم میشود کہ در حدود ۹۳۰ھ ۱۵۲۳م کار ساختن این طاق آغاز شدہ و در سنہ ۹۵۳ھ ۱۵۴۶م پایان رسیدہ است .

(۲) وی از رجال دربار شہزادہ محمد حکیم در کابل بود ، و بعد از وفاتش در سلک اسرای سہ ہزاری دربار اکبر آمدہ ، و مدتی حکمران قندھار بود (طبقات اکبری ۲، ص ۴۰۰)

(۳) سید معصوم مستخلص بہ «ناسی» بن سید صفائی بن میر مر تضی از اخلاف بابا حسن ابدال مدفون قندھار است (تولدش در بکھر ۷ رمضان ۹۴۴ھ و فاتش ۶ ذیحجہ ۱۰۱۹ھ مدفون بکھر) وی سرد جنگی و اداری و ادیب و مولف و شاعر است کہ در دربار اکبر مناصب عالی داشت و در سنہ ۱۰۱۲ھ ۱۶۰۳م بہ سفارت دربار صفوی ایران از راہ قندھار با صفہان رفت و در سنہ ۱۰۱۵ھ ۱۶۰۶م بہ منصب اسیر الملکی بکھر مقرر شد و مؤلف تاریخ سند است .

۱۰۰۷ هـ (۱۵۹۸ م) این کتیبه را بنام جلال الدین محمد اکبر و پسران او شاه سلیم و شامراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه نوشت و نام تمام ولایات مملکت اکبر شاهی را در اینجا ثبت کرد. (۱)

چهار باغ قندهار:

بابر در حوادث ۱۵۹۱-۱۵۹۶ م هنگام فتح قندهار در حدود شمال غربی این شهر جائی را بنام «چهار باغ فرخزاد» ذکر میکند و گوید که درین تاریخ از او اثری نمائده است (۲) این فرخ زاد که چهار باغ و سنسوبست معلوم نیست که کیست؟ ولی احتمال میرود که آنرا فرخزاد پادشاه دهم غزنویان (۳۳۴-۵۱۴-۱۰۵۲۵-۱۰۵۹ م) پسر سلطان مسعود بن محمود ساخته باشد؟

بقول ابوالفضل این چهار باغ نیز از عمرانات با بر و منزلی دلکش است و همایون پسر بابر هنگامیکه از ایران برگشت و قندهار را بگرفت، درین باغ توقف داشت (۳).

این جای اکنون هم بنام چهار باغ در شمال غربی قندهار بر کنایه چپ دریای ارغنداب واقع شده، و جای سرسبز و شاداب خوش منظر است.

اما در هندوستان:

هندوستان پیش از بابر سابقه بسیار روشنی در فن تعمیر Architecture داشت و در آنجا در عصر سلاطین دهلی و پادشاهان افغانی سبکهای تعمیر اسلامی با هندی خلط گردیده و مخصوصاً در دوره خلجیان و لودیان و سوریان بناهای معظمی بدین سبک بوجود آمده بود، که نمونه های آن در ابنیه و قبور لودیان و آرامگاه Mausoleum شیرشاه سوری در سرام Sasaram موجودند و بقول دکتر هنری هراسر پرونیسور تاریخ و ارکیالوژی پوهنتون بمبئی: «هندوستان و ایران هر دو آثار تمدن افغانی را داشته، و بران افتخار میکند. آثار و تعمیرات شاهان جو نیور

(۱) تلخیص از عین کتیبه قندهار (۲) بابر نامه ۳۴ (۳) اکبر نامه ۱ ر ۲۳۶

و مالوه نمونه بلند و قشنه گک معماری افغانی است. مقبره شیر شاه سوری در مسرام آنقدر عالی و بزرگ و با عظمت است که آدم از دیدن آن دچار حیرت میشود. شیر شاه سوری که افغان بود، درینگونه مقبره جای گرفت، تا بزرگی هند و کش و جبال افغانستان در لحد هم پیا د ش با شد بعقیده من این مقبره در عظمت و صلابت خود از تاج محل هم بلند تر میباشد. (۱)

بابر که ذوقی به عمران داشت در مدت کوتاه زندگانی خود در هند دست به کاربرد و در آگره بناها ساخت که تنها ۶۸ نفر سنگ تراش دران کار میکردند و در شهرهای دیگر هر روز یک و نیم هزار نفر سنگ تراش برای ابنیه جدید بابر سنگ می تراشیدند (۲)

چون پیش از بابر هنر تعمیر در هند، سوابق درخشانی داشت و هم وی در سمرقند و هرات نمونه های ارزنده معماری را دیده بود، و یا تقلید میکرد، بنا برین دوره بابر را در هند زبان ابتکار و رنسانس معماری نشمرده و آن را دوام همان سبک معماری دورهای خلجیان و لودیان افغانی گفته اند، که نماینده گی سبک مخلوط اسلامی + هندی را می کنند.

اگر چه گفته شده که بابر شاگردان سینان Sinan معمار معروف البانی را برای تعمیر مساجد و ابنیه از استانبول Constantinople بهند دعوت نموده است، ولی چون اثری از فن معماری بیزانتین Byzantine در سبک بنای مغولیه هند دیده نمیشود - بنا براین این روایت ضعیف بنظر می آید (۳). اما طرز باغ آرایی و تعمیر کابل، بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود، و احمدیادگار گوید: که طرح بندی خیابان، اول در هندوستان از بابر نمودار شد. و الا در هندوستان پیش از این طرح

(۱) مجله کابل نو مبر ۱۹۳۴ (۲) بابر نامه ۲۰۵

(۳) ایدوانسد هستری آف اندیا ۵۸۴. سالادین در کتاب گزارش هنر مسلمانان (ص ۵۰۹) بحواله کتاب معماری عصر عثمانیان تالیف مونتانی می نویسد که بابر از شاگردان سینان که در استانبول بودند، درباره طرز ابنیه خود مشوره خواست (کیمبرج هستری ۵۲۴)

بندی خیابان نبود (۱) و بنا برین مردم هند باغهای ایجاد کردهء اورا به آن طرف چون ((کابل)) نامیدند (۲) و هم باغی در پانی پت به ((کابلی باغ)) مشهور شد (۳).

بناهای عصر بابر بقول خودش در هند نیست :

۱ - چار باغ آگره با چاه آب و حمام و حوض سنگ مرمر سفید و تالار و باغچه خلوت خانه (مجلس شوراء) که فرش این بناها از سنگهای سرخ بیانیہ بود ۹۳۲ ۱۵۲۶ م (۴)

۲ - ایوان کلان داخل قلعه آگره ۱۰ × ۱۰ و عمارت سه طبقه دار ای سه ایوان دار ای آب جاری از چاه و یک مسجد سنگی و چندین گنبد (۵)

۳ - ساختن یک صفه مشمن در میان (کول سیکری) (۵)

۴ در یک کروہی غرب دہالپور بنای چهار باغ و عمارتی در بینی گاہ کوه سنگ سرخ ، با حوض مشمن بوسیله شاه محمد سنگتراش و بنای یک مسجد در انجا (۶) .

۵ - بنای باغ نیلوفر و حمام در دہولپور کہ در ان جا اسرا و نزد یکیان بابر هم عمارتھا و باغھا ساخته بود ندو بنای باغ زرافشان به آن طرف چون (۷)

۶ - بنای زہرہ باغ و رام باغ و ہشت بہشت در آگرہ (۸)

از ابنیہ بابر در ہند اکنون بنای معظمی نماندہ و چند بنای کوچک باقی است :

۱ - مسجد یادگار : در باغ کابلی پانی پت بنای ۱۵۲۶ م

۲ جامع مسجد در سنبھل بنای ۱۵۲۶ م

۳ جامع مسجد روہیل کہند .

(۱) تاریخ شاہی ۱۲۰ (۲) بابرنامہ ۲۱۱ (۳) ایدوانسدہستری ۵۸۴

(۴-۵) بابرنامہ ۲۱۰ - ۲۱۱ و فن تعمیر اسلامی در ہند ۲۸ شیخ جمالی

در مدح این چہار باغ بابر گفتہ بود: چہار باغ پادشہ دار د نشان ہشت خلد آب جو آمد مثال سلسبیلش در کنار

(۵) بابرنامہ ۲۱۸ (۶) بابرنامہ ۲۲۳ (۷) بابرنامہ ۲۳۱ (۸) بابرنامہ ۲۴۵ -

۴ مسجد داخل قلعه کهنه لودیان در آگره بر سبک ابنیه هندی (۱)
 از نامهای باغها ئی که بابر در هند ساخت بر می آید، که کابلی باغ ، چهار
 باغ ، باغ نیلوفر و باغ زر افشان ، هشت بهشت و باغ وفا ، از افغانستان
 باخیابانها و طرح ریزیهای آن بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود. و این خود
 یک تاثیر جدید افغانی را در سبک معماری هندافزوده است، که نتیجه
 فتح بابر در هند با شد .



۴

(۱) اید و انسدهستری ۵۸۳ کیمرج هستری ۵۲۳

(۱۱۸)

نتایج فتح بابر در هند

گفتیم که بابر شخصیت جامع و برا زنده و دارای مزایای کلتوری آسیای میانه بود. این کلتور منابعی از کلتور اسلامی و بقایای کلتور زیبای آسیای میانه مخلوط با منابع مغولی داشت، که يك ذخیره لطیفی هم از فکر تصوف نقشبندی و ادبیات وسیع زبان فارسی در آن آمیخته بود.

بابر با این ذخایر کلتوری به هند آمد. اگر چه کلتور اسلامی در هند سوا بقایا از فتوحات محمود و منابع غزنه و غور داشت و سلاطین اسلامی از غزنویان و غوریان و خلجیان و لودیان ذخایر عظیم فکری و فرهنگی را از راه غزنه و سند به هندوستان انتقال داده بودند، و حتی لاهور را «غزنی صغیر» بدین سبب می‌گفتند: که مجمع ارباب فضل و تقوی و زهد گشته (۱) و يك آبادانی نو از مردم بخارا و غزنی و سمرقند و غیره در آن پدید آمده بود (۲) و امیر خسرو دهلوی درین باره گوید:

خوشا هند وستان و رونق دین شریعت را کمال عز و تمکین
ز علم با عمل دهلوی، بخارا را ز شاهان گشته اسلام آشکارا
ز غزنین تالب دریا درین باب همه اسلام بینی بر یکی آب (۳)
بابر علاوه بر ذخایر سابقه کلتور اسلامی برخی مزایای دیگری را هم به هندوستان انتقال داد: با فتح وی بهند راه آمد و رفت اهل علم و

(۱) تاج المآثر بوسیله بزم مملوکیه.

(۲) آب کوثر ۷۲ ماء خود از تاریخ سلاطین آل غزنین.

(۳) مثنوی خضر خان و دیول رانی.

هنرمندان از آسیای میانه و ایران بهند کوشوده شد، وی در هند بسا از سنن مدنی آسیای میانه را رواج داد، باغها طرح کرد، عمارت‌ها ساخت و سبک تعمیر هند را به اختلاط این عناصر غنی تر گردانید. وی گوید: «یک عیب کلان هند وستان اینست که آب روان ندارد، هر جای که قابل بودن باشد چرخهای ساخته و آبھائی روان کرده، طرح واری و سیاق واری جاها ساخته شد. بعد از آمدن آگره بعد از چند روز، به جهت همین مصلحت از آب جون گذشته، جاها باغ ملاحظه کردیم. آن چنان بی صفا و خراب جاها بود، که بصد کراهیت و ناخوشی از آنجا عبور کردیم. از جهت سکر و هی و ناخوشی این جاها خیال چار باغ از خاطر برآمد. غیر از این دیگر اینچنین جای چون نزدیک آگره نبود ضرور شد بهمین جا درست کرده شد. اول چاه کلان که آب حمام از آن چاهست بنیاد شد؛ بگر این پارچه زمین که درختهای املی و حوض مثنی است، بعد از اینها حوض کلان و صحن او شد. بعد از آن حوضی که در پیش عمارات سنگین است و تالار شده، بعد از آن باغچه خلوت خانه و خانهای او شد. بعد از آن حمام شد.

درین طور بی صفا و بی سیاق هندوی طور، طراحیا و باغچه‌ها سیاق واری پیدا شد، در هر گوشه چمنهای معقول، در هر چمن گل و نسترن سوجه و فریبامکمل شد.» (۱) بدین طور بابر ذوق باغ اراثی و تعمیر خراسانی (۲) خود را بکار

(۱) بابرنامه ۲۱۰ (۲) بقول بابر هندوستانی غیر هندوستان

را خراسان میگوید، و در میان خراسان و هندوستان برای خشکی دو بندراست یکی کابل و یکی قندهار در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت‌هاست (بابرنامه ۸۱) شیخ جمالی (متوفی ۹۳۲ هـ ۱۵۳۵ م) خطاب به بابر گوید: از خراسان چون بهندوستان شدی آمد ترا بخت و دولت در یمین و فتح و نصرت در یسار

برد. وی ساختن حمام را هم در اثبته شاهی خود روا ج داد و خود او گوید: که ما از سه چیز هند و ستان رنج می بردیم: از گرمی - بادهای تند - گرد و خاک. که حمام دافع هر سه بود، و تمام آن از سنگ ساخته شد (۱)

بابر در هند لطافت و زیباییهای مدنی آسیای میانه را ندید وی گوید: هند و ستان کم لطافت واقع شد، در سردش حسن نی، حسن اختلاط و آمیزش و آمد و رفت نی، طبع نی، ادراک و ادب نی، گرم و سروت نی. در هنرها و کارهای اوسیاق و اندام و رجه و کونیانی، اسپ خوب نی، گوشت خوب نی، انگور و خربوزه و میوههای خوب نی، یخ و آب سرد نی، در بازارهای او طعام خوب و نان خوب نی، حمام نی، مدرسه نی، شمع و مشعل نی... در باغها و عمارت‌های آنها روان نی، در عمارات او صفا و هوا و اندام و سیاق نی، رعیت و برده ریزه تمام پای برهنه می گردند... ولی ولایت کلان است طلا و زر او بسیار است (۲).

در چنین صورت اکنون فاتح جدید هند و شهر اده با ذوق و مدنیت پرور آسیای میانه، یعنی بابر و وظیفه داشت که از ثروت سرشار هند در تعمیر آن کسب بگیرد، و بهادی مدنیت آسیای میانه را بدانجا انتقال دهد. و نتیجه روشن و مفید فتوحات او هم همین است که با بر در مدت کمی بعد از فتح هند، عمارات و باغها و تفریحگاهها و حوضها ساخت، و آبها جاری کرد، تا بعد یکدم مردم هند چون این طرحهای با اندام و زیبای مدنی رانده بودند، آن طرف چون را که این عمارت‌ها در آن جا بود «کابل» نام نهادند (۳). و بدینصورت مدنیت و کلتور کابل به افراشته

(۱) بابر نامه. ۱۰۱ (۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) بابر نامه ۲۱۱

قلب عند انتقال یافت. وی نباتات و درختان خراسانی را هم به هند برد و حتی برای کاشتن خربوزه یک کافر پالیزوان بلخی را در آکره گماشت که پالیز خربوزه او بار داد، ردیباغ هشت بهشت تا کنای از گور را پرورانید، و از جیت خربوزه و انکور شدن در هندستان بسیار خور شده بود (۱).

وی بهیو خای هندی را هم به افغانستان انتقال داد، و کیله ونیشکر را از هند آورده در باغ ونا در آدینه پور کاشت (۲) و فعالیت تعمیری او در هند آنقدر سریع و وسیع است که در آکره در روز ۱۸۰۰ نفر سنگ تراش و در سیکری Sikri و بیانه Birana و دهل دول Dholpur و گوالیار Gwalior و کول Khol یک یک هزار و چیا صادر نمود و یک سنگ تراش هر روز یک کار تراشیدن سنگهای ابنیه یا بری مشغول بودند (۳).

آمران بابر بهند برجریان ادبی و علمی و هنری هم اتراف کند. بهین معنی که بسا از علماء و شعراء و مورخان و هنرمندان خراسانی بهند آمدند، و ازین رو در کشور هندو ادبیات و معیشت علمی آنجا از نظر فکر و سبک آثار جاویدی وارد کردند. ده سال بعد ازین در عصر اختلاف بابر و فتاح بسیار روشن آثار درقلمیس مکتاتب هنری و فکری و ادبی عصر مغولیه در هند می بینیم.

در سال ۹۳۵ هجری در ۱۵۰۰ خواجه میرزا رخ و سولانا شهاب الدین معصومین و میر ابراهیم غانوی که یکی میرزا رخ و عظیم و دیگری ادیب و شاعر و سوسین هنرمند سوسینی نوازی بودند از هرات به دلیار یا بر رسیدند (۴) و این خود انتقال بهادی ناموری را از خراسان به هند ثابت میسازد.

از نتایج کلتوری فتح بابر بر هند اینست که وی و درباریان و اخلاف او

(۱) بابر نامه ص ۵۰۰

(۲) بابر نامه ص ۵۰۰

(۳) بابر نامه ص ۵۰۰

(۴) بابر نامه ص ۵۰۰

سبادی کلتوری ماورالنهر و افغانستان را با کلتور هند در آمیختند، و یک مجموعه زیبایی از کلتور مغولیه هند بوجود آوردند، که تا کنون هم در ادبیات اردو و ساحه های مختلف زندگی مردم بر صغیر هند و پاکستان دیده میشود و ازین رو بابر را یک شخصیتی بسزله حلقه وصل بین آسیای میانه و هند شمرده اند که در فاصله ساینی دسته های غارتگر و امپرا طوری واقع بود.

زبان بابر و اکثر درباریان اوزبکی بود و او از آسیای میانه پس از کلمات اوزبکی یا ترکی شرقی را با خود گرفته و به هند آورد، این اثر به اسرار اداره و لشکر کشی و دربار تعلق داشت، و بنابراین علاوه بر کلمات ترکی که قبلاً در عصر لاطین اسلام با آمدن عناصر ترکی نژاد در هند رواج داشت، یک عده کلمات دیگر هم در ادبیات هند و زبان فارسی ایجاد اخلال گشت، مانند قورچی (سلاحدار)، قوق (بیرق)، بکاول (طباخ)، سا بوق (پیشکش)، سوچی (آبدار)، طوی (جشن)، بیچکی (اهل بزم و خلوت)، گو کلاش (دایه زاده)، چا پتون (غارث)، الکت (سرغزار)، اردو (لشکرگاه)، و صد ها لغت دیگر که آغاز استعمال آن در هند از بابر نامی است. رواج تجارت و سایر دلائل سوال تجارتی و رفت و آمد کاروانهای بازرگانان نیز مؤید خلط کلتور هند باخراسان بود که بافتوح بابر این کار تسریع پذیرفت چنانچه بسا از مصنوعات هند به آسیای میانه و ایران صادر می گشت و بسا از کلماتی که در هند رایج بود به ایران و آسیای میانه و او را بک به هند راه یافتند و بمرور ایام در آنجا هندی شد و بنا برین کلتور و ادبیات هند که پیش از بابر دو عنصر قوی بود هندی اسلام می داشت و کلتور و ادبیات اسلام یک عنصر دیگر مغولی هم افزوده شد.

(۱) بابر نامه ۸۱

عنصر اول هندی از، واریث اسلاف هندو ان و دین و فرهنگ قدیم هنداست. و عنصر دوم که با اسلامی نامیده ایم، بوسیله عرب از راه هند و باز بوسیله غزنویان و افغانان و رجال پرورده دربار غور یان بهند رسیده بود، و با بر عنصر سوم مختلط مغولی و آسیای میانه را بران افزود. و ما می بینیم که از امتزاج این عناصر در هند وستان زبان اردو با ادبیات و مذهب آن بوجود آمد، و در عالم سیاست هم در قرن بیستم مملکتی بنام پاکستان عرض وجود کرد که بر موارث فرهنگی همان سه عنصر قوی اتها دارد. فتح بابر در نصف اول قرن ۱۶ قوت و وجودیت سیاسی عناصر هند و را از جنگان آنها را از بین برد، و بعد از آن در مدت سه قرن تسلط اخلاف بابر - مخصوصاً در سلطنت نیم قرنۀ اورنگزیب - بحیث یک نیروی مستقل سیاسی باقی نماندند، و اگر بعد از فوت اورنگزیب در هندوستان جنوری بصورت جنبش سرهته ظهور کردند، باز هم قوه آنها مصروف جنگ عناصر اسلامی هندی و احمد شاه ابدالی گردید. بنا برین در آغاز قرن نوزدهم وضع داخلی هندوستان از نظر عدم وجود یک نیروی متحد سیاسی خیلی آشفته بود. پادشاهان اخلاف بابر در دهلی آنقدر ضعیف بودند که برای دفاع خود از حمله های قوای سرهته، کمک احمدشاه ابدالی را از افغانستان خواستند (۱).

با این وضع در هندوستان «نیروی متحد داخلی» وجود نداشت، و از افغانستان و ماوراءالنهر هم امدادی به پادشاهان با بری دهلی نمیرسید، و آنها در مدت سه قرن از منشاء خود یعنی ماوراءالنهر و افغانستان دور شده بودند. و نتیجه تمام این اوضاع همین بود که زمینه فتح انگلیس در هند فراهم آمد.

(۱) مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی ۵۲ خلیق احمد نظامی طبع

علی گره ۱۹۵۰ م و سیرا لمتا آخرین ۹۱۳

اوضاع اجتماعی

در او آخر قرن پانزدهم اوضاع اجتماعی آسیای میانه و ایران و هندشبهه یکدیگر بوده درین منطقه جهانی، اقتصاد و زراعت و تجارت و اداره و هنر و تمام مظاهر حیات اجتماعی به دوره نضج و پختگی فیودلیزم یعنی تشکیل شاهنشاهی های متمرکز که دران شهزادگان وزمینداران و سرمایه داران و روهانیون سهمی داشتند، رسیده بود.

در آسیای میانه یعنی ما وراءالنهر و خراسان شهزادگان تیموری در اوج اقتدار بودند، در ایران شاهان قبیله آق قویونلوی ترکمن حکم می راندند و در هند که شرقی ترین ممالک اسلامی بود، لودیان افغانی شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند.

درین وقت قدرت مرکزی فیودلیزم از افغانستان آنوقت (سراد سرزمین بین دریای سند و دریای هیرمند است) دور ماند، و مراکز قدرت غزنویان و غوریان در افغانستان از بین رفت.

چون این سرزمین در بین این امپراطوریهای بزرگ و قوی وسیله ارتباط اقتصادی و تجارتی بود، بنابراین تنها شاهراههای تجارتی و بلاد وصل کننده این راهها، در دست این حکومت های امپراطوری بوده و قبایل افغانی که در کوهساران و نشیب های آن بطور نیمه کوچی زندگی داشتند، از تسلط حکومتها دور ماندند.

ایشان مطابق رسم و رواج خود در تحت اصول «جرگه» میزیستند و امور خود را بوسیله جرگه قبیله ای که عبارت از مجلس مشوره

شوران و ریش سفیدان ایشان بود، اداره میکردند و مجموعه تمام این رسوم و قواعد عبارت بود از «پشتنواله» یعنی: اصول اداره ملی افغان و بنابراین فیودلیزم در بین قبایل افغانی با قانی و بطاقت پیش میرفت.

اما روابط اقتصادی و تحایل معنوی این قبایل با امپراطوری لودیان در هندوستان بیشتر بود، زیرا رفت و آمد کوچیان، هر سال در موسم سرما بطرف هند بود، و امپراطوران لودی دهلوی هم عموماً راه ازین سرده دلیر و قوی، نیروی انسانی را به نفع خود برای سر دوی هندوستان جلب میکردند. و دسته های بزرگ این قبایل را در هندوستان بطور جاگیردار جلب و مالتن می ساختند. تا تکیه گاه ایشان باشند. چنانچه در دوره شاهی لودیان بسا از کتله های قبایل سوز و فرملی و جلوانی و سروانی و کاکر و غیره را در هند بارجال قاسی ایشان در دربارهای لودیان می بینیم.

درین اوقات، قبایل ابدالی در حوضه ترنت و ارغنداب از کوچی گری و صحرا نشینی به حیات زراعتی قدم گذاشتند، و روابط با دربارهای تیموریان هرگز و دربار لودیان هند پیش نرفت. و بدین حله آغاز اقتصاد فیودالی رسیده بودند، و در بین ایشان خانان و سداکان بحیان آمدند، که از انجمله در دوره ابدالیان قندهار ملوک بامی پو بلزائی از دربار سلطان سکندر لودی (۸۵۵ - ۸۹۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۹۳ م) بحیث سر زبان قندهار بر سمیت شناخته شده بود. (۱)

(۱) را ورتی، در مقدمه گزارش پشتو به حواله تذکره الملوك خطی

و بعد از آن ملک صالح از نواده های بای باشیر شاه سوری چنین روابط داشت و ایلچیان خود را بدر بار او فرستاده بود . (۱)

در حوادث ۸۲۰ ۱۳۱۷ هـ م عصر شاهرخ ، بین قندهار و گر مسیر و آب سدر و غزنی از پسر سیفل قندهاری و ملک محمد و افغانان خرشوانی (۲) و سوری ذکر میروود (۳) و ازین برمی آید ، که امپراطوری تیموریان هرات باقبایل افغانی که بزندگانی نیمه زر اعتی آغاز کرده بودند ، باستعمال سلاح و لشکر پیش آمده ، و ایشانرا بدادن خراج مجبور و استعمار مینمودند .

ابن قبایل افغانی که نفوس آنها در تزیید بوده و مراتع وادیهای هلمند و ارغنداب و تریک ، کفایت ریه داری ایشانرا نمیکرد ، و از طرف دیگر در تحت فشار نظام قوی فیودالی تیموریان هرات بودند ، در اواخر قرن چهاردهم به وادیهای مستعد و سرسبز دریای کابل هجرت و انتقال مکان مینمودند (۴)

در عصر حکومت الخ بیگ بن سلطان ابوسعید کورگان کد سرکز حکومت او کابل بود (۸۱۲ - ۸۵۳ ۱۳۰۹ هـ - ۱۳۴۹ م) عشایر کند و زمند افغان بنابر عوامل اقتصادی و کمی مراتع از وادی ارغسان قندهار

(۱) را ورتی به حواله تذکره الملوك خطی

(۲) خرشوانی Kharaxavani از شعبه قبایل سره بن افغانست

نه مؤرخان ما بعد آنرا خرشیون Kharaxbun نوشته اند و قبایل

کند Kand و زمند Zamand و کاسی Kasi ازین عشایر

است (مخزن افغانی خطی) خرشوانی در پشتو بمعنی دارنده نسوی

نیکوست : بنه (خوب) + رشه (خوی) + وان (دارنده)

(۳) مطلع سعدین ۲ و ۳۵۶ پیوسته . (۴) پته خزانه ۲۱

کوچیده و به همراهی قبایل گومل در وادیهای دریای کابل وارد شدند. رئیسان این قبایل مداد و مد و و شیخ عثمان و ملک سلطان شاه بودند. سیر زالنیک تمام این سرکردهگان قبایل را فراهم آورده و بکشت، و تنها ملک احمد برادرزاده سلطان شاه یوسفزائی نجات یافت و با یوسفزائیان به طرف شرق حرکت کرده و وادی پشاور را تا سوات بگرفتند و قبایل دلاک را از آنجا براندند، و تمام زمینهای زراعتی وادی دریای کابل و سوات را تصاحب نمودند. (۱)

درینوقت است که ابن مردم، از حیات کوچیگری به حیات زراعتی قدم نهادند، و ملک احمد که بحیثیک سرکرده مرحله اولین فیودالی ملک آنها بود، بعدد شیخ آدم معروف به شیخ ملی بن یوسف از عشیره سره بنی پشتون که مقام پیشوایی داشت، نظام اجتماعی دوتر را در بین این قبایل آغاز نهاده و به حیات زراعتی ترتیبی داد.

شیخ ملی بحیثیک مقنن Law-Giver کتاب «دو تر شیخ ملی» را در قوانین اجتماعی در حدود (۸۲۰ ۱۷۵ ۱۳۱۷ م) بزبان پشتون نوشت و چون این قبایل در وادی دریای کابل بین پشاور و سوات دریای سند بحیات ده نشینی و زراعت آغاز کرده بودند، شیخ ملی برای اصول تقسیم زمین و مسکن و چراگاه قوانینی را بر اساس عدالت و مساوات وضع کرد که در آن زمین زراعتی و آب و سرایت و دیوات افغان نشین بر عدد نفوس خانوادها تقسیم میشد، ولی بعد از هر ده سال بر حسب افزایش یا کاهش افراد خانواده ها و نوعیت زمین زراعتی و سراب

(۱) برای شرح مهاجرتها ی قبایل افغانی رجوع کنید به تاریخ سر صغ - تذکره الابرار و الاشرار - حیات افغانی - نواریخ حفاظت رحمت خانی و مخزن افغانی و غیره.

و پایان آب، این تقسیم تجدید میگشت. در این تقسیم تمام اراضی به شش تپه Tapa بخش گردید:

۱- یوسفزی (۲) محمدزی (۳) گگیانی (۴) داوودزی (۵) خلیل (۶) مهمند
هر یکی از این تپه ها به دفتر و برخه و پتهی تقسیم می یافت که حصه هر فرد را در پتهی یعنی زمین زراعتی ونه Wand و در حصه چراگاه او رشو Ursho گفتندی که بوسیله هیسک Hisk یعنی قرعه در تحت نظر کلی جرگه داده میشد، و در هر برخه مقداری از زمین زراعتی را بنام سیری Seeray بیرون از ویش یعنی تقسیم می گذاشتند، و از محصولات این قطعه زمین برای امور عام المنفعه مانند مسجد و تعلیم اطفال و دم یعنی خانوازه خدمتگاران و عامه دیده از قبیل دهل زنی، اطلاع عامه و مطرب و دلاکی و طبایخی و هم برای مصارف حجره Hujra (مهما نخانه دیده) کار میکردند.

برای تقسیم مساکن و دیهات نیز در (دفتر شیخ ملی) چنین ترتیب بود که هر کلی (قریه) به محله ها تقسیم میشد که آنرا چم Cham گفتندی هر چم دارای حویلی های متعددی بنام «کندر» بود و هر کندر را طاقها بنام کوته Koota و صحنی بنام غولی Ghoolay داشت و در هر چم یک مسجد و یک هو جره و یک برج (برای نگرانی اوضاع و دفاع) بود، و هر کندر تا مدت ده سال در تصرف یک خانواده می ماند. حصه یک فرد را از زمین زراعتی بگری ونه Bagray—Wand و تمام مملوکات ده ساله او را که در ویش میگرفت موتوی Moti می گفتند. بعد از ترتیب دفتر کاریکه شیخ ملی در تاسیس سیستم زراعتی و ری فارم اجتماعی انجام داد برخی از تپه های فرعی دیگر هم از قبایل دیگر افغانی تشکیل شدند و زمین هایی هم آباد و مزروع گردیدند که آنرا ((بانده)) Bandah

می‌نامیدند (۱) این وضع اجتماعی در عصر بابر هم در تمام قبایل افغانی موجود بود، و مردم آنرا دوتر Dawtar گویند، ولی با آمدن بابر و فتوحات او که از کانون فیودلیزم آسیای میانه برآمده بود، این نظام اجتماعی در اراضی نزدیک به شهرها و شهرآهها پدید آمدن نیمه فیودالان قبیلوی ضعیف گردید، و ما می‌بینیم که از قندهار تا سوات در بین این قبایل فیودالان سازش کار با قوای امپراتوری‌های هرات و هند موجود آمدند که وسیله تحصیل مالیات و تحمیلات دربار و سر بوطین آن از طبقات عامه و دهقانان و رسته داران بودند و القاب «سرزبان» و «سلطان» و «ملک» و «خان» و غیره را از دربار می‌گرفتند. چنانچه از بین همین قبایل یوسفزی ملک شاه منصور و طاوس خان پسران ملک سلیمان شاه بگفته خود بابر در مقام «دولت خواهی» بودند، و بابر بجهت مصلحت‌الو س یوسفزی دختر شاه منصور را گرفت و او را با «سال یوسفزی» در صحبت شراب بحضور بابر آوردند. در حالیکه خود وی در همین اوقات بر افغانان صحرا نشین یوسفزی و محمدزی که در سمه (همواری) یوسفزی در تحت قوانین دفتر شیخ ملی زندگانی ده نشینی دهقانی صلح آمیزی داشتند با ایلغار و چاپقون می‌تاخت، و لشکریان بابر غله‌های آنها را تصاحب می‌نمود (۲). و بوسیله سلطان ویس سواتی که یکی از فیودالان سازش کار بود بر مردم ده کهراج چهار هزار خروار شالی تحمیل شد و بقول خود بابر چون مردم روستائی و کوهی این چنین تحمیلها نکشیده بودند غله را نتوانستند داد و ویران شدند. (۳)

بدین طور مردم قبایل از مراحل ابتدائی اقتصادی: کوچی‌گری و رسته‌داری به حیات زراعتی قدم گذاشته بودند و پیدایش مدارج فیودالی در حالت انکشاف

(۱) تاریخ پشاور ۶۰۶-۳۳۳ و پشتو ادبیا تو تاریخ ۲۳۵

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) بابر نامه ۱۳۸

بود و فتوحات بابر و رسم و رواج درباری او که با قوت و زور بر مردم عامه و دهقانان تحمیل میشد، در نواحی شهرها و شہراہهای ہندوستان بہ پرور شفیو دالان مقتدر کمک کرد و در قبا یل یوسفزئی مالکان بزرگ زمین ہارا مانند گجو خان رانی زی و طاووس خان و شاہ منصور و سلطان ویس سواتی آفرید ولی در نواحی دور دست و کوهساران اصول دوتر باقی ماند تا کہ در سنہ ۸۶۹ م بعد از استعمار انگلیس طرز جدید مالکیت زمین و مالیات آن بنام ((ہندوہست)) جای آنرا گرفت و زمینداران بزرگ و نوابان را برای اغراض استعماری خود بوجہ آوردند .

یاد اصول اجتماعی دوتر شیخ ملی، تا کنون ہم در پیرمردان کوهساران با جور و سوات و مہابن و غیرہ با قیست، ایشان از بین رفتن دوتر اہماء تاریخ خود قرار دادہ اند، مثلاً گویند : این واقعہ ... سال بعد از دوتر واقع شدہ است . چون وضع مالیات و تملیک اراضی، سنافی عنعنات قدیم افغانی و رسم دوتر بود بر مردم آزا دمنش بہتون آنقدر رگران و ناگوار افتاد، کہ در بارہ این واقعہ الیم مرثیہ ہا سرودند . واز انجملہ «عزیز» ساکن باجا کلی تپہ یوسفزی کہ شاعر پشتوبود، شعری سرود و دران میگوید : «مردم عامہ را تاراج میکنند و باج میگیرند . داد و فریاد کسی رانی شنوند ، و زمین داران بتنگ آمدہ اند . این ظالمان انگلیسی، استخوان مردم را سی شکند و بنام مالیات ، خون مردم راسی میکنند و ازیشان بزور و ظلم پول میگیرند ...»

این بود مرثیہ آخرین نظام اجتماعی دوتر شیخ ملی .

اما در ہندوستان :

وضع اجتماعی بر اساس دورہ اقتصاد زراعتی کا ملتر بہ حیات دیہ نشینی منظم رسیدہ و اکثریت مردم در دیہات، با مور زراعتی اشتغال داشتند و از زمان مہاجرت قبا یل آریائی بشمال ہند یعنی عصر ویدی Vedic times گرامہ Grama (روستا) اساس اجتماع آریائی بود . در عصر سلطنت دہلی کہ پادشاہان افغانی در مدت چند قرن بر ہندوستان حکمرانند

سازمان های دیهاتی Valage Communities بطور منظم به وسیله پنچایت Panchayat System و نماینده آن چودهری و مقدم بادرگاه فیو دالان جاگیر داران تباط داشتند، و ایشان هم در تحت اثر مستقیم دربار شاهنشاهان بودند. بنا برین بوری و از یستو سبطه کاپیتالیزم ابتدائی پیش می رفت و طبقه کشاورزان به صورت منظم سیستماتیک استثمار می شدند، و در جنگهای که همواره بین فیو دالان مقتدر یا پادشاهان در می گرفت جان میدادند، و نظام جاگیرداری در «خالصات دولتی» در پیدایش سازمان فیو دالی و نیمه بورژوازی مؤثر بود. بابر با اصطلاح خود این سرزمین را «قلمی» میخواند در حالیکه کابل و افغانستان «سیفی» بود (۱) یعنی نظام فیو دالی سیستماتیک در هند زیر اداره «دیوان و قلم» بود و مانند افغانستان به استعمال شمشیر اداره نمی شد، بنا برین بابر همواره در افغانستان، بقول خودش «دغدغه هند» در خاطر داشت و میخواست حکمران چین مردم مطیع و منظم شده یی در تحت فیو دالی منظم باشد.

با آمدن بابر به هند، این سازمان فیو دالی منظم قویتر شد، و مخصوصاً هنگامیکه اخلاف او مانند اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگزیب در تمام هند، شاهنشاهی نیرومندی را در تحت نظام های مترقی تشکیل دادند، و از تجارب لودیان و شیرشاه سوری استفاده های شایانی نمودند. با فتح بابر در هندیک نوع حس اشرفیت مافوق بشری هم در طبقات بالاتر مربوط دربار و مبنی بر تفوق نژادی ایجاد شد، زیرا بابر ترکان ساوراء النهری خود را بیشتر از زش می داد و به حکمرانان بیانه نظم خان، بر سبیل افتخار به نژاد ترکی خود نوشته بود :

با ترک ستیزه مکی ای میر بیانه

چا لاکوی و مردانگی ترک عیان است (۲)

(۱) بابر نامه ۹۲

(۲) بابر نامه ۲۰۹

و حتی وی بقول خودش به طرفداری اند جانان متهم بود (۱) ولی پادشاهان افغانی پیش از و مانند خلجیان و لودیان چون مدتها در هند زیسته و بخوی و بوی هندیان عادی بوده اند ، رویه بسیار دیموکراتانه و مدارای اجتماعی Toleration داشتند. مثلاً روزی سلطان سکندر لودی در مسجد دہلی نماز جمعہ خواند ، و ملاقادن خطیب بعد از خطبہ گفت : سبحان الله ! افغانان عجیب قومی اند ، و شاید دجال از بین ایشان برآید ، عجیب زبانی دارند ما در را « مور » و برادر را « ورور » و قریہ را « بنور » و سیاه را « تور » و دیگر را « نور » گویند ! ! چون خطیب چنین سخن طعنه آمیز گفت ، سلطان سکندر رومال خود را بر دہان گرفته خندید و گفت : « ملاقادن ! البته ما ہم ہندگان خدا ایم » (۲)

مگر رویہ مغل در ہند با ہندوستانیان مانند با دار و غلام بود ، و بابر بہ ترک بودن خود افتخار میکرد ، و مباحات بہ ترک و مغل را با ہم آمیختہ بود ، و تفوق و اشرافیت مغل در ہند آنقدر برو و زو ظہور یافت ، کہ از آن کلمہ تمغل Mughulization را ساختند ، و اگر ہندوستانی بہ تقلید ، شیوہ مغل را میگرفت ، او را شایان آن مقام و تمغل نمی دانستند . میرزا عبد القادر بیدل (متوفی ۳۳۱۱ھ ۱۷۲۰) کہ خود از قوم بیرلاس مغل بود ، ہندوستانی را ما دون قوم مغل شمرده و تمغل ہندیان را مورد دلخریہ قرار میدہد و گوید :
خنک تر ز زاغ است تقلید کبک کہ ہندوستانی تمغل کند . (۳)

(۱) بابرنامہ

(۲) مرقع افغان ۳۱ بہ حوالہ تاریخ داؤدی خطی ۱۲ و طبقات

اکبری ۱۱۲۹

(۳) دیوان بیدل ۳۰۳ طبع کابل .

مسکوکات ، اوزان ، فواصل ، اوقات

مسکوکات :

عصر شاہی ظہیر الدین بابر و سالیان نخستین شاہی ہمایوں درحقیقت زمان جنگ و اشغال عسکری Military-occupation بود بنا برین دارالضرب Mint مرتبی مانند اخلاف خود نداشتند . بابر و ہمایوں مسکو کی سیمین بنام شاہرخ یا درہم داشتہ اند، کہ بہ تقلید مسکوکات شہزادگان تیموری آسیای میانہ صرف در زمانی کہ ضرورت می افتاد در آگرہ یا لاہور و دہلی و کابل ضرب شدہ است .

شاہرخ سکہ سیمین یک مثقال نقرہ بود ہ منسوب بہ شاہرخ پسر امیر تیمور کہ در تمام خراسان و ماوراءالنہر تا مجاری دریای سند رواج داشت یک شاہرخ مساوی بود بادہ پنس انگلیسی و ۱۸ دام ہندی و ہر رو پیہ ہندی دو نیم شاہرخ میشد (۱)

بریک مسکو کہ بابر « ضرب اردو » دیدہ میشود کہ عبارت از دارالضرب لشکرگاہ Camp Mint باشد و ازین برمی آید کہ وی در ایام لشکر کشی ہا سکہ ہای ضروری خود را در لشکرگاہہای خود ضرب کردہ است (۲)

بر این مسکوکات کلمہ توحید و نامہای خلفای اربعہ اسلامی و سنہ و نام القاب پادشاہ و نام شہر یا جایکہ در آن ضرب شدہ با خط نستعلیق یا نسخ نوشتہ میشد . کہ بعد از آن در عصر اخلاف بابر از حیث زیبایی سکہ و مقدار و وزن و نام ، تنوع زیاد یافتہ و گاہی علائم خاصہی Mint-marks از قبیل اشکال حیوانات (بروج آسمانی) و دیگر چیز ہا دارد .

(۱) ترجمہ انگلیسی بابر نامہ ۱ / ۲۴۳ ابو الفضل علا می گوید

کہ رو پیہ در عصر شیر شاہی رواج یافت ، کہ بعد از مرگ بابر باشد .

(۲) The coins of India C.J. Brown Calcutta

از عصر سلطنت لودیان در هند مسکو کاتی رواج داشت که تا عصر
بابر ۱ خلاف او ادامه یافته است بدین طور :

یک دام = ۲۵ جیتل

دام (پیسه یا فلوس مسی بوزن ۵ تا نیک = ۵ / ۳۲۳ گرین
هر ۵ دام مساوی = ۲ آنه عصر انگلیسی بود ، که دام را بهولی
هم گفتندی منسوب به سلطان بهلول لودی .

۴ دام = یک روپیه سیمین (۳) = ۲ شلنگ و سه پنس

تمام حساب مالیات و بخشش ها و اقطاع بابر که درین کتاب آمده
بحساب دام بهلولی بود . و بابر از مسکو ک سرخ و سفید و سیاه ذکری
دارد (۴) که مراد سکه های طلا - نقره مس باشد . (۵)

(۱) آیین اکبری ۱ / ۱۸ وایدوانسد هستری ۵۷۵

(۲) بابرنامه ۲۲۹

(۵) ترجمه بابرنامه ۲ / ۳۵۸ . در هند از زمان قدیم سکه یی بنا به

دلی و آن Delhi Wol رواج داشت که مؤلف تاج المآثر از آن ذکری
دارد ، ولی بعد از آن در عصر سلطنت اسلامی جیتل بجای آن مستعمل
شده است . و کلمه تنگه هم از زبان سنسکریت آمده و در مقابل در هم
عربی رواج یافته که بر در هم هندی سلطان محمود ۱۸۴۸
۱۰۲۷ م دیده می شود ، و زن آن در آغاز صدرتی هندی = ۱۷۵ گرین
نقره بود = ۶۴ جیتل مسی .

همد رین عصر یک هشتگانه مساوی هشت جیتل و هشت هشتگانه
یک تنگه سیمین بود که جیتل بهلولی یک ربع تنگه ارزش داشت و بهای
طلا در مقابل نقره ، در عصر شیر شاه یک مقابل نه و کسر چهار بود .
ابن بطوطه تنگه معمولی هندی را دینار گوید و بقول صاحب مسالک
الابصار یک تنگه طلا بی سه مثقال و زن داشت و یک هشتگانه مساوی
در هم مصری و شامی بود . (Some cultural aspects 221) و حاشیه
ترجمه اردوی سفرنامه این بطوطه ۲ / ۱۲ طبع لا هور ۱۸۹۸ م)

اوزان :

در عصر بابر در هند اوزان ذیل مروج بود :

۸ رتی = ۱ ماشه

۴ ماشه = ۱ تانگ (۳۲ رتی)

۵ ماشه = ۱ مثقال (۴۰ رتی)

۱۲ ماشه = ۱ توله (۹۶ رتی)

۴ توله = ۱ سیر (۱۱۲ رتی)

۴ سیر = ۱ من (۴۴۸۰ رتی)

۱۲ من = ۱ مانی (۵۳۷۶۰ رتی)

۱۰۰ مانی = ۱ میناسه (۵۳۷۶۰۰۰ رتی)

جو اهر و مروارید را به مقدار تانگ وزن میکردند (۱) و سنگ معیاری وزن طلا

۵ مثقال مساوی یک سیر کابل بود، در حالیکه سنگ نقره دو صد و پنجاه

مثقال = نیم سیر کابل وزن داشت. (۲)

اعداد صهو دی :

در عصر بابر رواج اعداد در هند چنین بود، که با بر آنرا دلیل بسیاری مال

هندوستان میدادند :

صد هزار - ۱ لک

صد لک - ۱ اکرو ر

صد کرو ر - ۱ ارب

صد ارب - ۱ کرب

صد کرب - ۱ نیل

صد نیل - ۱ پدم

صد پدم - ۱ سانگ (۳)

(۳) بابرنامه ۲۰۴

(۲) بابرنامه ۲۲۹

(۱) بابرنامه ۲۰۴

اوقات :

به قرار شرح خود بابر در هندوستان سه فصل بود. که به حساب سروج، عصر و چنین است :

(۱) چهار ماه تابستان چیت-بیساکه-جته، اساره = حوت-حمل-ثور-جوزا .

(۲) چهار ماه برشکال ساون، بهادون، کوار، کاتک = سرطان-اسد-سنبله-میزان.

۳-چهار ماه زمستان اگهن-پوس-ماگه-په گن = عقرب-قوس-جدی-دلو.

بیک اعتبار دیگر از جمله ۱۲ ماه دو دو ماه را یک فصل می‌شمارند که جمله فصل باشد. روز هاماوند سئل دیگر هفت بوده و شبانه روز را به (۶۰) قسمت کرده اند هر قسمت را گهری Ghari (۱)

گویند. که عبارت از (۶۰) پل باشد، و یک شبانه روز سه هزار و شصت پل بود که هر پل شصت چشم زدن حسات میشد، و بدین حسات یک شبانه روز ۳۶۰۰ چشم زدن بود. و نیز هر شب و روز را به چهار چهار حصه تقسیم کنند، که هر یک را پهر Pahar (و بنارسی پاس) شمارند (۲) که هر پهر عبارت از نیم گهری باشد (۳).

در تمام شهرهای هندوستان یک طبق برنجی آویخته میباشد، بنام گریال Gharial و سردی مقرر بود، او را گریالی میگفتند، وی طاسی داشت که ته آن شکاف بود، و چون در آب میگذشتند، در یک گهری پر میشد و آن گهری گریالی همان طبق برنجی (گهریال) را به سیخ کوبی بصدای آورد و در گهری اول یکبار و در دوم دو بار و همچنین بعد از هفتم هنگامیکه پهر میگذشت زود زود می نواخت و پس ازان باز از یک آغاز میکرد.

چون درین ترتیب امتیاز عدد پهر نمی شد، و مخصوصا کسانی که شبانه

(۱) هر گهری - ۲۴ دقیقه

(۲) بابر گوید که کلمه پاسبان فارسی از این ریشه است.

(۳) پهر - ۳ ساعت

از خواب بر سبب خاستند نمی دانستند که کدام پهر است ؟ بنابراین بابر مقرر داشت که بعد از نوختن عدد گهری بنامند کمتر عدد پهر را هم بنوازند ، تا در نوختن گهریال عدد پهر و عدد گهری هر دو معلوم باشد . (۱)

فواصل :

در عصر بابر برای تعیین فواصل گروه Kroh (کوس Kos) مقیاس طول بود که در حدود دو میل کنونی باشد ، و هر گروه را به دهوه Dhawa تقسیم میکردند (۲) بابر بعد از فتح هند در ۹۳۵ هـ - ۱۵۲۸ م - طناب پیمایش را چنین تعیین کرد :

۹ شست - ۱ گز

۳۰ گز - ۱ طناب

۱۰۰ طناب = ۱ گروه (میل آنوقت)

بابر در سه بیت ترکی این مقیاس طول را نظم کرده و نویسد :
 «چهار هزار گزم یک میل است، که مرده هندوستان آنرا گروه گویند، و هر گزم ساویست
 بایکنیم کیوبت (کاری = ذراع) که هر کاری شش شست (توتام Tutam) باشد ، و هر شست هم بطول شش ایلک (Ailik) (انج) است که هر انج درازی شش برنج دارد. (۳)
 بدینصورت در عصر بابر طول یک گروه ۱۲۹۶۰۰۰ برنج بود.



(۱) بایرنامه ۲۰۳

(2) Some aspects 224

(۳) ترجمه انگلیسی بایرنامه ۳۵۷ و ۲

تشکیلات عسکری :

از خصایص بسیار مفید اداره بابر، تنظیم عسکری او بود، که در اکثر جنگها وسیله پیروزی او بوده است. این گونه تنظیم لشکری از عصر تیمور در خانواده بابر باقی بود، و امیر تیمور در کتاب تزرک خود آنرا شرح داده است، و بابر هم در همین تنظیمات، تجربه و سابقه پی داشت، و همواره در رأس این تنظیم، امرای عسکری با تجربه و آزرده خود را سی گماشت.

بابر لشکر یان خود را بر ده ده و پتجاه نفر تقسیم میکرد، که هر دسته سرداری داشت و در میدان جنگ سواقع خود را چنین میگرفتند :

۱- سیمنه (برنگار) (۲- سیر ه (جرنگار)

(۳- قلب (قول) که بر راست آن او نگ قول و بر چپ سول قول بود. و در مرکز قول یک دسته خاص لشکر وجود داشت، که قسمت راست آنرا او نگ یان و چپ را سول یان میگفتند.

ولی با خود بابر هم در سر کز قول، جوانان خاصه بنام «تا بین» سی بودند، که یمین و یسار آنها را حرف بنام او نگ و سول نامیده بود. (۱)

بابر بدین ترتیب در جنگ قندهار ۹۱۳ ه ۱۵۰۷ م و جنگ پانی پت ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م عساکر خود را ترتیب و بمیدان جنگ حاضر کرده بود. (۲) و لشکر او عبارت از سه صنف پیاپی Infantry و سوار Cavalry و توپچی Artillery بود که در صنف توپچی ضرب زن- دیگر فرنگی- ارا به و تفنگ شامل میگردد، و این صنف در صف اول بجایه قرار میگرفت، و آتش باز- رعد انداز- تفنگ انداز فرنگی انداز کارکنان این دسته بودند.

در هر سه صنف، سپاهیان عادی در تحت قیادت «امرأ» بوده اند، و گاهی سپاهی عادی نظریه دلاوری و لیاقت خود به «تایین خاصه» سی آمد، که این جماعت

(۱) بابر نامه ۱۳۲

(۲) با برنامه ۱۳۳- ۲۱۱

را «نزدیکیان و ایچکیان» می نامیدند و از همین درجه به «سرتبه امرائی» میرسیدند (۱) که عبارت از منصب دار Officer باشد.

در جنگ هائی که بابر راه کناره های دریای گنگ با بنگالیان روی داد (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) علاوه بر استعمال صنوف ثلاثه لشکری، کشتی های زیادی در دسترس سپاهیان بابر بود، که آنرا بنامهای ذیل ذکر میکند:

- ۱- کشتی، گنجایش، پیشکش سلطان جلال الدین که دو طبقه داشت.
- ۲- کشتی آسایش، برای اباته و آرام که سابقاً کشتی بابر نام داشت.
- ۳- کشتی فرمایش، برای رسانیدن اوامر و اطلاعات و کارهای متفرق دیگر.
- ۴- کشتی آرایش، که بنام پیشکش کنندگان آرایش خان نامیده شده بود. این کشتی هاتالارهای کلانی داشت (۲).

در عصر بابر در هند وستان مطابق «قاعدۀ پرگنه» بر عدد نفوس یکصد هزاری صد سوار به عسکر می آمد که هر کرور راده هزار سوار شمار میکردند و بدین حساب در فرمان جمادی-الآخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م عدد عساکر بخلاف خود را دوصد و یک هزار سوار بقلم میداد (۳) که متعلق به عدد نفوس ۲۰ کرور و ده لک باشد، درحالی که تمام لشکریان بابر در جنگ پانی پت دوازده هزار بود (۴).

سنگ، ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ:

در جمله آلات و اسباب جنگ که بابر بر شمرده یکی ضرب زن است (۵) که در تخریب ابنیه و قلاع دشمن ازان کار گرفته میشد. در جنگ خانواده ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م نادرالعصر استادعلی قلی سنگهای عظیم را بجانب آن حصار انداخت

(۱) بابر نامه ۱۳۳

(۲) بابر نامه ۲۳۷ و ۲۳۸ بعد

(۳) بابر نامه ۲۱۰

(۴) بابر نامه ۷۷۸ (۵) بابر نامه ۲۲۸

و باند اختن سنگ و ضرب زن و تفنگ بسیاری از ابنیه کفار را منهدم ساخت (۱) پس درینجا سلاح سرد و گرم هر دو استعمال شده و شاعری در آن باره گفت :

عمه هند و ان گشته خوار و ذلیل Yan بسنگ و تفنگ همچو صاحب فیل (۲)

این سنگ بوسیله دیگ انداخته میشد، و بابر در سنه ۹۳۴ ۱۵۲۷ م این فن را تجربه کرد، و استاد علی قلی به دیگ کلان سنگ انداخت، اگر چه سنگ او دور رفت، اما دیگ پاره پاره شد و پاره او جمعی رازبر کرده و شست کس بمرد (۳)

کلمه دیگ که در متن فارسی بابر نامه آمد در ترجمه انگلیسی Yan یا battery است (۴) و شاید یکنوع توپ را در آن وقت دیگ می گفتند، که برارابه نصب میشد، زیرا بابر گوید : که برای آوردن آن راه ارابه رو هموار انتخاب شد. (۵)

در بابر نامه در فن ضرب زنی و سنگ اندازی و توپچی، د و نفر مصطفی روسی و استاد علی قلی را می شناسیم، که هر دو در جنگ پانی پت ضرب زنی می کردند (۶)

در جنگ دریائی بالای رود گنگ ۹۳۵ ۱۵۲۸ م بابر از اسلحه گونا گونی که استعمال کرده چنین ذکر کرده :

استاد علی قلی دیگ فرنگی و ضرب زن را گذاشته با تفنگ داران انگیز جنگ کند. (ص ۲۳۸) استاد علی قلی و مصطفی به ضرب زن انداختن و دیگ ماندن امر شدند. (ص ۲۳۹) استاد علی قلی و مصطفی به توپ و تفنگ و ضرب زن و فرنگی بجنگ مشغول شدند (ص ۲۳۹)

من خود رفته فرنگی و ضرب زن انداختن استاد علی قلی را دیدم و استاد علی قلی بسنگ فرنگی دو کشتی زده غرق کرد، و دیگ کلان را

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۱۳

(۳) بابر نامه ۲۱۸ (۴) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۲۳ ر ۲

(۵) بابر نامه ۲۱۹ (۶) بابر نامه ۱۲۵

بجای جنگ برد (ص ۲۳۹) استاد کس فرستاد که سنگ تیار شد هاست.
فرمان شد که این سنگ را نیندازند و باز یک سنگ دیگر تیار کنند . . .
استاد یک نوبت سنگ کلان انداخت، باز چند مرتبه فرهنگیان انداخت (ص ۲۴۰)
از این بیانات بابر معلوم میشود، که توپ و دیگ فرهنگیان و ضرب
زن و تفنگ هر یکی اسلحه جداگانه ای بودند، که در جنگهای میدانی
و قلعه گیری و جنگ های دریائی استعمال شده اند.

تیر اندازان:

تیر و کمان از اسلحه سرد عصر بابر است که از زمان قدیم مورد
استعمال جنگاوران بود، خود بابر هم در تیر اندازی مهارتی داشت،
و در حین فتح کابل در ۹۱۰ ۳۴ ۱۵۰ م به تیر خودش چهار و پنج کس
را زده بود (۱) در بابر نامه در شرح جنگها از استعمال تیر و کمان خبر
های زیادی موجود است (۲)

ارابه و تور؟

با برد جمله آلات جنگی ارابه Carriage را با ضرب
زن و تفنگ یکجا نام میبرد (۳) و این تاکتیک جنگی را تقلیدی از
طریق جنگی غازیان روم (ترکیه عثمانی) می شمارد، که بجهت
پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه بودند، صفی از ارابه
ترتیب نموده با یکدیگر بزنجیر اتصال می دادند (۴) در جنگ پانیپت
۹۳۲ ۵ ۱۵۲۵ م بقیادت استاد علی قلی هفت صد ارابه ترتیب شد و
بدستور رود ارابه را بجای زنجیر به خام گاو بافته Twisted bull hides
با یکدیگر بستند و در میان هر دو ارابه به شش یا هفت توره Tura بود،

(۲) مثلاً ص ۱۲۷ و ۱۳۷

(۱) بابر نامه ۸۰

(۴) بابر نامه ۲۱۱

(۳) بابر نامه ۲۲۸

که تفنگ اندازان در عقب این ارابه ها و توره ها ایستاده تفنگ می انداختند (۱) .

بابر در اسباب قعاه گی-ری Besieging-inplements تور و شالتو Scaling Ladder را ذکر میکند (۲) که این توره را به Testudos یعنی سپر یا پرده یا Palisade ترجمه کرده اند (۳) و اکنون در افغانستان کلمه تور بضمه اول و او مجهول ، بمعنی مشبك Reticulatus تا رهای نخی است و البته برای مقاصد دفاعی از حمله تیر و شمشیر سپری را از شاخه های درختان و نباتات مانند سبد می بافتند ، و آنرا در دست می گرفتند ، و یا پیش روی دشمن حایل می ساختند .

بقول بدوئی : در بین دو ارابه شش هفت توپره پر خاك تعبیه می نمودند ، تا تفنگ اندازان در پناه ارابه و توپره پر خاك تفنگ اندازند ، سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته به مدافعه و مجادله قیام نمایند ، و وقت ضرورت باز بعقب ارابه معاودت کنند (۴)

تفنگ اندازان :

تفنگ (تفك) از اسلحه ناریه ، همواره در لشکر بابر بوده و در جنگ با جورجو ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ هـ استاد علی قلی و ولی خازن تفنگ اندازان ما هر لشکر بابر بودند و علی قلی ه کس را به تفنگ زده انداخت و بابر گوید که دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلالت بسیار نمودند و تا شام ۷ - ۸ نفر با جورجو را بضرر تفنگ کشتند . درین

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۷

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ و ۸۰ و ۱۸۲

(۴) منتخب التواریخ ۱ و ۳۳۴

محرار به علی قلی دو مرتبه فر هنگی هم انداخت . (۱) از این سلاح بنا به
فر هنگی در بابر نامه مکرراً ذکر میشود و ظاهراً سراد تفنگ ساخت
فرنگ (اروپا) باشد که با روت Gun-powder فیرمیشد و بنا
برین بدآونی مؤرخ ، استاد علی قلی را «آتش باز» گفته است (۲) .
بابر در سنه (۵۹۳۵ ۱۵۲۸ م) بعد از فتوح اراضی آن طرف گنگ ،
در محفل جشن و طوی به تفنگ اندازان خاص خود پهلوان حاجی
محمد و پهلوان بهلول و ولی یار و دو پسر استاد علی قلی يك يك خنجر
Dagger انعام داد (۳) و ازین هم پدید می آید که صنف تفنگ
اندازان جزو لشکرهای با بر بوده اند و وتفنگ
را از آلات خاص جنگی قرار میدهند (۴) . و تفنگچیان در جبهه نخستین
میدان جنگ پیش سپاه مقام میگرفتند (۵) .

رعد اندازان :

در فتح نامه جنگ خانوه که در جمادی الاخری ۹۳۳ ۱۵۲۷ م
صدور یافته با تفنگچیان ، کلمه رعد اندازان هم ذکر شده (۶) که
پیش از سپاه بودند . این کلمه را برق انداز هم آورده اند که در
هند وستان برای Matchlock-man استعمال میشد و معنی رعد انداز
Thandr-darter باشد که به Gunner هم آنرا ترجمه کرده اند
(۷) و باید رعد انداز غیر از تفنگچی یا تفنگ انداز باشد ، که بگمان
من همان ضرب زن و توپچی است که سنگهای کلان را بوسیله توپ
بردشمن سزد و مانند صاعقه و رعد میبود .

(۱) بابر نامه ۱۲۸ و ۱۷۱

(۲) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۳۴

(۳) بابر نامه ۲۲۹ (۴) بابر نامه ۲۲۸ (۵) بابر نامه ۲۱۱

(۶) بابر نامه ۲۱۱ (۷) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۲۹۶

فیل :

در جنگهای هند، را جگان و اسرای آنجا فیل را هم در لشکر کشی های خود در مقابل بابر استعمال میکردند و گاهی این فیلها در جمله اسوال غنیمت بدست لشکریان فاتح بابر سی افتاد ، و بنا برین جزوی از لشکر بابر بود. در جنگ پانی پتلشکر سلطان ابراهیم هزار فیل داشت (۱) و در جنگی که همایون با حمید خان در حدود انباله کرد هفت و هشت فیل را به غنیمت آورد (۲) و در سنه (۹۳۵ هـ - ۱۵۲۸ م) بابر به پسر خود عسکری در جمله انعامات دیگر ده فیل هم بخشید (۳).

چاپقونچی :

یکی از عملیات خطرناک جنگی در طول زنده گانی عسکری بابر رسم «چاپقون» است که معنی آن شبخون و حمله ناگهانی و چاپیدن اسوال و غارت مواشی دیگران باشد . و این کار همواره داخل تاکتیک حربی نبود ، بلکه برای بدست آوردن خوراکی و مواشی و اموالیست که به لشکریان در اوقات لازمه داده میشد .

بابر همواره ، چه در افغانستان و چه در هندوستان ، دسته های «چاپقونچی» داشت که ناگهانی بر سر قبایل افغانی و یا در هند بر مردم سی تاختند ، و در اکثر این تاخت و تاز ، خود بابر هم حصه سی گرفت .

در بابرنامه با چاپقونهای متعدد بابر بر قبایل افغانی غلجی و در کورم و بنو و غیره بر سیخوریم که در هر چاپقون به هزاران عدد مواشی و حیوانات بار بردار را بغارت و در بین لشکریان خود تقسیم کرده است (۴) .

(۱) بابر نامه ۱۷۴

(۲) بابر نامه ۱۷۱

(۳) بابر نامه ۲۲۸

(۴) بابر نامه ۲۳۹

بنای تعجب است که این رسم چاققون در هندوستان که بابر در ایجاد ارای خزاین وافر وحشم و طمطرافان شاهانه است نیز تعقیب میگردد و ازان جمله چاققو نهایی است که در چندچندماه پیش از جنگ پانی پت بعمل آورده است (۱) رسم چاققون در قبایل آسیای میانه و از بکر و واج داشت و بابر آنرا از آنجا با خود انتقال داده بود. که علاوه بر بدست آوردن اسوار و آذوقه وسیله ترس و تعجیز خصم هم بود.

فتح نامه ها :

بابر بعد از فتح جنگهای کرم، بکارهای تبلیغی نیزسی پرداخت و اطلاعات فتوحات خود را به اطراف کشور خودسی فرستاد، و این یک نوع جنگ سردی بود که در مقابل رقیبان و سخا ازان خود انجام میگرد، و هم طرفداران و حکمرانان خود را در نواحی دور دست کشور دلداری میداد. در سنه (۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م) بعد از فتح خمایون برحمیدخان، از شاه آباد حصار فیر و زه فتح نام خود را بر وسیله رحمت پیاده به کابل فرستاد (۲) و در سنه (۹۳۳ هـ ۱۹۲۶ م) بعد از فتح پانی پت و دیگر بلاد هند، فتح نامه بی رابه انشای شیخ زین نورداد، و دران از فتح نامه های سابق هم ذکر کرد (۳). این فتح نامه با انشای مستکلف و سرین مستند به آیات قران و مقوله های عربی، مشتمل بر شرح جنگها و فتوحات نوشته و خوانمود میشد که این همه فتوح و پیروزینها، نتیجه الطاف خداوندی بوده و در طعرائی آن بانام بابر لقب «غازی» هم نوشته شد (۴).

(۱) بابر نامه ۱۷.

(۲) بابر نامه ۲۱۵ و ۱۷۱ و ۱۳۸.

(۳) بابر نامه ۲۰۹.

(۴) بابر نامه ۲۱۴.

کنگاش :

این کلمه ترکی بمعنی مجلس مشورت است و بابر همواره د را سور جنگی و تاکتیک آن با اسراء و لشکر داران خود کنگاش میکند . چون زندگانی بابر تا آخر عمر در کابل و هند به جنگها و فتوحات گذشته ، د را سور سلطنت کمتر کنگاش داشته ، ولی در ترتیب نقشه های جنگی و تفوق برد شمن همواره از کنگاش کار گرفته و از کسانی که دران جنگها با او بوده اند «یک مجلس مشوره حربی» تشکیل میداد است . وی گوید : «که پیش از جنگ پانی پت و ترتیب لوازم جنگی «تمام اسراء و جوانانی که سخن میدانستند به کنگاش طلبیده کنگاش عام کرده و نظر به ترتیب و وضع جنگی شهر پانی پت را بجا قرار گرفت (۱) . و همچنین در جنگ (۱۵۲۸ هـ ۹۳۵ م) جو نپور اسراء ترک و هندو را بمشورت طلبیده در باب گذشتن آب کنگاش کرد شد (۲) و هم در جنگ رانا سا نگایش از آغاز جنگ ، کنگاش کرده و با بر برخلاف رای اسراء اقدام بجنگ کرد و فتح نمود و هم درین مجلس نطقی ایراد داشت که رجال دربار رابه اقدام جنگ تشجیع و قانع نمود (۳) در قصر شاهی هم بنائنی بنام «خلوت خانه» برای مجلس مشوره و کنگاش وجود داشت (۴) که در ارگ بالا حصار کابل و آگره ازین بناها خبری داریم .

مصارف عسکری :

بابر اکثر عواید سلطنت خود را در اسراء و لشکر کشی صرف میکرد ، وی علاوه بر مالیات هند که در حدود ۵۲ کور و رنگه بود خزاین دهلی و آگره را که سلاطین لودی افغانی فراهم آورده

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۲۳۸ و ۱۳۸ (۳) منتخب التواریخ ۱ و ۲۳۹ و ۲۵۲

(۴) بابر نامه ۲۳۰ و ۲۳۱

بودند در دست داشت، وای در سال ۹۳۶ هـ ۱۵۲۸ م تمام آنرا صرف کرد
و فرمان داد، که در فیصد، سی را بر مالیات گذشته اضافه کنند (۱)
وی گوید :

در همین فرصتها خزانههای دهلی و آگره اسکندر و ابراهیم تمام شده، بجهت
یراق لشکر و بجهت دار و وسایح تپ و تفنن چکی روز پنجشنبه هشتم صفر، از وجه
جمع وجه داران فرمان شد که صدوسی بدیوان فرود آورده، با این اسباب
و آلات صرف و خرج کنند.» (۲)



(۱) ترجمه از گلیسی بابرنامه ۳۳۵ ر ۲

(۲) بابرنامه ۲۲۶

تجارت

افغانستان از زمان قدیم بر سر چهارراه تجارتی هند و چین باسما لک غربی آسیائی واقع بود، راههای معروف تجارتی ابریشم Silkroad و راه عقاقیر Spice Road هر دواز هند درین کشور می گذشت. و امتعه تجارتی هندبو سیله کاروانهای بزرگ انتقال و مبادله می یافت .

این مبادلات تجارتی از وقتی که بر صغیر هندبو سیله غزنو یان و غوریان مفتوح گردید با افغانستان و از راه افغانستان به سمالک شمال و غرب آن جریان داشت و عموماً از سه شهره کاروان روبازرگانی صورت می گرفت :

اول : ازوادی پنجاب و دریای سند علیا از گذر نیلاب و وادی پشاور به کابل .
دوم : ازوادی دریای سند و سطلی و بنگش بر راه های کاروان و وادی گومل و کورم و کوتل پیوار به گردیز و غزنه و ولایت جنوبی کابل .
سوم : ازوادی سلتان و سند و بندرهای بحری آن بر راه دره بولان یا وادی ژوب به قند هار و هرات .

از جمله این راهها شهره شمالی پنجاب به کابل بعد از فتح این شهر بدست بابر در تصرف او بوده و کابل یک مرکز مهم تجارتی بین هندوستان و اراءالنهر بود و بقول خودش از قرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کاروانهای تجارتی بکابل می آمد و سوداخانه خوبی بود، که هر سال هفت و هشت هزار آپ بکابل می آمد از جانب هندوستان هم پانزده و بیست هزار خانه وار کاروان بکابل وارد می گشت و متاع هندوستان از راه کابل به سمالک دیگر برد می شد و از هند رخت سفید و قد و نبات و شکر و عقاقیر می آوردند .

معاملات تجارتی کابل چنین پرنفع بود که سوداگران برده تاسی و چهل فایده می ستدند و در کابل از انواع کالای تجارتی خراسان و عراق (ایران کنونی) و روم (ترکیه عثمانی) و چین یافت میشد (۱).

(۱) بابر نامه ۸۱

واردات مهم تجارتی هند ازین راهها طلا و نقره، ابریشم، اسپ، فلزات، عاج، مرجان Coral، عنبر Amber، احجار نفیسه، بخل velvet، چکن Brocade البسه، عطریات، ظرف چینی، غلامان افریقی نباتات طبی Drugs و صادرات آن انواع منسوجات و کاغذ و نیل و افیون و عقاقیر و اسوال گوناگون دیگر بود. (۱) طوری که بابر گوید: از هندوستان در حدود ۲۰ هزار خانوار کاروان بکابل می آمدند که مراد از آن مردم پونده (کوچی) باشند، این مردم از افغانستان گوسفند روغن، اسپ شتر و برخی عقاقیر کوهی مانند هکت، و موسیائی و انواع منسوجات ابریشمین هرات و ماوراءالنهر را بهند می بردند و از آنجا شال و پتوی کشمیری و انواع منسوجات و پایی پوش ملتانی و پشاور را انتقال میدادند.

این راههای تجارتی هند اکثر در مناطق افغان نشین بین کابل و غزنی و قندهار و دریای سند میگذشتند و کاروانیان در تحت بد رقه این قبایل افغانی در مقابل ادای حقوق خاص گمرکی (باج راه) عبور و مرور می کردند، و گاهی بابر برای تصفیه راه کاروانهای تجارتی بر این قبایل تاخت و تازی می نمود. (۲) تا کاروانها بسلاست به شهرها و مراکز تجارتی برسند.



(۱) ایدوانسد هستری ۵۷۵

(۲) بابر نامه ۱۵۲

خاتمه

عایله و فرزندان بابر

بابر زنان منکو حہ ذیل داشت :

۱۔ عایشہ سلطان بیگم دختر سوم سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند عم بابر کہ در سن ۵ سالگی با او نامزد شد و بود و او را بعد از لشکر کشی اول بر سمرقند عروسی کرد وی یک دختر داشت کہ در خور دی بمرد .

روا بط بابر باین زن خوب نبود و بالاخر او را خواہر کلا نش را بعه سلطان بیگم بفریفت و از خانہ بر آمد .

بابر درین بارہ مینویسد: «عایشہ سلطان بیگم نام دختر سلطان احمد میرزا را کہ در زمان حیات پدر و عم بمن نامزد کردہ بودند، در خجند آمدہ بود، در ماہ شعبان (۵۹۰ھ مارچ ۱۵۰۰م) او را گرفتم در اوئل کدخدائی اگر چہ مہر من بداد بود، ولی اول کدخدائی از جهت حیا و حجاب در ہر روز و پانزدہ روز ویست روز یک مرتبہ سی رفتیم آخر آن خود سہر ہم نمائد ولی حجاب ہنوز بیشتر شد در یک ماہ و چہل روز ما در من خانم بحصلتہا سرزنش کردہ بہ تشویشہا میفرستاد» (۱)

ازین بررسی آید کہ بابر بحیات جنسی بسیار ولوغ نبود زیرا در ہمین حالی کہ اولین ازدواج او بود، از ملاقات بازنو جوان خود گریزان گشت، و حتی دل بہ امرد بازاری (بابری) نام ہم بست، و بقول خودش در عشق او آشفته و سرو پا بر عنہ بیقرار رہی اختیار میگشت (۲) پس در چنین حالت عایشہ بیگم کہ کفو ہمسر و دختر کا کای او بود حق داشت خانہ را پدر و دگوید و از زنا شوئی با چنین سرد بگذرد .

(۱) بابر نامہ ۴۸

(۲) بابر نامہ ۴۹

۲- زن دوم بابر زینب سلطان بیگم ناسد اشت که بعد از فتح کابل به نکاح او آمده و عمزاده او بود دختر پنجم سلطان محمود سیرزا پادشاه حصار. این زن را بابر به خواہش ما در خود گرفته بود کہ بعد از دوسہ سال به سرخ چیچک در گذشت .

۳- زن سومش معصومہ سلطان بیگم خواہر زن اولین عایشہ سلطان بیگم و دختر پنجم سلطان احمد میرزا بود کہ در ہرات بابر را دید و بر او عاشق شد و در نابل بعقد زنی او آمد و یک دختر بنام معصومہ داشت کہ حین زایش او در گذشت و معصومہ در ہند با پدر پیوست و در انجا بمرد .

۴- زن چہارمیش دختر شاہ منصور با جوری بنام بی بی مبارکہ از قوم یوسفزئی افغان بود کہ گلبدن بیگم در ہمایون نامہ او را «افغانی اغا چہ» سینامد و ہم وی نعش بابر را در عصر شیر شاہ سوری بکابل آورده و دفن کردہ بود وی در ہند تا عصر اکبر زندگی داشت ولی بابر را از او فرزندی نبود و گویند کہ برادرش میر جمال از طرف بابر منصب ممتازی داشت و ہر دو با او بہند رفتند ، و در عصر اکبری در انجا بمردند .

بابر در احوال سال (۹۲۵ھ) درین بارہ چنین می نویسد: «از افغانان یوسفزئی ملک شاہ منصور پسر ملک سلیمان شاہ آمدہ در مقام دولتخواہی بود ، بجهت مصلحت اولوس یوسفزائی دختر او را طلبیدہ شد درین منزل (ماندیش) خبر رسید کہ دختر شاہ منصور را با مال یوسفزئی می آرند ، در نماز شام صحبت شراب شد» (بابر نامہ ۲۳۹) از روی این نوشتہ خود بابر شب زفاف این زن را شام روز جمعہ ۲۶ ماہ محرم (۹۲۵ھ) ۲۸ - جنوری ۱۵۱۶م) تعیین کردہ میتوانیم .

۵- زن محبوبش ماہم بیگم از خاندان سلطان حسین باقرا بودہ کہ مادر شہزادہ ہمایون باشد ، نکاح او (۹۱۲ھ) و وفاتش (۹۴۰ھ) است یک فرزند دیگرش فاروق در خور دی فوت شد .

۶- دلدار بیگم مادر هندال میرزاوالور (درخو ردي سرده) و سه دختر گلزنګ گلچهره، گلبدن .

۷- گلرخ بیگم مادر شهزاده کامران و عسکري میرزا .

۸- رايقه بیگم .

حين وفات بابر هفت اولاد زنده داشت :

چهار پسر : همایون، کامران، هندال، عسکري .

سه دختر : گلزنګ بیگم، گلچهره بیگم، گلبدن بیگم (مولفه همایون نامه) (۱)

بعد از سرګ بابر هنگامیکه نصرالدین محمد همایون پسر بزرګش بر تخت شاهی آگره نشست، وي علاوه بر حکمرانی کابل و قندهار حکومت پنجاب را هم به برادرش کامران سپرد. و به هندال میرزا که نواز بدخشان رسیده بود، حکمرانی سیوات داد، و به عسکري میرزا ولایت سنبهل داده شد (۲) .



(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۴۲۶ و ۴۲۷ روضۃ السلاطین (حواشی) ۲۳۵ پیوسته .

(۲) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۴۲۸ و ۴۲۹

مرض و آرامگاه بابر

به تصریح گلبدن بیگم: بابر همایون را از همه اولاد خود دوست تر داشت و چون او در اوائل سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م بیمار شد، بابر سخت پریشان گردید و بر دوردور بسترش گشتی و گفتی: خدایا! اگر جان مراد ربدل جان همایون سی پذیرای جان مرا بیگر!

بعد ازین همایون افاقه یافت، ولی خود با بر به بیماری صاحب فراش گشت و چون طبیبان اورا دیدند گفتند که این مرض اثر همان زهر است که ما در سلطان ابراهیم لودی بوسیله احمد چاشنی گیر بدو خورانده بود.

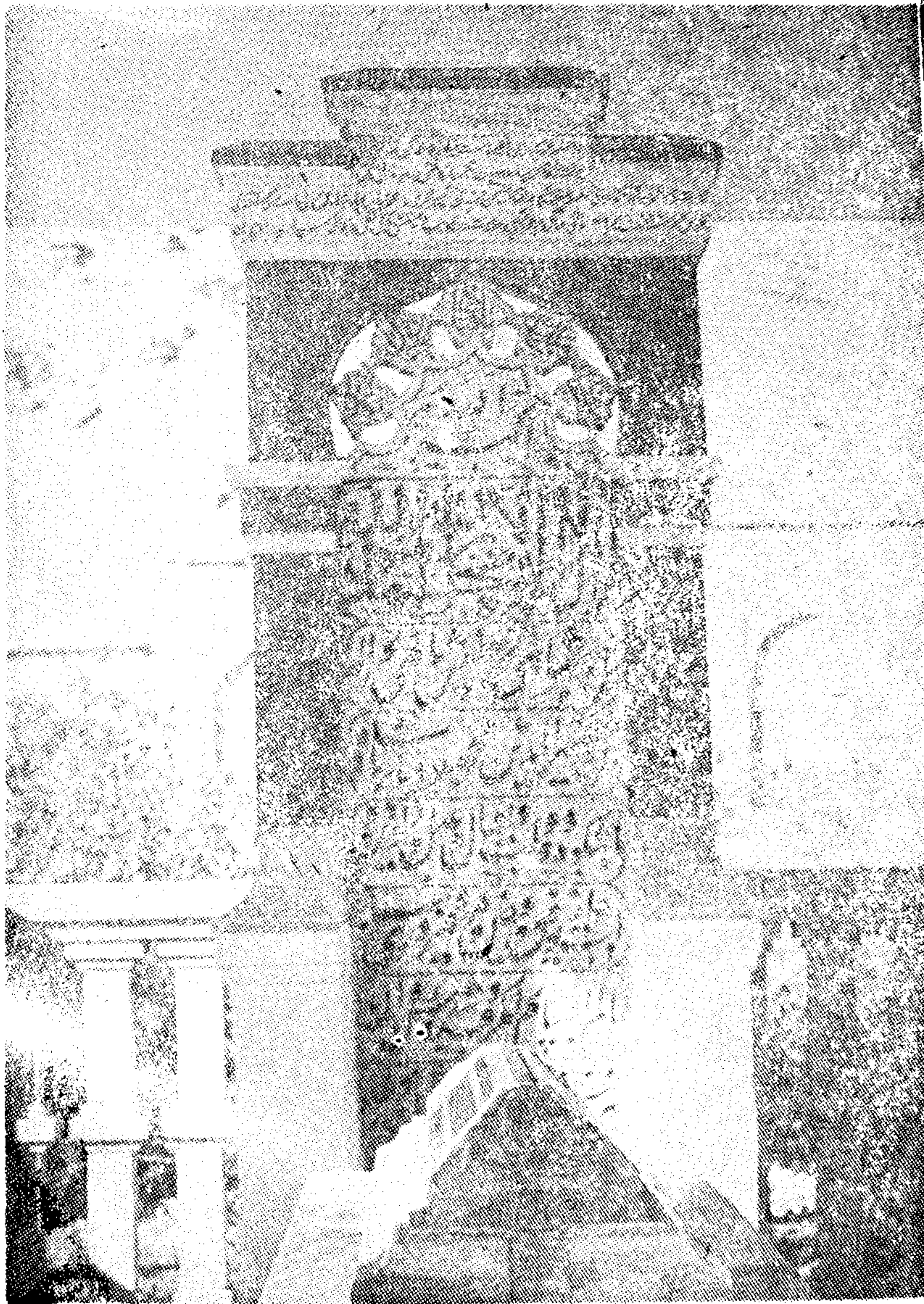
بابر در اواخر عمرش میگفت که: من پادشاهی به همایون میگذارم و میخواهم در باغ زرافشان گوشه گیری کنم. چون تندرستی خود را بکلی از دست داده بود، بنابراین همایون را رسماً به جانشینی خود برگزید و چنانچه گذشت بتاریخ دوشنبه دجمادی الاولی (۵۹۳۷) در همان چهار باغ زرافشان کنار جانا (رام باغ) درگذشت و در همانجا دفن گردید، که از طرف بازماندگان اوسبلغ پنج لک درآسیدیه و سیگری وقف مزار او بود، وقاریان و حافظان قرآن همواره برین مزار قرآن می خواندند و پنج وقت نماز جماعت برپا می ساختند. و محمد علی عسر (۹) ستولی این مزار بود. (۱)

نعلش بابر تا سال ۵۹۳۷ هـ ۱۵۴۰ م که همایون در عند پادشاه بود در همین جا مدفون بود، چون در رجب همین سال همایون از شیر شاه شکست خورد و به اسرکوت سندر سید و بعد از آن به ایران رفت، همان بی بی سبا که یوسف زئی زن بابر (بقول گلبدن بیگم: افغانی آغا چه) بقایای عصام و هیکل اورا به کابل انتقال داد (۲) و در قسمت علیای باغی که بنام او شهرت دارد مدفون ساخت و محمد قاسم

(۱) همایون نامه ۲۳

(۲) دکتور رام پرشاد تریپاتی در کتاب عروج و سقوط امپراتور مغل بوسیله

عهد مغولیه در نظر مؤرخان از سید صباح الدین ۸۲۲ طبع اعظم گره هند ۱۹۶۷ م



مزارو لوح مزار ظهیرا لدین محمد بابر شاہ در کابل

فرشته گوید: که این باغ بقدم گاه حضرت رسول (صلعم) مشهور بود. (۱)
 چون بعد از بابر تافتح نادر شاه افشار مدت زیاد ه از یک قرن، کابل در دست
 اخلاف او بابر یان دهلی بود، این آرامگاه و باغ در کمال طراوت و آبا دانی بود،
 ولی به تصریح عبدالحمید لاهوری بموجب وصیت بابر بنائش بر سر قد
 او ساخته نشد. (۲)

بقول همین مورخ باغ بابر شاه، ۵۰۰ گز طول و پانزده مرتبه داشت که ارتفاع
 هر مرتبه از دیگری سی گز بود، و بحکم جهانگیر در مرتبه پانزده هم این باغ بر
 قبر رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا چبوتره خردی از سنگ مرمر نصب
 شد (در حدود ۱۰۱۶ هـ ۱۶۰۷ م).

(در عصر شاه جهان) این باغ رونق افزونتری گرفت و یک مرتبه ۱۵ هزار روپیه
 و بار دیگر هم در سال نهم جلوس خویش (۱۰۵۶ هـ ۱۶۳۶ م) دوا لک
 و پنجاه هزار روپیه بروضة بابر و دیگر باغهای کابل صرف کرد (۳).
 که ازان جمله مسجدی کوچک از سنگ مرمر در مرتبه پایان قبر بابر در مدت
 دو سال بمصرف سبلع چهل هزار روپیه باتمام رسانیده و دوازده آبشار باغ را
 باحوض های آن از سنگ مرمر کابل بساختند (۴) اکنون در باغ بابر نوشته
 های ذیل بالای قبور و ابنیه موجود است:

۱ - قبر بابر شاه :

بریک روی لوح مزار بابر شاه که یک و نیم متر ارتفاع و نیم متر عرض دارد
 و از مرمر سفید است بخط بسیار خوب نستعلیق درشت و زیبا نوشته اند :

(۱) آرامگاه بابر از خلیلی افغان ۲۶ طبع کابل ۱۳۷۳ ق

(۲) پادشاه نامه ۳۸۹

(۳) عمل صالح ۵۶۳ از محمد صالح لاهوری طبع کلکته ۱۹۳۹ م

بطرف اندرون :

(۴) پادشاهنامه ۵۸۹۳

سطر (۱) یاسبحان یاملک یافتاح باعدل یاقدر وس

(۲) الله اکبر

(۳) لا اله الا الله محمد رسول الله

(۴) پادشاهی کز جبینش تافتی نورالله

(۵) آن ظهیر الدین محمد بود بابر پادشاه

(۶) باشکو و دولت و اقبال و عدل و داد و دین

(۷) داشت از توفیق و فیض و فتح و فیر و زی سپاه

(۸) عالم اجسام را بگرفت و شد روشن روان

(۹) بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه

(۱۰) و شد چو فردوسش مکان، رضوان زین تاریخ جست

(۱۱) گفتمش: «فردوس دایم جای بابر پادشاه» ۹۳۷ هـ

بطرف بیرون :

(۱) یا الله یا نور یا فیاض یا غفار یا رحیم

(۲) یا ارحم الراحمین

(۳) از فیض عنایت بیغایت الهی

(۴) وقتی که بزیارت روضه منوره

(۵) حضرت فردوس مکانی

(۶) ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

(۷) غازی ابوالمظفر نور دین محمد

(۸) جها نگیر پادشاه ابن حضرت

(۹) عرش آشیانی جلال الدین محمد

(۱۰) اکبر پادشاه غازی کاسجو گردیدند

(۱۱) این لوح فرمودند سنه ۲ جلوس

(۱۲) جها نگیری مطابق ۱۰۱۳ هجری

۲- قبر محمد حکیم بن ہمایون بن بابر

(تولد از بطن ماہ چو چک بیگم ۱۵ جمادی الاولی ۹۶۰ ھ وفات
جمعہ اول شعبان ۹۹۳ ھ) پهلوی راست قبر بابر :

۱ - اللہ اکبر

۲ - بفرمودہ ابوالمظفر نور الدین

۳ - محمد جہا نگیر پادشاہ غازی ابن حضرت جلال

۴ - الدین محمد اکبر پادشاہ غازی لوح مرقد میرزا

۵ - محمد حکیم ابن جنت آشیانی ہمایون پاد

۶ - شاہ غازی صورت اتمام پذیرفت سنہ ۲ جلوس

۷ - جہا نگیری مطابق سنہ ۱۰۱۶ ھجری

۳- قبر ہندال بن بابر

(تولد از بطن دلدار بیگم ۹۲۳ ھ قتل ۲۱ ذیقعدہ ۹۵۸ ھ در چپرہار)
بر کنار چپ قبر بابر :

۱ - لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ

۲ - از فیض عنایت الہی

۳ - وقتی کہ بزیارت روضہ حضرت

۴ - ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ غازی

۵ - ابوالمظفر نور الدین محمد

۶ - جہا نگیر پادشاہ غازی کا سجوگردیدند

۷ - لوح مرقد میرزا ہندال ابن ظہیر الدین محمد

۸ - بابر پادشاہ غازی را فرمودند سنہ ۲ جلوس

۹ - جہا نگیری مطابق ۱۰۱۶ ھجری

۴- قبر رقیہ سلطان بیگم :

دختر میرزا ہندال زوجہ جلال الدین محمد اکبر (وفاتش ۱۰۳۵ھ در اکبر آباد ہند) کہ نعلش او را بکابل آور دند و در مرتبہ پانزدہم باغ بابر دفن شدہ کہ با سر جہا نگیر چو تر ء سنگ سر را بران ساختہ بو دند و شاہ جہان معجر سنگ سر را بار تفاع سہ گز بر آن نصب کرد . (۱)
برین قبر بخط بسیا ر خوب ثلث آیت الکرسی و نام مغفرت مآب خدیجۃ الزمانی رقیہ سلطان بیگم بنت میرزا ہندال در سنہ ۱۰۴۰ھ نوشتہ شدہ است .

۵- مسجد سنگ مرمر :

این مسجد کو چک از سنگ سرمر سفید بنایافتہ دیوار ہا و سقف و سطح آن از یک نوع سنگ میبا شد . در بارہ بنای این مسجد عبدالحمید لاهوری مینویسد : کہ با سر شاہ جہان در مرتبہ پایین قبر بابر مختصر مسجدی از سنگ سرمر در آخر سال ہجدهم (جلوس) اساس گذاشتہ شد و در آخر سال نزد ہم بعدفتح بلخ و بد خشان در مدت دو سال بصرف سی ہزار رو پیہ در کمال لطافت انجام پذیرفت . (۳)

بر پیشانی طاق ہای این مسجد کتبہ یی از عصر شاہ جہان بخط جلی نستعلیق زیبا باقی است کہ عین آن در اینجا نقل میشود :

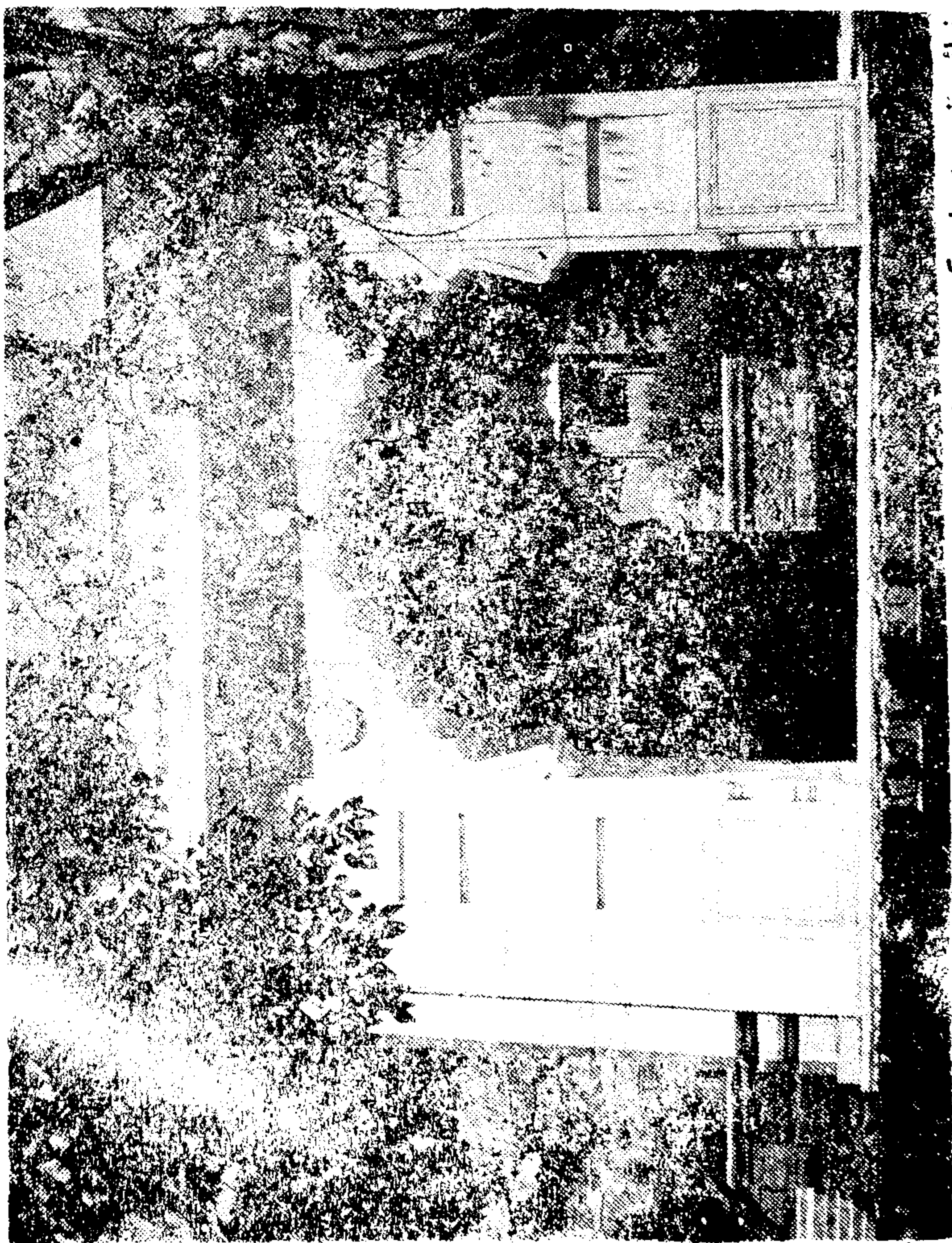
« این مسجد لطیف و معبد شریف کہ سجدہ گاہ قدوسیان است وجلوہ گاہ کرو بیان . بفرمان ادب معلی اعلی در نظر گاہ عالم بالا ، یعنی روضہ سنورہ پادشاہ غفران پناہ رضوان دستگاہ ، حضرت فردوس مکانی ظہیر الدین محمد بابر شاہ غازی کہ جز آن عمارتی نتوان ساخت ، بفرمودہ

(۱) پادشاہ نامہ ۲

(۲) پادشاہ نامہ ۳ ر ۵۸۹ در کتبہ اصل مسجد این عدد چہل ہزار رو پیہ

است .

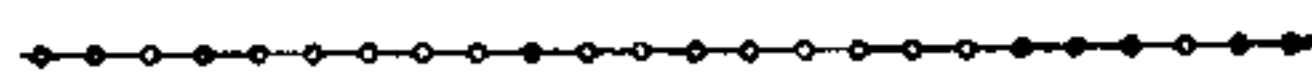
نمائنی از مسجد بابر که در چند قدمی قبره او در باغ بابر واقع است و کاملاً از سنگ مرمر ساخته



این نیازمند تمام شکر سرآمد ستایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار ندر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقی از کارطلمبان سرداری او در آن سرزمین به آن گروه فیر و زی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان، که به محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته.

آخر سال نو زد هم جلوس سیمنت ما نوس موافق یکهزار و پنجاه و شش د ر عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت. (۱) این مسجد تا حدود سال ۱۳۷۰ هـ ۱۹۵۰ م بر حالت سابق خود بود، ولی شکستی در بنیان آن راه یافت و برای اینکه از بین نرود، بوسیله مهندسان آثار عتیقه ایتالوی، مورد ترسیم قرار گرفت. درین ترسیم جدید همان سبک سابق آنرا بهمان سنگهای قدیم مراعات کرده‌اند و لی لطافت معماری آن از بین رفته است.

در حین ترسیم این مسجد دیده شد، که مغز دیوار گلی است، و چونه در آن بکار نرفته و پدید آمد که سنگهای آن همه از الواح سزار هائست که یک روی آنرا صاف و امس نمود و مسجد را از آن ساخته‌اند و بر روی دیگر سنگها همان گل کاریهای قدیم باقیست و تنها کتیبه آنرا ترشیده‌اند (۲)



(۱) تاس و لیم بیل - مفتاح التواریخ ۱۲۹ طبع کانیور ۱۸۳۸ م

(۲) خلیلی آراسگا ه بابرم ۳ طبع کابل ۱۳۷۳ ق.

فهرست مضامین

بخش اول

۱	ص	دودمان و اسلاف بابر
۷	ص	تخت نشینی، بابر و حوادث ماوراءالنهر
۱۰	ص	بابر در افغانستان
۱۳	ص	در کا بل
۱۴	ص	فتح قندهار
۱۵	ص	دسیسه در کا بل و قتل عبدالرزاق میرزا
۱۷	ص	زیر را عی
۱۷	ص	کشته شدن شیبا ذی خان
۱۸	ص	سفر ماوراءالنهر
۲۰	ص	لشکر کشی های بابر بر هند
۲۴	ص	لشکر کشی اول
۲۴	ص	لشکر کشی دوم
۲۶	ص	لشکر کشی سوم
۲۷	ص	لشکر کشی چهارم
۲۹	ص	لشکر کشی پنجم و فتح دهلی
۳۵	ص	از فتح دهلی تا سرگ بابر

بخش دوم

۴۴	ص	شخصیت علمی و ادبی بابر
۴۵	ص	تالیفات (۱) بابر نامه
۵۳	ص	نواقص بابر نامه و ترجمه های آن

الف

۵	ص	ترجمه های بابر نامه
۵۵	ص	تجلی شخصیت بابر دو بابر نامه
۷۶۴	ص	نظر بابر به خودش
۶۷	ص	(۲) رساله عروض
۶۹	ص	(۳) دیوان بابر
۷۰	ص	(۴) سبب
۷۲	ص	(۵) نظم رساله والدیه
۷۴	ص	کتابهای گم شده بابر
۷۵	ص	خط بابر
۷۹	ص	شخص بابر
۸۱	ص	عیاشی های بابر

بخش سوم

۸۴	ص	شخصیت سیاسی و اداری بابر
۸۴	ص	تشکیلات مملکت
۹۴	ص	راجه های ما تحت اسیر اتوری بابر و روابط او بادر بارهای دیگر
۹۸	ص	مقدار درآمد و نظام مالیات
۱۰۵	ص	مدارس و تعلیم
۱۰۶	ص	داک چوکی
۱۰۸	ص	تعمیرات بابر
۱۱۱	ص	باغ صفا و باغ وفا
۱۱۳	ص	چهل زینه و ابنیه قندهار
۱۱۵	ص	چهارباغ قندهار
۱۱۷	ص	بناهای عصر بابر در هند
۱۱۹	ص	نتایج فتح بابر در هند

۱۲۵	ص	اوضاع اجتماعی
۱۲۵	ص	در پختونخوا
۱۳۱	ص	در هندوستان

۱۳۴ ص مسکوکات، اوزان، فواصل، اوقات،

۱۳۴	ص	مسکوکات
۱۳۶	ص	اوزان
۱۳۶	ص	اعداد
۱۳۷	ص	اوقات
۱۳۸	ص	فواصل

۱۳۹ ص تاسیسات عسکری

۱۴۰	ص	سنگ ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ
۱۴۲	ص	تیر اندازان
۲۴۲	ص	ارابه و تور
۱۴۳	ص	تفنگ اندازان
۱۴۴	ص	رعد اندازان
۱۴۵	ص	فیل
۱۴۵	ص	چاپقو نچی
۱۴۶	ص	فتح نامه ها
۱۴۷	ص	کنگاش
۱۴۷	ص	مصارف عسکری

۱۴۹	ص -
۱۵۱	ص
۱۵۳	ص
۱۵۵	ص
۱۵۷	ص
۱۵۷	ص
۱۵۸	ص
۱۵۸	ص

تجارت
خاتمه : عاقله و فرزندان باہر
مرض و آرامگاہ باہر
قبر بابرشاہ
قبر محمد حکیم
قبر ہندال
قبر رقیہ سلطان بیگم
مسجد منکک مرمر



فهرست کتب طبع شده از طرف مؤسسه
بیهقی کتاب خیرونه

- ۱- از خیر تا پا میر
- ۲- سکندر در راه آریانا کیپر
- ۳- اما م اعظم ابو حنیفه (رح)
- ۴- حما یادونه
- ۵- پنجه و تفسیر شریک نیراهی یاری پرو دی
- ۶- پاره های قرآن کریم تأیاده بیست و هشتم
- ۷- نور
- ۸- انتفا بی بناروالی
- ۹- سائنا مه فرجهان
- ۱۰- ابر بهاری
- ۱۱- مجلدی رسالت
- ۱۲- دین او اسمانی تبدیل
- ۱۳- دوره لیتم عملی
- ۱۴- اقتصادی کالنی
- ۱۵- اقتصاد معتدل
- ۱۶- جویبار
- ۱۷- دنیای هیو انا و مخصوص اطفال
- ۱۸- غزنه و غزنویان

۱۲۹۵
۷۱۰

سلسله نشرات (۱۹)



بمناسبت سال بین المللی کتاب

ZAHIR-AIDIN M.BABUR SHAH

(1483-1530 A.C.)

By

PROF. ABD-AL-HAYY HABIBI

Published by The

BAYHAQI PUBLISHING AGENCY

KABUL

1972

دولتی مطبعه

تعداد طبع ۱۰۰۰ جلد